

نوشته: سیاوش اوستا (حسن عباسی)

آئین اوستا ایران هفت هزار سال پیشینه تمدن

بنام آنکه و ستایش کتاب است
چراغ راه دینش آفتاب است
مهین دستور دربار خدایی
شرف بخش جوان آریایی
عارف قزوینی

آیین اوستا

ایران 7000 سال پیشینه تمدن

نوشته سیاوش اوستا (حسن عباسی)

از انتشارات :

Institu LEP
66 Av. Champs Elysees
75008 PARIS, FRANCE

چاپ نخست : پراکنده در نشریات نیمروز. پیمان. کیهان جهانی
در سالهای 7018 آریایی
چاپ دوم: تابستان 7021 آریایی میترایی پارس

چاپ سوم: با اضافات زمستان 7024 آریایی میترایی

انسان آفریده ای ناشناخته؟

به گواهی تاریخ و دانشمندان تمامی عصرها، انسان همواره موجودی ناشناخته بوده است. فلاسفه و اندیشمندان و پیامبران در طی هزاره‌ها آمده‌اند، طرحها، نظریات و برنامه‌هایی را هم ارائه نموده‌اند. اما هرگز کسی نتوانسته است این عنصر مرموز و مشکوک را بشکافد و دریابد که انسان چیست، کیست و در این جهان چه میکند؟

در جهان کنونی، پیشرفت سریع تمدن و تکنولوژی مدرن که تماماً آفریده انسان است، وی را به مرحله‌ای فراتر از آفریده‌هایش کشانده است. یعنی گنجایش و حجم آفریدگی انسان کنونی در رابطه با ماهواره و انفورماتیک و اینترنت و دیگر تکنولوژیهای مدرن بحدی گسترده است که تا سالیان سال برنامه‌هایی را آماده دارد و هرروز هم بر آن افزوده میشود و امکان کاربرد تمامی آنها برای همه میسر و شناخته نیست. این انسان که امروز بر روی زمین چون خداوندی زندگی میکند و هر غیرممکن را ممکن و یا هر آرزویی را به واقعیت تبدیل می‌کند، باز در مرزهایی از ناتوانی گیر میکند و از راه می‌ایستد.

همین انسان پیشرفته و دانشمند، امروز دچار تنگدستی، فقر و سقوط مادی است که روز به روز بر آن افزوده میشود.

مشکلات بیکاری، بیخانمانی، شکست کمپانیها و شرکتهای بزرگ و کوچک و از بین رفتن قداست اندیشمندان و رهبران سیاسی جهان امروز، دردهایی هستند که همه با هم دست به دست میدهند تا این انسان خداوند زمین را به مرحله سقوط بکشانند. بی شک همزمان با این سقوط بخشهای فراوانی از بشریت که در رفاه، آرامش، آسودگی و بی دردسری زمانه را سپری میکنند، کوشندگان و آفرینندگانی هستند که

هریامداد که از خواب بزمیخیزد برنامه و طرحی برای آفرینشی نوین دارند و در همین آفریدن و یا ماندن و درجا زدن است که انسان امروزی چون انسان دیروزی به دو دسته و گروه تقسیم میشود. البته بسیاری داشتن و نداشتن شانس را در بهبود اوضاع آدمیان دخیل میدانند، این شانس را هم کسی نتوانسته است تاکنون کالبدشکافی کند تا دریابد برآستی شانس یعنی چه؟ و گوهر این کلام و سخن چیست؟

آنانکه باور مذهبی دارند، خدارا جایگزین شانس نموده اند و هر خوب و بدی را از او میدانند و آنانکه اندیشمند هستند همه رفتها و آمدها و فراز و نشیبهای بشر را از اندیشه و خرد او میدانند.

درنگاهی واقع گرایانه به این سه نوع طرز تفکر و اندیشه، برآستی میتوان این را گواهی داد که پیشرفت و ترقی و تمدن سازی بشر، همواره تکیه بر اندیشه فعال و باور داشتن به آفریدن و آفرینندگی بوده است و از آن طرف هر گاه انسان در پی پیروزی شانس و یا یاری رسائی غیبی بوده است، به هدف رسیدنش قدری دچار مشکل گشته و اندیشه از فعالیت و نوآوری دور شده است.

از سویی کسانی که به اندیشه‌های محکم دینی باور دارند، دو نوعند:

نخست کسانی هستند که از این نوع باور برای خلاقیت و آگاهی بیشتر بهره میگیرند و اینگونه اندیشه را کوهی محکم و استوار پشت سر خود مییابند تا راه ترقی، پیشرفت و آفرینندگی را طی کنند و این گروه به فرهیختگی و خردمندی میرسند و عاداتا هستی را با بینشی خردگرا مینگرند.

گروهی دیگر با داشتن تفکرات دینی خود را بخواب برده و هر آمد و رفتی را از سویی عنصری دیگر دانسته و یا به طرف بنیادگرایی و تعصب ورزی میروند و یا به سمت انفعال و راکد بودن یعنی مرده در تلاش! و ایستا در عقیده. و عاداتا «تفکر دینی» برای این افراد به منزله مواد مخدر میباشد که آنها را از خود بیخود مینماید...

درخشش ایران در هزاره ها و تاریخ هفت هزار ساله ایران

سالنامه‌های جهان

بزرگترین و قویترین ادیانی که امروز مردم جهان را بخود مشغول نموده است، «ادیان ابراهیمی» و بگفته‌ای پیامبران از نسل «آدم» میباشند. «اسلام»، «مسیحیت و یهودیت» ادیانی هستند که از يك جایگاه، يك منشاء و يك مركز برخاسته اند و هرکدام از اینها، تاریخی برای خود دارند.

- «تاریخ اسلام» که به تقلید از «تاریخگذاری

پارسیان» در زمان خلافت «عمر» بثبت رسیده است اکنون

سال 1424 میباشد این تاریخ از هنگامه هجرت (گریز) «

پیامبر اسلام»، از «مکه» بسوي

«مدینه» در نظر گرفته شده است که بر اساس ماه تنظیم

گردیده و بعنوان هجری قمری مشهور است.

- «سالنامه هجری قمری» بعلت متغیر بودن ماهها فقط

يك تاریخ سمبلیک برای مسلمانان است و هیچ کشور اسلامی،

تاریخ اداری- سیاسی خود را براساس آن تنظیم نکرده و

نمیکند، بجز «ایران» که سالنامه خویش را با «هجرت

پیامبر اسلام» تطبیق داده است و بجای ماه، بر اساس

خورشید آنرا تنظیم نموده است و با «نوروز» و «بهار» آغاز

میشود.

- بخش وسیع و گسترده دیگری از ساکنان کره زمین

«تاریخ میلادی» را استفاده می‌کنند که از هنگامیکه

«میلاد عیسی مسیح» تا به امروز سال 2003 می‌شود.

- «سالنامه یهودیان» از هنگامیکه زندگی و یا «میلاد

آدم» تعیین شده است. این سالنامه از سپتامبر امسال وارد

5763 میشود.

- «تاریخ فراماسونری» نیز که نشأت یافته از «سالنامه یهودیان» است با سه هزار سال اختلاف «پیش از تولد مسیح» سال 6003 می‌باشد.

«آدم» و فرزندانش

از سویی باید در نظر داشت که ادیان یادشده (یهودیت، مسیحیت، اسلام) پیدایش حیات را از آغاز زندگی «آدم» میدانند. آنهم نه اینکه «زندگی متمدن»، بلکه زندگی کلی بشر که در حالت توحش میزیسته است.

اما چرا زندگی وحشی! بدلیل اینکه نشانه‌هایی که در «قرآن»، «انجیل» و «تورات» در باره زندگی «آدم و حوا» بچشم می‌خورد، بیانگر توحش این «بشر اولیه» است، این «بشر» که «آدم» نام دارد.

- عریان زندگی میکند.

- از گیاهان و میوه‌هایی درختی استفاده میکنند.

- هنوز آتش را نمیشناسند.

- همخوابگی زن و مرد و تولید مثل را

نمیشناسند.

- پس از شناخت همخوابگی زن و مرد و دارای

فرزندشدن، فرزندانشان با هم همخوابه میشوندو ...

نشانه توحش «آدم» حتی قرن‌ها پس از او نیز در «صحرای سینا» و دشت بین النهرین ادامه دارد.

فرزندان «آدم» برای هرنسلی، «رئیس قبیله‌ای» داشته اند که او را «پیامبر» برگزیده از سوی خدا می‌خوانده اند، این رهبران قبیله هر اشتهاب و خلافي که مرتكب ميشده اند را بحساس خدا مي‌گذاشته اند.

بدون هیچگونه استثنایی هر يك از این روسای قبیله خلافيهاي بزرگي مرتكب شده اند که این خلافيها در «قرآن»، «انجیل» و «تورات» آمده است.

- چنانچه در کتب دینی آمده است بزرگترین خلافکاری «آدم» عدم اطاعت او از خدا بوده است و استفاده از میوه درخت ممنوعه؟ یا بر اساس برخی از نظریات دیگر همخوابگی با «حوا»؟

پس از همخوابگی «آدم و حوا» این دو دارای فرزندان می‌شوند که پسرانشان در رقابت گزینش همخوابه از میان خواهرانشان و بجان هم افتاده و «قابیل» برای تصاحب خواهر زیباتر برادرش «هابیل» را میکشد..

رئیس قبیله دیگری است که بخاطر مسئله جنسی با فرزندش مجبور به ترك او شده بود. (تورات - تکوین - - اصحاح 16 و قرآن سوره های 25 و 26)

«لوط»

با دو دختر خود همخوابه شده بود و ملت او همجنسگرا بودند که حتی مایل به دست اندازی به دو میهمان زیبا و جوان او بودند (تورات- تکوین- اصحاح 19 و قرآن)

مترجمان و مفسران کتب دینی مدعی شده اند که دو جوان زیبایی که مهمان «لوط» بوده اند، فرشتگانی از آسمان آمده بودند؟ ما نادرستی این سخن را در نوشته‌ها و مقالات پیشین ثابت نموده و توضیح داده‌ایم که خداوند برای سخن گفتن با انسان نیازی بفرستادن ملانکه در جسم انسانهای دیگر ندارد و از سویی اگر بخواهد دو جوان زیبا برای «لوط» و یا شخص دیگری بفرستد میتواند اینکار را محرامه انجام بدهد تا بهانه ای بدست ملت همجنسگرای «لوط» ندهد؟

اما در اصطلاح عامیانه میدانیم که مردم به هر دختر و پسر زیبایی صفت فرشته می دهند و کلا خوشرویان و زیباییان را ملانکه و فرشته می نامند!!

«ابراهیم»

همسرش «سارا» را برای گاو، گوسپند، شتر و برده به «فرعون مصر» فروخت. (تورات - تکوین - اصحاح 12)

«ابراهیم» نیز هرچه کرده بحساب فرامین الهی گذاشته و آنرا دستور خدا نامیده است.

«ابراهیم» در پی بروز قطعی و وجود تنگدستی در میان خانواده اش بسوی مصر حرکت می کند زیرا شنیده است که فرمانروای مصر زنان زیبا را از پدران و برادران در برابر پرداختهای خوبی خریداری میکند... «ابراهیم» این معامله را بحساب فرمان خدا می گذارد.

«ابراهیم» با «هاجر» که هدیه «فرمانروای مصر» به «سارا» بوده است همخوابه گشته و «اسماعیل» (نیای بزرگ قریش و پیامبر اسلام) را آورده است (گفته است فرمان خدا!)

«سارا» که بچه دار نمیشده است در پی سفارشش چند جوان زیبا بخانه «ابراهیم» می آیند و باردار شدن «سارا» را به او خبر میدهند... «ابراهیم» مدعی میشود که این جوانان زیبا نه ملانکه، بلکه خود خدا بوده اند که در چهره جوان به خانه و حریم او وارد شده و مژده بارداری همسرش را داده اند؟!!

پس از این که «سارا» هم دارای فرزند میشود رقابتی سخت بین «سارا» و «هاجر» و فرزندان این دو پدید می آید. «ابراهیم» برای پایان بخشیدن به درگیری همسرانش تصمیم به نابودی یکی از فرزندان خود میگیرد با عنوان قربانی به امر خدا!؟

«ابراهیم» پس از اینکه خود را برای سربریدن فرزند رشیدش ناتوان می یابد از کشتن او اجتناب ورزیده و مدعی می شود که خداوند خواسته است او را امتحان کند!؟

درگیری زنان «ابراهیم» پایان نمی پذیرد و بدین رو «ابراهیم» بر آن میشود تا «هاجر» و فرزند او «اسماعیل» را در صحرای خشک و سوزان عربی رها سازد (گفته است فرمان خدا!)

«داود»

به همسر یکی از فرماندهان سپاهش تجاوز نمود پس از آنکه آن زن از داود حامله شد، شوهر او را به جنگ فرستاد و دستور داد تا او را از پشت بکشند و پس از مرگ شوهر، داود زن را به حریم خود آورد. (تورات - ساموئل اول - اصحاح 11)

«سلیمان»

با اینکه زن و فرزند بسیار داشت به عشق «بلقیس» ملکه صبا، به آن کشور لشکرکشی نمود و «بلقیس» را ربود. (تورات- پادشاهان اول اصحاح 11)

اما در برابر همه این مسائل و مشکلات و در تمامی این هنگامه‌ها تمدن و مردم ایران بمراتب انسانی تر و آگاهتر میزیسته اند و همجنسگرایی و ازدواج میان «خواهر و برادر» و «پدر و مادر» هرگز در ایران وجود نداشته است و از سویی چنانچه در کتاب «دینداری و خردگرایی» نوشتیم حتی خدای آریاییان خدایی است دانوا توانا در برابر خداوند فرزندان ادم که خدایشان، خدایی نادان و جاهل است!!

زیرا خدای آدمیان تمدن را نمی شناسد و وجود انسانها در آنسوی آبها را نمی داند و هر چه هست در آدم و از آدم می داند و کلا قصه‌هایی که از آدم تا خاتم روایت می شود افسانه‌هایی است که سخن از جهل و نادانی خدای آنها می گوید.

مثلا خدای آنها نمی داند که چهار قدم بالاتر از دشتی که آدم و حوا در آن سرگردانند تمدنهای بزرگ مصر و سیاهان آفریقا و ایران وجود دارد که فرزندان می‌توانند با آنها پیوند زنانشویی ببندند بجای اینکه با خواهران خود همخوابه شوند، و برای گزینش خواهر زیباتر خون و خونریزی راه بیندازند!!

فلسفه قربانی

و اساسا در قصه درخت ممنوعه و توطئه ابلیس و غیره نیز خدای آدمیان خدای نادانی است که توانا و دانا به آینده نیست تا بداند آدم گول میخورد و ابلیس توطئه می‌کند!!

حتی در توجیهای فلسفی نیز که پس از قرن‌ها فلاسفه دینی مایل به سرهم کردن قضیه بوده اند مسئله قیاس ابلیس را حمل بر نادانی او از جوهر و اصل و ذات آدم نموده اند غافل از آنکه ابلیس خود فرشته و ملائکه ایست بدون اختیار که تماما در فرمان خداوند است و این آدم است که قدرت اختیار و عصیان دارد نه هیچ فرشته و ملائکه دیگری!!

و علیرغم اینکه خدای آدمیان نادان به آینده و آنچه خواهد گذشت است، بلکه نوکر و خدمتکاران و آفریده های او (ابلیس و آدم) تبدیل به رقبا و حریفان و هم‌زمان او میشوند!!

در برخی توجیهای فلسفی دینی مسئله ابلیس و آدم و کشتی نوح و قربانی کردن ابراهیم و غیره را، آزمودن این شخصیتها توسط خدا خوانده و دانسته اند و فلاسفه مدعی شده اند که مثلا خدا خواسته آدم را امتحان کند ببیند بحرفش گوش می‌کند یا نه، و یا ابراهیم را می‌خواسته امتحان بکند که آیا فرزندان او را در راه خدا (چه راهی و چه خدایی؟) قربانی خواهد کرد یا نه؟؟!!

این سخن و توجیه هم حمل بر جهل و نادانی این خدا میشود!! زیرا خداوند که خود آفریننده آدم و ابلیس و ابراهیم است و از سویی دانا و توانای کل نیز می‌باشد پس دیگر چه نیازی دارد که با جان و زندگی مردم چون عروسک‌های بازی کند و از آنها امتحان بگیرد!!؟

یک معلم آنگاه از شاگردانش امتحان می‌گیرد که به توانایی و دانش او آگاه و دانا نباشد!! اگر بداند که شاگرد قبول و یا رفوزه خواهد شد دیگر جای امتحان ندارد! از طرفی خدا که یک معلم ساده نیست! خدا آفریننده زمین و زمان و بشر و هستی است!!؟ خدا قادر و توانا به همه چیز و همه کس می‌باشد پس نیازی ندارد که کسی مثل گوسپندی فرزند دل‌بند خود را سربرد و یا در لباس دوجوان

زیبا و ورزشکار به کسی مژده پدر شدن بدهد و یا با دیگری چنان و چنین کند!!!؟

زردشت برای همین منظور است که اولاً قربانی را ممنوع می‌کند و ثانیاً خدایش را که «اهورا مزدا» یعنی «دانای توانا» می‌نامد. و قربانی گاو را نیز از هنگامه میترا متداول بوده است را نیز نمی‌کند زیرا در هنگامه میترا چون زمین منطقه پامیر (واقع در تاجیکستان کنونی) نیازمند کود بوده است، میترا برای حاصلخیزتر و پربرتر شدن زمین از مردم پامیر می‌خواهد که گاو را سربریده و خون آنها را بر روی زمین پخش کنند، مردم چنان می‌کنند و زمین در پی این کوددهی حاصلخیز و پربر می‌شود و مردم از آن پس چون از بنیان و ریشه و فلسفه اصلی دستور میترای آگاه نبوده اند گمان می‌کنند که نفس سربریدن حیوان «نیکو» و «بار» ده می‌باشد.

اما فراموش نکنیم که خدای ایران از همان هنگامه میترا و یا کیومرث، خدایی دانا، آگاه و توانا بوده است که مردم را به راستی درستی و نیکوکاری می‌خوانده است و برخلاف این خدای درستکار ایران، خدای «آدمیان» خدایی بوده است «حلال مشکلات» رهبران قبائل! که البته نام پیامبر هم برخورد می‌نهادند!! این خدای حلال مشکلات هرگاه که رئیس قبیله (پیامبر) مشکلی داشته برای کمکش فرشته ای می‌فرستاده و تمامی جهل و نادانی این روسای قبائل (پیامبران) نیز بحساب خدا گذاشته می‌شده و رهبران قبیله بنام پیامبر خدا از قول و اراده او سخن می‌گفته‌اند.

- «موسی» که فرد تحصیلکرده و دنیادیده و نجات دهنده «بنی اسرائیل» از سرزمین «مصر» می‌باشد، پیامبر تصحیح و متمدن ساز این قوم است زیرا که وی با «ده فرمانی» که می‌آورد بسیاری از نشانه‌های بی‌تمدنی دیروز مردمش را منحل می‌کند.

- اما از «رب» و «پیامبرانش» چون «آدم»، «لوط»، «نوح»، «ابراهیم»، «سلیمان»، «داود» و غیره باید پرسید که اگر در هنگامه «آدم»، همخوابگی

«خواهر و برادر» بعلت نبود بشردیگر، جبری بوده است، پس چرا در هنگامه‌های پس از او، همجنسگرایی و پیوند «پدر با دختر» و «خواهر و برادر» ملغی نشده است؟!

از سویی اگر تمامی آنها «پیامبر» بوده و با خدا در تماس مستقیم بوده اند چگونه خداوند در قرن‌ها و هزاره‌هایی که میگذشت به پیامبران خود نمیگفت که همجنسگرایی و همخوابگی با «دختر» و «خواهر» نادرست است؟

هرچند «موسی» با «ده فرمان»، میتواندست تحولی در تفکر قوم خود پدید آورده و آنانرا بسوی «تمدن جهانی» نزدیک کند، اما فرزندان دیگر «ابراهیم» که در «صحرائی عربستان و مکه» میزیسته اند همچنان صدها سال پس از «موسی» و «عیسی»، بر سنن توحش قبل از «موسی» میزیسته اند که سربریدن فرزندانشان، همجنسگرایی و همخوابگی‌های بی رویه ادامه داشته است، بگونه ایکه کمتر بزرگمردی را از «قریشیان» میتوان سراغ گرفت که در دامان پدر و مادر خود بزرگ شده باشد و اساس زندگی قبیله ای بر زندگی خانوادگی برتری داشته و حتی «عبدالله» (پدر پیامبر اسلام) نجات یافته از قربانی شدن در پای بتهاست. زیرا پدرش نذر کرده بود که اگر ده فرزند بیاورد، یکی از آنان را در برابر بتها سرخواهد برید!

دیگر نشانه توحش «تازیان»، زنده بگور کردن «دختران» است که آن نیز بخوبی در «قرآن» نقل شده است.

بشنو از افسانه نوین «آدم»

از طرفی «هبوط» را درباره «آدم» میتوان تبعید معنی کرد شناخت تاریخ مفهوم تر می شود که «آدم» یک عنصر خطاکاری بوده است که از شهرهای متمدن اطراف، در صحرا رها شده است. زیرا چنانچه میتوان از تاریخ استخراج کرده، بیشک «آدم» بشری بوده است که در «نجد ایران» زندگی میکرد و بخاطر خطاهای جنسی بسیاری که مرتکب میشد، «رب» که همان «فرمانده» و «رهبر

بزرگ» «شهر» شوش بوده است، حکم به تبعید «آدم» در «صحرای برهوت سینا» و یا ... میدهد و چون «فرمانده شوش» (رب) نمیخواسته که «آدم» بتواند تولید مثل کند، تا فرزندان نابابی از خود پدید آورد، وی را بگونه‌ای «مقطوع النسل» نموده و به‌مراه همسرش «حوا» در صحرای آنسوی «بین النهرین» رها میکند.

اما گویا «آدم و حوا» تنها ساکنان «صحرای سینا» نبوده اند و چنانچه «ملت اولیه استرالیا» چهل هزار سال سابقه تمدن دارد. «سرخ پوستان آمریکا» پنجاه هزار سال سابقه زندگی دارند و «بومیان سیاهپوست آفریقا» و «صحرای سینا» نیز که از دهها هزار سال پیش وجود داشته اند در هنگامه تبعید «آدم»، افراد و یا فردی از سیاهان «آفریقا» با او آشنا شده و به طبابت و توصیه یکی از همین سیاهان غول پیکر توسط دارویی که از درختی تهیه شده بود، شفا می‌یابد که بعدها آن سیاه غول پیکر «ابلیس» نام گرفته است.

«آدم» از آن پس دیگر بار میتواند چون انسانهای عادی تولید مثل کند. اقدام به مداوای «آدم» برخلاف دستور «فرمانده شوش» (رب) بوده که مایل به تولید مثل این عنصر نبوده است.

البته پیش بینی «فرمانده شوش» «رب» درست از آب در می‌آید و چنانچه در تاریخ شاهدیم فرزندان «آدم» نه تنها هرگونه کارهای خلاف اخلاق و غیره ای را مرتکب میشوند بلکه همه آن کارها را بحساب خدا گذاشته و خودشان را هم «پیامبران خدا» معرفی نموده و «تاریخ تمدن بشر» را از میان برده و «تاریخ توحش صحرائشینان» را بجای «تاریخ کهن و متمدن: مصر- ایران و آفریقا» به جهانیان معرفی می‌نمایند و «پیدایش بشر» را که میلیونها سال سابقه حیات دارد را به «آدم و حوایی» که کمتر از شش‌هزار سال عمر دارند نسبت می‌دهند..

باری بدینسان است که در یک سوی جهان، تمدنی با هفت و یا نه هزارسال سابقه «شهرنشینی» - «خانه سازی» -

«ابزارسازی»- «تشکیل خانواده» و غیره پا میگیرد و در آنسوی آبها، نسلی از يك انسان تبعیدی پدید میآید که قرن‌ها در بی تمدنی و نادانی بسر میبرد... و تاریخ خود را تاریخ کل بشر میسازد!!

جالب است بدانیم که تمامی نام‌های استفاده شده در هنگامه «آدم»، نام‌های ایرانی است چون:

«آدم»: بشر، انسان

«رب»: سرور، آقا

«ابلیس»: نیرنگ باز، خشن، بدبو

«پادشاه و فرمانده بزرگ شوش» که در میان مردم از احترام و قدرت اهورایی خاصی برخوردار بوده است، «مظهر توانایی- دانایی» و سمبل انسان نمونه دوران خود بوده است (که با نام «رب» از او یاد می‌شده است).

«آدم» که به جز «پادشاه شوش» که فرماندهی مقتدر و توانا بوده است، نیروی برتر دیگری را نمی‌شناخته است و «نیروی برتر» (شاه شوش) جایگاه خداوند را داشته است، برخلاف دستور «پادشاه شوش» (رب) به طبابت ابلیس گوش داده و پس از مداوا شدن با حوا همخوابه میشود و افسانه «درخت ممنوعه»، «ابلیس» و ... از همان دوران در میان فرزندان آدم برجای می‌ماند و حالت افسانه‌های مذهبی می‌گیرد.

درست در همان مرحله تبعید و توحش «آدم»، در بخش غربی ایران کنونی تمدن خطی پدید می‌آید.

اسناد بدست آمده از پنج تا شش هزار سال پیش (هنگامه تبعید آدم) نشان میدهند که در «سلسله جبال کوهپایه غربی زاگرس» قبایل «هوریان»- «لویان»- «گوتیان»- «کاسیان» و نیز برخی قبایل دیگر که ظاهراً با «قبایل ایلامی» خویشاوند بوده‌اند، زندگی می‌کرده‌اند.

ظاهراً قبایل «هوریان» در پنجهزارسال پیش در حدود دره رودخانه «دیاله» و «گوتیان» در محل شرقی تر از «لولوبیان» زندگی میکردند.

در چهارهزار سال پیش قبایل کاشی در بخش مرکزی «کوهستان زاگرس» در سرزمینی که امروز «لرستان» خوانده میشود، میزیسته اند. این تمدن تا مرز «کردستان» و «رود دیاله» امتداد داشته است.

از سویی، شباهت و همسانی تمدنهای مکتشفه در سرزمین ایران و تمدنهایی که در خاک «بین النهرین» - «آسیای صغیر» - «افغانستان» - «ترکمنستان» و غیره در زمانهایی پیش و کم نزدیک بوجود آمده، مسئله خویشاوندی و منشاء یگانه این تحولات را نزد باستانشناسان و خاورشناسان مطرح ساخته است.

در ایران که بیش از همه جا مورد کاوش قرار گرفته است، تمدن شهر نشینی و زراعتی را میتوان از هفت هزار سال پیش یا پنجهزار سال قبل از میلاد ثبت نمود که در همان هنگامه تمدنهای «حسونه» و اقع در جنوب «موصل» تمدن «تل حلف» و اقع در دشت «دجله علیا» و تمدن «اریدو» در جنوب خاک «بین النهرین» در کنار هم به طور مسالمت آمیز میزیسته اند.

بدین رو امروز با کشفیات تاریخی، ما بعنوان «عناصر ایرانی» میتوانیم تاریخ متمدن میهنمان را به هزاره هفتم پیوند بدهیم. زیرا که اولین نشانه های کشف شده از تمدن در «نجد ایران» حداقل به هفت هزارسال پیش می رسد و ما بعنوان عناصر ایرانی چرا باید در اسارت اندیشه های «آدم» تبعیدی و فرزندان بی تمدن او قرار بگیریم و تاریخ اصلی و قدیمی خویش را زنده نکنیم؟ و تاریخ گریز یک رهبر تازی را از روستایی به روستای دیگر، تاریخ خود قرار دهید! بویژه اینکه آغاز این تاریخ، هنگامه تازش و غارت و ویرانی به سرزمین پرافتخار ماست که زنان و سرزمین ما مورد تجاوز مشتی صحراگرد قرار گرفته اند...

امروز برکسی پوشیده نیست که تاریخ پیدایش بشر اولیه به میلیونها سال پیش می رسد! و سرخ پوستان آمریکا و سیاهان آفریقا و بومیان استرالیا دهها هزار سال سابقه تمدن دارند و ایران ما بر اساس یافته های باستانشناسی حداقل هفت هزار سال تمدن دارد.

از سویی یادآوری این نکته ضروری است که ما همه جا از ساکنان نجد (فلات) ایران با عنوان ایرانی یاد کردیم هرچند در روزگاران قدیم در سرزمین شوش و حکومت ایلامیان و مادها و پارتها و پارسیان و غیره نام ایران کنونی هنوز متداول نبوده است.

بدین روی با تکیه براین توضیحات ویژه موضوعهای نوین و کوتاه از هزاره های ایران است که می توانیم سالنامه و گاهشمار ایران را با درخشش پرشکوه هفت هزارساله سرزمین خود پیوند داده و از تاریخ هفت هزارساله «آریایی - میترايي» در همه جا نام برده و از این تاریخ بجای هزاروسیصد هشتاد و اندی تازی استفاده کنیم.

سال 7025 « آریایی، میترايي» برابر با 1383 تازی

اگر دیروز را بیاد آوریم و خوبیهای گذشته را شعار کنیم تا به شعوری نوین دست یابیم و بتوانیم «فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم» کاری نیکوست.

اگر ملتی از سابقه و دستاوردهای کهن خویش سخن بگوید تا تجربیات گذشته چراغ راه امروز و فردا باشد، آنهم کاریست نیکو.

يك ملت چون خانواده اي میماند که میبایست به اصل و اصول خویش افتخار نموده وحتی بدیها را در جهت خوبی و نیکویی ترمیم کند.

ملیت در طول تاریخ برترین جایگاه پیوستن و همبستگی مردم بوده است. هرچند در هنگامه هایی اندیشه ها و ادیان و مذاهبی بر این اصل پیشی گرفته اند، اما ره آوردهای جدید در هر سرزمینی بی تاثیر از داشته های کهن ملی هر ملتی نبوده است!

بهمین خاطر است که سوسیالیست چین با روسیه و روسیه با کوبا و همه اینها با سوسیالیست غرب بکلی فرق میکنند و یا اسلام عربستان با اسلام لبنان، سوریه، مصر، شمال آفریقا و همه اینها با اسلام ترکیه و ایران فرق میکند..

بدین رو در گاهواره امروز جهان که غرب «حاکمیت کلیسای مسیحی» و ما «حاکمیت فقاقت اسلامی» را (چقدر گران) تجربه کرده ایم، هر با خردی را بر آن میدارد تا با جهل، خرافه، نیرنگ و ریا با هرنام و به هرشکلی که بوده و هست مبارزه کند هرچند این نبرد بر توده‌های مومن که مقدساتشان هرچند پوشالی اما پیوسته با عصبیتهایی ژرف می باشد، گران آید و سخت پذیر باشد، اما وظیفه هر عنصر خردگرایی که در جهت روشنگری جامعه گام برمیدارد آنست که «افشاگر و آگاهیبخش» باشد!

بدین روست که ما از این پس از «تاریخ هفت هزار ساله آریایی- میترای» سخن می گوئیم و چنانچه گفتیم با سنجشی که از اولین نشانه‌های زندگی و تمدن آریایی در نجد (فلات) ایران، و آن هنگامی است که تاریخ آن را میتوان در حدود هزاره پنجم پیش از میلاد قرارداد و میتوانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی ساکنان نجد ایران رخ داده تقریباً بدون انقطاع تعقیب کنیم و پیدایش میترا، اولین آئین و خداوند ایرانی بدست آورده ایم تا سقوط شاهنشاهی در ایران و حاکمیت ملایان که میشود 7000 سال (برابر با پنج هزار سال پیش از میلاد به اضافه دوهزار سال پس از آن) و از آن تاریخ (22 بهمن) تا به امروز را که 25 سال می گذرد بر آن فزوده ایم که میشود سال 70025 آریایی - میترای.

از این پس وظیفه هر ایرانی با شرف و میهن دوستی که از هر قبیله و قوم و آیین ایرانی آریایی است می باشد تا این تاریخ را استفاده، تبلیغ و معرفی نماید و هر جا که سخن از تقویم و تاریخ می آید می بایست که ایرانی از تاریخ هفت هزارساله سربلند خویش سخن گوید و بس! آئین میترا

اولین باور و آئین جهانگرای ایرانی

از میان ملل قدیم ایرانیان بیش از ملل دیگر در تمدن جهانی و بخصوص در تمدن عربی اسلامی تاثیر داشته اند. ایرانیان سراسر آسیای غربی تا دریای مدیترانه را تصرف کردند. حتی دامنه تصرفات خود را تا مصر نیز گسترش دادند.

امپراتوری مقدونی که در مقابل ایران قد علم کرد، پس از تصرف اسکندر نتوانست تمدن و فرهنگ یونانی را چنانکه میخواست بر ایرانیان تحمیل کند. در ایران باستان مذاهب متعددی پدید آمده که قدیمی ترین آنها پرستش بعضی از قوای طبیعت بوده است ادیان قدیم که هر یک را منشاء دیگری بود در آیین مزدایی که در سرتاسر ایران انتشار یافت حل شدند. مزدا به معنی داناست. مزدا، خدای حکیم و عاقل از دیگر خدایان ممتاز شد و بر آنان غلبه یافت همچنین خدای دیگر موسوم به اهورا قدرت یافت. اهورا مظهر نیرو بود و این نیرو به دانایی در پیوست و هر دو خدای توانایی برای عالم تشکیل دادند. موسوم به اهورامزدا یا اورمزد وقتی پارسیان به سرزمین ایران درآمدند، اورمزد را برگزیدند و او را خدای بزرگ عالم خود قرار دادند ولی در مقابل او خدای دیگری ساختند که مظهر شر در عالم بود. زیرا اورمزد خدای عاقل حکیم تنها مبدا خیر بود و بدین طریق از روزگار کهن تنویت پدید آمد.

آریاییان ایران با سرزمینی روبرو میشوند سواي سرزمینی که آریاییان هند مییابند اما کم آبی و خشکسالی و سختی پوسته خاک همچنان نیست که در برابر کار و تفکر و تکنیک نیز فرو نشکند و به بار ننشیند. اینست که «آریاییان» چون وارد «سرزمین ایران» میشوند بسرعت از صورت «قبایل دامدار» و «چادر نشین» وارد مرحله «کشاورزی» میشوند و اسکان می یابند و «روستا نشینی» را در تاریخ ایران بوجود می آورند.

اگر میان «آریاییان اولیه هند و ایران» در ابتدای ورودشان به این دو سرزمین شباهتهایی بیابیم عجیب نیست

که هر دو از يك ریشه‌اند و آمده از یکجا و رسیده به سرزمین‌هایی متفاوت، امکانات دگرگون زمین بعدهاست که دیگرگونشان میکنند و هنر و فلسفه‌شان را اشکالی متفاوت می‌بخشد. تاریخ نشان میدهد که مجموعه دستگاه «الهه هند» در «مذاهب ودا» با مجموعه «الهه میترا نیسم» مشابه است. در «هند»، «میترا» (شیوا) خدا است و در ایران، «مهر» در آنجا «دیو» خدا است و در اینجا «دیو» و در آنجا و اینجا (هر دو) «وارونا» خداست تمام خدایان دو مذهب «ودایی در هند» و «مهر پرستی در ایران»، پیش از «زرتشت» یکی هستند.

اما «مهر پرستی» یا «میترا نیسم» بر این اعتقاد است که «مهر» خدای بزرگ است و خدایان دیگر کوچکتر از او.

«میترا نیسم» بر اساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت مثل «باد و طوفان» - «خرمی و بهار» - «آسمان و کوه» - «جنگل و شب» و .. است.

«میترا» در لغت بمعنی «پیمان» و «میثاق» است از اینرو بمفهوم کلمه به جنبه قضایی و ارزش قدرت او در جامعه انسانی میتوان پی برد.

وی نزد «هندوان»، «خدای نظام اجتماعی» - «گوهر دادگستری و عدالت پروری» و «مظهر عدالت الهی» ست.

«میترا» Mitra خدای نگاهبان زمین و آسمان یا موکل آب می باشد و با «میترا» خدای «ایرانیان قدیم» ریشه نزدیک دارد. «میترا» بسیاری از صفاتی را که قبلاً به «وایو» و «اندر» Indra نسبت داده میشد رفته رفته حایز شد و بدین ترتیب «خدای جنگ و پیروزی و سرنوشت» و همچنین «خدای روزی دهنده» شناخته شد. او بر اربابه ای که به وسیله دو اسب سفید کشیده می شود سوار است. قربانی گاو نر در نظر پیروانش از فرایض دینی است و همراه نوشیدن شربت سکرآور و قدس «هوم» Haom در «سنسکریت سوم» Soma مراسم ستایش او برپا میگشت.

قربانی گاو توسط «میترا» که برای حاصلخیز نمودن زمین برای اولین بار در تاریخ بشر متداول شد، بعدها به ادیان دیگر و بویژه «قبایل حجاز» کشیده شد.

چنانچه گفته شد «ابراهیم» پدر ادیان یهودیت، «مسیحیت و «اسلام» قربانی را از حیوان به آدم منتقل نموده و در پی اختلافاتی که میان دو همسرش «سارا» و «هاجر» (و فرزندان آن دو که یکی «اسحاق» پدر «یهودیان» و «مسیحیان» و دیگری «اسماعیل» پدر اجداد «پیامبر اسلام» که از سوی مادر (هاجر) برده زاده بود)، پیش آمده بود برآن شد تا فرزند خود را با بریدن سر، قربانی کند.

ابراهیم در صدد برآمد تا به گفته «یهودیان»، اسحاق را و بگفته مسلمان، اسماعیل را قربانی کند تا نزاع و درگیری وی با دو همسرش پایان پذیرد. اما ابراهیم در برابر پایداری فرزندش نتوانست وی را سربرید. وی گوسپندی را بجای فرزندش سربریده و اسماعیل و هاجر را به حجاز تبعید نموده و در آنجا کعبه را ساخت تا مرکزی برای تجارت فرزند و فرزندانش باشد.

تفکر قربانی هرچند از هنگامه «زرتشت» در ایران از میان رفت، اما در میان «تازیان» هم چنان تا به امروز برجای مانده و حتی تا قبل از اسلام، تازیان فرزندانشان را بجای حیوانات قربانی خدایان میکردند.

من همواره براین اندیشه بودم که علت عقلی و اصلی قربانی نمودن گاو توسط میترا چه بوده است.

فهم این مسئله برایم بسیار دشوار بود. زیرا که تفکر قربانی هرچند توسط «زرتشت» به کناری نهاده شده بود اما توسط «ادیان ابراهیمی» این مسئله پذیرفته شده بود بویژه اینکه مسئله قربانی «فرزند ابراهیم» هرگز برای من قابل هضم نبوده و نیست، که چگونه مردمی چنین از احساس و عاطفه به دور باشند که حاضر شوند فرزند خود را برای خوشایند همسر و یا خداوندی که بی نیاز است، چون گوسپندی ذبح کند!

مسئله قتل و کشتار فرزندان خانها، پادشاهان و روسای قبایل در تاریخ بسیار متداول بوده است که برای درنگرفتن جنگ قدرت میان فرزندان حاکم، بارها پدران، فرزندان و خویشاوندان خود را کشته‌اند و یا بالعکس!

«ابراهیم» نیز چون به تحریک همسرانش، که هر یک فرزندی پسر دارند و پس از «ابراهیم» حکومت و سروری به پسر ارشد خواهد رسید، بر آن میشود تا یکی را برای بقاء و حکومت دیگری بکشد و این قتل را بهانه فرمان خدا کرده و مدعی میشود که خداوند از او خواسته است و هدف امتحان نمودن وی بوده است!

اما خداوند که بهمه چیز دانا و آگاه است، ضرورت ندارد که بنده خود را امتحان کند! و متأسفانه این تفکر باطل قربانی، قرنها همچنان باقی مانده است.

چرا «میترا» گاو نر را قربانی میکند؟!

قربانی گاو نر توسط میترا برای حاصلخیز نمودن زمین بوده است. یعنی میترا از خون گاوان بجای کود بهره می‌برد تا بزمین توان حاصلخیزی بدهد.

در آن هنگامیکه «میترا» از خون گاوان بعنوان کود برای حاصلخیزی زمین استفاده میکند هنوز کسی از برکت و سود آگاهی نداشته است و میترا هم چون مردم را در حد رشد کافی برای درک مطلب نمی‌یابد به آنها رمز و دلیل کار نمی‌گوید و بعدها این مسئله قربانی یک روش همیشگی دینی می‌شود و جایگاه اصلی خود را از دست داده و تبدیل به یک سنت بی‌خاصیت دینی میشود تا اینکه توسط «زردشت» از میان می‌رود، اما «قربانی» به تفکر جاهلی «تازیان» منتقل شده و باقی میماند.

ظهور میترا از غار و فرود او از کوه !

در «اوستا»، «میترا» ایزدی با اقتدار و جنگاور شناخته شده و به «اهورامزاد» برای پیروزی بر اهریمن کمک می‌نماید.

بنابر عقیده پیروان «میترا»، «ایزدمهر» (خورشید) روزی بصورت آدمی در غار کوهی ظهور کرد و شبانانی که در آن ناحیه به چرانیدن گله های خود می پرداختند، وی را دیدند و به او گرویدند. او منشاء معجزات و کراماتی شد. از آن میان گاو نری را کشت و خونش را بر روی زمین پاشید و به هر جایی که قطره ای از آن خون فشانده شد زمین سرسبز و بارآور گشت. پس از سالیان دراز که «میترا» در زمین منشاء آثار بزرگی شد به آسمان بالا رفت و در اعداد موجودات جاویدان در آسمانها مستقر شد ولی روانش پیوسته آماده یاری و دستگیری پرستش کنندگان خود در زمین است.

نظر به اینکه ابتدا (بنا بر اساطیر مهرپرستان) «میترا» در غار کوهی ظهور کرد، از اینرو پیروانش معابد خود را در مغازه های کوه ساختند و درون دخمه ها به پرستش او پرداختند. در معابد مهرپرستان که هنوز در بعضی از نقاط «غرب ایران» (مانند کنگاور) و همچنین در بسیاری از «نواحی اروپا» آثاری باقی مانده است، همه جا تندیسها و هیاکل مختلف از «میترا» ساخته شده است و هر یک از صور او رمزی است از اساطیر «آئین مهر پرستی».

«میترا» غالباً در پیکر جوانی با کلاه مخروطی شکل و موهای پریشان در حالیکه خنجر در پهلوی گاو نری فرو میبرد، عقربی به تخم او آویخته، او را می گزد، ماری به بدنش چسبیده و خونش را میمکد، نشان داده شده است.

در ایران ظاهراً در زمان هخامنشیان، «میترا» بعنوان همراه و یاور «اهورامزدا» مورد پرستش واقع میشده است. اما بعدها بصورت خدایی مستقل بنام «مهر» (الهی آفتاب) درآمد. در اوستا سرود و ابیاتی در مدح و ستایش «میترا» آمده است. در «ریگ و دانا» «میترا» همراه «وارونا» زیاد آمده ولی فقط یک سرود به ستایش او اختصاص داد شده است.

آئین میترا در سراسر اروپا

پس از هخامنشیان در زمان سلوکیه و سپس در عصر اشکانیان، «آنین مهرپرستی» از طریق آسیای صغیر و ارمنستان به کشور روم قدیم بسط و توسعه یافت و در سرتاسر اروپا گسترده و همه گیر شد.

آنین میترا توسط سربازانی که از ارمنستان بسوی غرب سرازیر شده بودند بتمامی اروپا سرایت نمود.

آنین میترا در سال 4842 میتراپی به دانوب و در سال 4872 به استراسبورگ و در سال 4892 به اتریش رسیده و پس از آن در سراسر اروپا فراگیر شد.

پرستش «میترا» نه تنها در شهر روم که هنوز معبدی از او موجود است رواج یافت، بلکه آنین مهرپرستی در ممالک اروپا از مشرق به مغرب گسترش یافت. یعنی از سواحل دریای سیاه تا جزایر بریتانیا پیروان کثیری پیدا کرد.

چنانچه در سال 307 میلادی «لیسینیوس» Lisinius در کنار رود دانوب معبدی به نام میترا بنا کرد.

در سال 1954 یک مجسمه نیم تنه از میترا در مرکز شهر لندن از زیر خاک بیرون آمد که فعلا در موزه شهرداری لندن نگهداری میشود. در روی «دیوار رومیها» در «شمال انگلند» نیز نقشهای میترا دیده می شود.

و نیز در اکثر شهرهای آلمان نشانه‌ها و مهرابه هایی از میترا کشف شده است. و کلا تا قرن سوم میلادی در اکثر کشورهای اروپایی چون آلمان، فرانسه، سوئیس، ایتالیا، انگلیس و کشورهای اروپایی شرقی، آنین میترا از ادیان با ارزش و فراگیر مردم این سرزمینها بوده است.

«جورج الکساندر» از پایه گذاران کاتولیک مسیحی، بزرگترین دشمن میتراگرایی بوده و ضربات سنگینی با جنگهایش به این آیین وارد نمود.

محراب اسلامی = مهرابه پارسی

یادآوری این نکته ضروریست که پرستشگاه های کوچک و خانوادگی «میترا» را «مهرابه» میگویند و محراب مساجد

اسلامی نیز اقتباسی از «مهرابه های میترا» بوده است. برخلاف آنچه به غلط در تاریخ آمده است که: محراب اسلامی از حرب میآید و به معنی محل جنگ می باشد، غافل از اینکه انسان در هنگامه پرستش خدا و یا خدایان که به جنگ نمیروند؟ بلکه به راز و نیاز و خلسه و عبادت میروند!!

بابائونل همان میترا و عمو نوروز ما است

«میترا» امروزه همچنان در فرهنگ و سنن غرب با نام «بابا نونل» باقی مانده است.

پس از آنکه مسیحیت جایگزین آئین میترا شد، اکثر آداب و رسوم و سنن «میتراگرایی» زیر پوشش مسیحیت در جوامع اروپایی باقی ماند از جمله:

- جشن کریسمس = جشن «یلدا» - تولد میترا

- حضور میترا با نام بابائونل = که همین عمونوروز ما است!

- جشن سیزدهمین روز از بهار (سیزده بدر) = با عنوان «عید پاک»

کریسمس که بیست و پنجم دسامبر است با چند روز اختلاف همان جشن یلدای کهن میتراگرایی است که بعنوان زادروز میترا در اکثر نقاط جهان جشن گرفته شده است.

هرچند «یلدا» به معنی «شب بلند» آمده است اما در اصل و زبان آشوری به معنای «تولد» است که «ولد» و «میلا» در زبان تازی نیز از همین «یلدا» که به معنی «میلا» میترا» است، خارج شده است.

چهره بابا نونل با کلاه مخروطی همان کلاه میترا است و ریش سپید نشانه پیری میترا و قبای سرخ نیز لباس کهن ایرانی است که سرخی آن بیانگر مرزده و شادی و شور می باشد و گفتنی است که تا قبل از زردشت، میترا (و یا مهر) هدایایی در شب بلند یلدا برای کودکان میآورده است.

شب قدر که در قرآن آمده و در اسلام از ارج و احترام خاصی برخوردار است نیز اقتباسی از شب یلدای ایران کهن بوده است.

مهدویت در میتراگرایی

عقیده به نجات دهنده و ناجی (مهدی) از روزگاران قدیم در ایران باستان رایج بود. میتراپرستان بر این باور بودند که میترا به آسمان بالا رفته است و همواره در انتظار بازگشت دوباره اش به زمین برای اصلاح بشر و نابودی شرارتها و ناپاکیها بودند. به عقیده ایرانیان باستان، «میترا» نظام دهنده کون و نجات دهنده آن که تحت فرمان زمان است، چیزی جز خدای اوستای ایران باستان نیست که رنگ «زروانی» به خود گرفته است.

میترا روزی خواهد آمد و آتشی را که همه جهان را میبلعد خواهد افروخت، همچنانکه «شیوا»، خدای هند چنان خواهد کرد. میترا نیز جهان را از لوٹ کثافات پاک کند و تاریکی و اهریمن را از میان براندازد.

اندیشه مهدویت که از میترائیسم آغاز شده بود بعدها بنام «سوشیانت» همچنان نجات دهنده بشر در ادیان دیگر پارسی باقی ماند.

برخی چون دکتر علی شریعتی، «میترائیسم» را «آئین سحر و جادو» دانسته اند که بر اساس عدم آگاهی و شناخت کافی، برداشتی اشتباه از بنیان این آئین داشته اند. ولی آنچه مسلم است میتراپرستی همچون تمامی ادیان بعدها توسط روحانیون مخصوصش به انحطاط و انحراف و حیلله گری کشیده شده است که این انحراف بعدی هیچ ربطی به اندیشه اولیه میترا نداشته است. همانند تمامی ادیان اصلاح طلب و نجات بخش دیگر که در پی مرگ پیام آورش از سوی روحانیون به ابتدال و انحراف کشیده شده است، میترائیسم نیز جدا از این قاعده کلی نبوده! ولی اینکه گمان کنیم این آئین از ابتدا بر سحر و جادو بنیان یافته است فکری خطاست. بویژه چنین سخنی از دکتر شریعتی که علیرغم

اعتقادش به «لانیسیته» و «اگزستانسیالیسم» و «اومانیسیم» و غیره مسئول مذهبی نمودن جامعه ایران بود جای تفکر و تعجب است!!

آئین گیومرث

«شهرستانی» در «الملل و النحل» قبل از ورود به تشریح «زروانیه» از «گیومرثیه» یاد کرده است که بی شک همه اندیشه های قدیم پارسی (میترائیسم - گیومرثیه - زروانیه...) بعدها در آئین زردشت به نحوی جای گرفت و بگفته ای زردشت توانست با استفاده از تمامی گذشتگان با اجتهاد نوین، اندیشه ای فراخور عصر خویش پدید آورد.

«گی مارتن» Gaya Maretan (فناپا پذیر) که به پارسی امروز «گیومرث» و به عربی «کیومرث» یا «جیومرث» تلفظ میشود، نخستین انسان (آدم اندیشه پارسیان) بوده است. او نخستین کسی است که منش و آموزش اهورامزدا را دریافت و اهورامزدا، نژاد آریانیان و سرزمینهای آریا را پدید آورد و در روز رستاخیز استخوانهای او از همه زودتر بپا خواهد خواست.

«شهرستانی» در مورد آئین گیومرثیه می نویسد:

آئین زروان

«زروان گرایی» از آئین‌های بس کهن است. زروانیان می‌گویند: زمان مطلق (یا غیر محدود) دو فرزند توأم آورد: یکی «اورمزد» و دیگری «اهریمن» به عبارت دیگر «مبدأ خیر» و «مبدأ شر»

«اورمزد» و «اهریمن» یک واحد متساوی در قدرت هستند همواره در جدال و نزاع و دو قوه متعادل هستند که یکی بدون دیگری برپای نباشد و این خود نمونه کوششی است که زروانیان برای وحدت بخشیدن آن دو مبدأ در یک مبدأ واحد به کار بردند. این وحدت بخشیدن امری نسبی است یعنی در عین جوهریت بصورت مزدوج نیست. در عقاید

زورانی اساس نظریه زمان «کرونوس» را که بعدها در اندیشه یونانیان مقام ارجمندی یافت می بینیم.

از اینکه بگذریم پاره ای از متفکران یونان از زروانیان اقتباس کردند. همچنانکه پاره ای از «فرق اسلامی» نیز «عقیده عوالم متعاقبه» یعنی «عقیده به رجعت» را از آنها فرا گرفتند.

افسانه آفرینش و هنگامه پدید آمدن آفریده و آفریدگار در آئین زروانیان بی شباهت به آفرینش انسان و عصیان ابلیس و هابیل و قابیل نیست.

زروانیان می گویند:

انگاه که هیچ چیز وجودنداشت نه آسمانها و نه زمین و نه هیچیک از مخلوقاتی که در آسمانها و روی زمینند، تنها موجودی به نام «زروان» وجود داشت. هزار سال زروان فدیها داد تا از او پسری بوجود آید و او را «اورمزد» بنامد تا او آسمانها و زمین و آنچه را که در آنهاست خلق کند. بعد از هزار سال نسبت به کوششهای خود به شك افتاد و چنین اندیشید که آیا پس از این همه فدیها پسری به نام «اورمزد» خواهم داشت یا آنکه رنجهای من بی ثمر خواهد ماند؟ در آنحال که سرگرم این پندار بود اورمزد و اهریمن در شکم او پیدا شدند.

اورمزد به جهت فدیهای که کرده بود و اهریمن به سبب تردیدی که او را حاصل شده بود بوجود آمدند.

چون «زروان» از این حال آگهی یافت گفت: از دو پسر که در شکم من است هرکدام زودتر خود را به من نمایاند پادشاه جهان خواهد بود.

چون اورمزد از اندیشه پدر آگهی یافت برادر خود اهریمن را از این حال با خبر ساخت و بدو گفت: پدر ما (زروان) چنین اندیشیده است که هر یک از ما دو تن که زودتر خود را به او بنمایاند پادشاه خواهد بود.

اهریمن چون این بشنید، شکم «زروان» را شکافت و برای معرفی نزد پدر رفت. زروان او را بدید لکن ندانست که کیست و از او پرسید: کیستی؟

اهریمن در پاسخ گفت: من پسر توام!

زروان به او گفت: پسر من بویی دلپذیر دارد و درخشنده است اما تو بدبو و تاریکی.

در آن حال که آن دو با یکدیگر سخن می گفتند «اورمزد» که در وقت مقرر با بویی خوش و درخشندگی بدنیا آمده بود نزد «زروان» آمد و همچنانکه زروان را چشم بر او افتاد دانست که او پسر وی است، زیرا برای وی فدیة ها داده بود. پس دسته چوبی را که در دست داشت و در ستایشها بکار میبرد به او اورمزد داد و گفت.

تاکنون فدیة‌هایی در راه تو داده ام و از این هنگام تو باید برای من فدیة دهی و آنگاه که دسته چوب را بدو میداد وی را تقدیس کرد در این هنگام اهریمن نزد زروان رفت و بدو گفت:

مگر تو عهده نکرده بودی که هر یک از دو فرزندم که نخستین بار نزد من آید او را به پادشاهی برمیگزینم؟

زروان برای آنکه از عهد خود بازنگردد به اهریمن گفت:

ای موجود خبیث و بدکار! نه هزارسال پادشاهی ترا خواهد بود و بعد از آن اورمزد و اهریمن هر یک شروع به خلق مخلوقات خود کردند و هر چه اورمزد پدید آورد خوب و راست بود و هر چه اهریمن می آفرید شوم و سرکش.

چنانچه ملاحظه شد در آئین زروانی که مبدأ واحد است (زروان = زمان مطلق یا بی نهایت = Zurvan) افسانه آفرینش ابلیس (آفریده شده قبل از آدم!) و انسان حتی هابیل و قابیل در یک سناریو آمده است.

و در اسلام نیز در پی خواست ابلیس از خداوند برای قدرت داشتن بر زمین! در پی عدم پذیرش سجده بر آدم این

مهلت از سوی خدا به ابلیس داده می‌شود که «الی یوم الوقت المعلوم».

اولین بار نام «زروان» در سنگ نوشته‌هایی که در بین النهرین (کشور عراق) در بخش نوذی شمالی بدست آمده است به چشم می‌خورد.

ایزد زروان به عقیده «ه. د. ری‌نگرن» Ringern و «استرم» Strom نزد ایرانیان باختری مورد تکریم بوده است. در ماخذ یونانی نیز از «زروان» مکرر نام به میان آمده است، قدرت زروان با گردش آسمانی پیوستگی دارد... زروان گردش آسمان را تنظیم و اندازه‌گیری میکند. او مقدم بر همه چیز ایزد سرنوشت است. بنا بر یکی از اساطیر قدیمی زروان دارای مظهریت چهارگانه است. بعضی از دانشمندان به این اعتبار او را مظهر و مفهوم بارداری، ولادت؟ پیری و کهولت جهان و برگشت آن به علم جاویدان می‌دانند. برخی دیگر این مظهریت را چهار مرحله از کودکی، نوجوانی، شباب و پیری شناخته‌اند. گروهی دیگر زروان را ایزد زمان، مکان، عقل و نیرو می‌دانند.

بعدها اندیشه زروانی بر اثر آمیزش با «زردشتیسم» تحولاتی را در پی داشت زیرا بنا بر نوشته «شهرستانی» «زروانیه» گفتند:

نور ابداع کرد اشخاصی را از نور که همه آنها روحانی و ربانی بودند و لیکن شخص اعظم که نام او «زروان» است شك کرد در چیزی از چیزها و بدین ترتیب «زروان» نخستین منشاء وجود عالم نیست.

آیین زردشت

«زردشت بن پور و شسب» در زمان «گشتاسب بن لهراسب» پادشاه عجم (ایران) ظهور کرد. پدرش از

آذربایجان (آتورپات) و مادرش از ری و نام مادرش «دغدو» بود.

زردشت بر آن است که «مرایشان» را پیامبران بود و پادشاهان و اول ایشان «گیومرث» (کیومرتن GyaMaretan) بود. و بعد از گیومرث، «اوشهنگ بن فراوک» بود که د رهند بود و آنجا به دعوت مشغول بود و بعد از وی «تهمورث» (تخمواروپ) بود که در زمان او «صایبه» ظاهر شدند. در سال اول پادشاهی او و بعد از برادرش «جم» و بعد از جم پیامبران بودند و پادشاهان و از جمله پادشاهان: «منوچهر» (منوش چیتهره) بود که در بابل فرود آمد و علم پادشاهی بر افراشت اینان بر آن باورند که موسی در زمان او ظاهر شد. «زردشت حکیم» بر این باور بود که خدای عز و جل هنگام صحف اولی و کتاب اعلی از ملکوت خویش خلقی روحانی آفرید.

سه هزار سال از این آفرینش گذشت. اراده الهی بر آن رفت که در صورت نور درخشنده ترکیب صورت انسان را پدید آورد و ماه و ستاره‌ها و زمین را بیافریند و بنیه آدم سه هزار سال بیحرکت بود.

بعد از آن روح زردشت را در درختی که در اعلی علیین آفریده بود قرار داد و نشو و نمو یافت تا آنکه به سی سالی رسید. پس حق تعالی او را به پیامبری بسوی مردم فرستاد و او را دعوت نمود، گشتاسب رابه دین خود و او اجابت نمود و دین او عبادت خدا بود و نافرمانی شیطان و «امر به معروف» و «نهی از منکر» و دور بودن از پلیدی او گفت:

نور و ظلمت دو اصل ضدیکدیگرند و همچنین یزدان و اهریمن و این هر دو مبدأ موجودات عالمند... و حق تعالی خالق نور و ظلمت است و مبدأ آنها و او یکی است «لا شریک له» (او را شریک نیست) بی ضد، و بی مثل است و روان نمیدارد که ظلمت را بسوی او نسبت کنند چنانچه زروانیه گفتند...

و زردشت را کتابی است که آنرا «زند اوستا» گویند و بعضی گویند آن کتاب بروی فرود آمده است و بعد از آن در

موارد تکلیف که حرکات انسان است سخن گزار شد و به سه قسم تقسیم نمود:

- گویش (گفتار نیک)
- منش (کردار نیک)
- کنش (پندار نیک)

زردشت که در پی هزاره امید بخشی ناجی رس در اندیشه پارسی پدید آمده بود می‌بایست با در نظر گرفتن نیازهای جامعه و زمان در آئینهای کهن، اجتهاد (نوپرداری) کند، یعنی با باور به بنیادها و پایه‌های راستین آنها، در شیوه عمل و پیام‌رسانی نو پردازی و انقلاب کند.

یکی به این دلیل که نظام تمدن و مالکیت دردها و نیازهای تازه‌ای به جان بشریت میریزد و بعد مصلحینی را به درمان کردن می‌انگیزد. اینکه کنفوسیوس، لائوتسو، بودا، زردشت، «حکمای سبعه» و فلاسفه یونان همه در یک عصرند به همین دلیل است و زردشت در آن دوره پاسخی بود به دردها و نیازهای تازه ایرانی.

آئین زردشت، مذهب واقع‌گرایي و خردگرایی است. برخلاف مذهب یهودا که جهان را رنج می‌داند و زندگی را از یک عنصر آنهم رنج می‌یابد و هر پیوند و نیازی را عامل ذلت و بدبختی و رنج و انحطاط می‌شناسد و جهان و طبیعت و انسان را با نگاهی بدبینانه می‌بیند. آئین زرتشت، مذهب خوشبینی و واقع‌گرایي است.

کار و تولید و کشاورزی را بشدت تشویق می‌کند و برایش ثوابهای فراوان می‌شمارد. زندگی و ازدواج و پرداختن به همسایگان را ارج می‌گذارد و اساساً اخلاقش بر اساس روابط عملی کشاورزی است. برخلاف اخلاق بودایی که بر اساس نفی زندگانی مادی و پرداختن به درون‌گرایی و «نقب زدن از درون» به ماوراء الطبیعه استوار است، به روح مذهب زردشت رأیستی شدید حاکم است.

مهدویت – پل صراط و جبرئیل در آئین زردشت مهدویت

مهدویت

در آئین زردشت چون آئین میترا و مهر باور به «ناجی» و «مهدی» (سوشیانت) و فرشته‌ای رابط بین خدا و پیامبر، جبرئیل و پل صراط وجود دارد (یعنی بر گرفته از افکار کهن ایران است) که این باورها در بسیاری از مذاهب و فرقه‌های اسلامی (و یهودیت و مسیحیت) نیز وارد و همچنان مانده است.

مهدی و ناجی در آئین زردشت با نام «سوشیانت» آمده است. سوشیانت به معنی رهاننده و نام سه تن از واپسین : یکم- دوم- سوم – پس از زردشت از تخمه وی به جهان خواهند بخشید.

و عجیب که در آئین زردشت چون ادیان ابراهیمی که تمامی پیامبران (موسی- عیسی- محمد) از تخمه ابراهیم هستند و «مهدی» نیز از نسل محمد (پیامبر اسلام) خواهد بود. سوشیانت‌ها (پیام آوران و مهدیان بعد از زردشت) نیز از تخمه او خواهند بود!

جبرائیل - فرستاده خدا، رسول خدا

جبرائیل که کلمه‌ای عبری است بمعنای فرستاده و رسول خداست که در زبان پارسی سروش گفته می‌شود.

اگر مرد نیرنگ باز بدکنش پیش آید، «مهر» دارنده دشتهای فراخ، با گامهای تند گردونه تندرو خویش را

شتابان سازد و «سروش» پاك و توانا و «نریوسنگ» چست و چالاک نیز همگام وی شوند..

در این متن اوستا، «نریوسنگ» و سروش همان فرشته ایست که پیک و پیام آور اهورامزدا بشمار میآید، مانند جبرئیل در اسلام نام خاص نرسی در فارسی از نام همین فرشته آمده است و سروش نیز پیام آور خداوندگار است. اما نه فقط برای زردشت او برای رهانیدن انسانها از دام اهریمن و بدی زشتکار. همگام با مهر به یاری مردم می آید.

پل صراط

در اوستا آمده است: «من یا همه آن کسانی که به نیایش تو برگمارم از پل چینوت خواهم گذشت»

چینوت (Cinvat) در لغت بمعنی آزماینده و بازشناسنده و در اصطلاح آئین زردشت نام پلی است که روان گذشتگان پس از مرگ از روی آن می گذرند. این پل که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر می باشد تشبیهی است به حساس بودن مرز میان نیکی و بدی، اهورامزدا و اهریمن و پاکي و پلیدي

...

زردشت ضد طبقه دیندار

هجوم و حمله اساسی زردشت متوجه روحانیان است که وی از آنها با عنوان دیو یاد می کند و در اکثر نیایشها و پیامهای حیلہ گری آنان را رسوا میکند.

«دیو» در اصل بمعنی خداوند و پروردگار است اما زردشت گروه خداوندان آریایی پیش از خود را که آئینشان با آئین وی ناسازگار بود را «دیو» خواند و از پیروان اهریمن بشمار آورد.

زردشت احیانا از امامان و مراجع تقلید ادیان پیشین خویش بعنوان دیوان یا پیامبر دروغ پرستان یاد میکند که از جمله «گیرهم» (Graham) است.

«ای «اهورا» هرچند «گیرهم» از بسیاری گناه بلند آوازه گردید، تو پاداش و پادافره هرکس را به یادداری و با بهترین منش از آن آگاهی.»

«ای «دیوان»، روحانیون، شما با اندیشه و گفتار کردار زشت و تباه کننده‌ای که اهریمن به شما و پیروان دروغ آموخت مردم را از زندگی خوب و جاودانی گمراه می‌کنید و فریب می‌دهید.»

برخی از «گاتاهای اوستا» شباهت و همسانی عجیبی به آیات قرآن دارد هم در معنی و هم در محتوا! در مورد آفرینش انسان و دمیدن روح خداوندی در کالبد انسان (آیه 29 از سوره 15)

در گاتاهای آمده است: «آنگاه که تو در آغاز جهان روان ما را آفریدی و از منش خویش به ما خرد بخشیدی، آنگاه که جان در کالبد ما دمیدی، آنگاه که پیام ایزدی و کردار نیک به ما نمودی تا هرکس آزادانه آنین پذیرد.»

و یا آنگاه که قرآن می‌گوید: روحانیان و آخوندها (احبار و رهبان) را به پروردگاری و امامی برگزیدند و یا آن روحانیونی که دارائیهای مردم را به ناحق می‌خورند و ... که دربخش گاتاهای اوستا نیز آمده است:

«ای آهورا از تو میپرسم پادافره آن بدکنشی که مایه زندگی خویش را جز به آزار کشاورزان درست کردار و چارپایان بدست نیاورد چیست؟»

«زردشت تمامی افشار جامعه را در ابتدای پیامبراش خطاب کرده و آنانرا به منش - کنش - گویش نیک فرامیخواند.»

«ای آزادگان! ای پرزیگران! ای پیشوایان (امامان و مراجع تقلید)! ای دیوان (روحانیون) برای خشنودی «مزدا اهورا» باید به گفتار و آموزش من گوش فرادهید و فرمانیر باشید.»

چنانچه قرآن هم بارها تاکید کرده است که همواره پیامبران مورد رشك و حسد فریبکاران و زورمندان و

ثروتمندان واقع میشوندو آنان اولین کسانی هستند که پیامبران را تکذیب می‌کنند. زردشت از دست و کینه اینان به خدا پناه میبرد. (البته چنانچه در کتاب- قرآن سروده ای به سبک پارسی - نوشتیم. - اسلام برگرفته های بسیاری از اوستا دارد و حتی واژه های پارسی بسیاری در قرآن است از جمله آیه کور و...)

«ای بهمن ! مرا از بهترین پاداشی که از دین راستین به من خواهید داد آگاه ساز تا دریابم و به یاد سپارم که چرا به من رشک می‌برند!»

زردشت حامی زحمتکشانشان

خانواده زردشت در نزدیکی «سغد» به زمینداری و پرورش اسبان و دامداری اشتغال داشتند. اما زردشت از کودکی بیشتر به خواندن و نوشتن کتابها و بعدها به تفکر و اندیشمندی گرایش داشته، لذا پدرش.. «پورویشب» و مادرش «دغدو» او را به استادی بنام «برزین کورش» می سپارند که خواندن و نوشتن بیاموزد.

از شانزده سالگی زردشت نسبت به سراین قبایل (گروپانها) و حکمرانان آن صفحات بنام «گویی» (کی) که به کشاورزان ستم میکردند و گاوان بسیاری به رسم نثار قربانی می‌کشتند، نغمه مخالف ساز می‌کندو گاوان و اسبان را آفریدگان دانا (اهورامزدا) میخواندو کشتار کنندگان آنها و ستمگران به کشاورزان و دامداران را دستیاران بدمنش و پلید (انگرامنین یو- اهریمن) مینامد.

زردشت در بیست سالگی خانواده خود را ترک کرده و برای تفکر در کوهساران منزوی شده و از تمام آنچه که پدرش خواست به او ببخشد فقط کشتی دوال کمر آریایی را پذیرفت.

کشتی از واژه پهلوی کست به معنی «پهلوی»، «جانب» و «ساحل»، دوالی است که زردشتیان به نشانه پندار، گفتار و کردار نیک از سن بلوغ تا پایان زندگی سه بار دور کمر می پیچیدند

آنین زرتشت دریایی از معنویت، انسانیت، آنین بهزیستی و نیکوکاری و دوست داشتن است.

چنانچه در سخن آغازین گفته شد این آنین به جز در ایران، مورد بهره برداری اندیشمندان و فلاسفه بزرگ نیز قرار گرفت و فلسفه مثلهای افلاطونی از نخستین پدیده های آن می باشد.

آنین زردشت که دین بهی نیز بدان گفته اند مورد پذیرش گشتاسب در بلخ واقع شد و این آنین جدید توانست نظم و تحول نوینی در جامعه آن زمان پدید آورد و از سویی به استقلال ایران نیز خدمت بزرگی کرد، زیرا گشتاسب که متعهد بود تا هر سال به پادشاه توران خراج هنگفتی بپردازد، به توصیه زردشت از اینکار خودداری کرد و این خود موجب جنگ بین دو سرزمین شد و به گفته ای زردشت که مایل به نشر آنین بهی در سرتاسر گیتی بود خود نیز از جنگ با تورانیان استقبال کرد و وی شخصا در تمامی جنگها شرکت نمود و در پایان زردشت، پیامبر بزرگ ایرانی در هجوم تورانیان به بلخ در پی مقاومتی دلیرانه کشته میشود.

قرآن نیز آنین بهی را به رسمیت شناخته و آن را جزو ادیان آسمانی و پیروانش را اهل کتاب دانسته است. (سوره 22 آیه 17)

از جمله کارهای ناشایسته ادیان پیشین، مسئله قربانی نمودن حیوانات به ویژه گاو بود که زردشت این کار را نیز نادرست دانسته و ممنوع کرد.

اما چنانچه گفته شد مسئله قربانی که از آنین میترای در ایران شروع شده بود و به ابراهیم و ادیان پس از او منتقل شده بود همچنان در ادیان ابراهیمی و به ویژه اسلام باقی ماند.

مانویت یکی از مهمترین مظاهر اندیشه های ایرانی است. «مانی» بسیاری از افکار یهودیت و نصرانیت و نیز «آنین گنوسی» را پذیرفت. با آنکه مانویت خود را از کیش میترایی دور میدارد ولی از آن مطالب زیادی اخذ کرده است.

مانویت در نشر افکار ایرانی در شرق و غرب اقصی سهم بسزایی داشته است.

ماتی در دیهی موسوم به «مردینو» در نزدیکی بابل دنیا آمد.

«محمد بن اسحق الندیم» صاحب کتاب «الفهرست»، نام پدر او را «فتق بابک بن ابی برزام» نوشته است و نام مادر مانی «نوشیت» و بقول «یوسیت» و در «الفهرست»، «رامیس» و بنا بقول دیگر مریم ثبت شده است.

رومیها اسم مانی را «مانیکوس» و «منابع مسیحی لاتینی» «قوربیقوس» و ماخذ یونانی «کوپریکوس» نوشته اند. ظاهراً مانی در حدود سال 5238 آریایی میتراپی برابر با 216 میلادی در «مردینو» در «کویی علیا» در نزدیکی بابل دنیا آمد. پدر و مادر او پارسی (اشکانی) بودند.

بابل در این هنگام تحت استیلا و جزء مستملکات ساسانیان بود. مانی در سال 5252 میتراپی برابر با 230 میلادی (در چهارده سالگی) به تبلیغ کیش خود پرداخت و پس از مراجعت از سفر خراسان و سند هنگام تاجگذاری شاپور اول (حدود سال 242) به دلالت فیروز برادر شاپور به دربار آن شاه بار یافت و با دو نفر از یاران خویش عقاید دینی خود را در تیسفون به او اظهار داشت و گویا که مورد پسند شاپور قرار گرفت. مانی برای تبلیغ آیین خود به سفرهای دور و نزدیک رفت. در کتاب «قبطی مانوی» (کفالایا) مذکور است که در آخرین سال شاهی اردشیر، مانی به عزم و قصد تبلیغ حرکت کرد و با کشتی به هند رفت اما در آن سال اردشیر مرد و پسرش شاپور به تخت نشست و او با کشتی از بلاد هندیان (سند) به خاک پارسیان و از آنجا به بابل و «میسان» و خوزستان شد و نزد شاپور آمد.

در زمان سلطنت هرمز، مانی در بابل به سرمیبرد ولی چون بهرام به جای او نشست به تحریک موبدان، (روحانیون) نظر مساعدی به او نداشت. لذا در اواخر سلطنت بهرام، مانی به سوی جنوب در امتداد ساحل دجله منازل میپیمود تا به اهواز رسید و چون در اهواز عازم سفر

خراسان و اوشان شد، هنگام عزیمت او را از حرکت باز داشتند و فرمان رسید که به شوش برود و لذا از بامیان به اهواز رفت و از آنجا با کشتی روی دجله به سوی تیسفون روان شد و از آنجا به دربار احضار شد و از تیسفون به «پرگلیا» واقع در کنار «رود دیاله» رفت. چون به کوخی رسید فرمان آمد که به حضور شاه باز یابد. ظاهراً شرح این مسافرت را یکی از یارانش به نام «نوح زادگ» که همراه مانی بود، نوشته است:

«نوح زادگ» یکی از اصحاب مانی است که بوسیله او با پادشاه گفتگو کرده و ماجرای مانی و بهرام را در یک نوشته پارتی چنین شرح داده است:

بهرام از غذا فارغ شد و از سرسفره برخاست در حالیکه یک بازویش به گردن «ملکه سکا» و بازوی دیگرش به دور گردن «کرتر» پسر اردوان (زن و شیخ) بود بسوی مانی آمد و اولین سخنش این بود، خوش نیامدی! مانی به او پاسخ داد: من به شما چه کرده ام؟

بهرام گفت: من سوگند خورده ام که تو را نگذارم به این کشور بیایی.

و با پرخاش به مانی گفت: تو برای چه کاری خوب هستی؟ زیرا نه به جنگ میروی و نه به شکار، شاید تو برای طبابت و درمان هستی که آنرا هم نمیکنی؟

مانی پاسخ داد: من به تو هیچ بدی نکرده ام بسیاری از خدام شما را من از شیاطین و جادو نجات دادم و بسیاری را نیز از بیماری بلند کردم و عده کثیری را از انواع تب و لرز رها کردم و بسیاری را که دم مرگ بودند دوباره (مداوا) و زنده کردم...

در پایان این گفتگو فرمان حبس مانی داده شد.

محرک اصلی بهرام در گرفتار کردن مانی، کرتر موبد بزرگ (روحانی و مرجع تقلید) درباری بود که نفوذ زیادی بر شاه داشت.

در کتاب واعظ مانی قبطی، نیز شرح آمدن مانی به حضور بهرام با تفصیل منازل مذکور است و بنا بر آن «کرت» سبب احضار مانی شده است.

مانی بیست و شش روز در حالیکه دست و پایش با زنجیر بسته شده بود، در زندان گذرانید و عاقبت حلقه زنجیر را چنان تنگ کردند تا مرد.

مانی در حدود سال 5252 میترایی برابر با 277 مسیحی درگذشت، برخی برآند که او را مصلوب کردند.

تاچندی پیش از کتابهای مانی اطلاعی در دست نبود و هرچه در این باب گفته میشد، از قول مورخان مسیحی بود و مربوط به مباحثات و مشاجراتی بود که میان «ترسایان» و «مانویان» صورت گرفته بود. البته مورخین ایرانی و عرب مانند: «مفضل بن عمر»، «جابرین حیان»، «طبری» و «محمدبن اسحق الندیم»، «مسعودی» و «یعقوبی» اطلاعات بسیار گرانبهایی فراهم کرده اند.

ولی در نیم قرن اخیر آثار فراوانی از مانویان در «ترفن چین» و به زبان «سغدی» بدست آمده که دایره نفوذ این دین و آئین راحتی تا به مصر نشان میدهد.

مانی در ابراز تعالیم دینی خود هفت کتاب نگاشته که چیز مهمی از آنها برجای نمانده است...

با تجربه و تحقق عقاید مانویان معلوم میشود که وی افکاری از مذاهب بومی ایران مانند «زروانی»، «زردشتی»، اساطیر بابلی، عقاید عیسایی، طریقه «گنوسی» (بویژه از میان آنان عقاید رقیون) و «صانبه» گرفته شده است که بنا بر آن چه او ادعا میکرده، جنبه علمی دارد.

متفکر بزرگ شرق «محمد اقبال لاهوری» در این باب مینویسد: مانی یا به قول «اردمان»، این «گنوستیک» شرک آفرین به ما می آموزد که همه چیزها از آمیزش دو اصل جاویدان نور و ظلمت از یکدیگر جدا و مستقل هستند.

اصل نور متضمن ده مفهوم است:

- حلم- معرفت- فهم- علم خفی- بینش- عشق- ایقان- ایمان- نیکخواهی- خرد

بر همین شیوه اصل ظلمت پنج مفهوم جاویدان را در برمیگیرد:

= میغ- دود- حریق- سموم- تیرگی

ماني علاوه بر این ، دو اصل آغازین آسمان و زمین را جاودانی می‌شناسند و معرفت- فهم- علم خفی- بینش- نسیم- آب- هوا- آتش و روشنی را به آن دو نسبت می‌دهد.

ظلمت که به منزله اصل مادینه هستی است، پناهگاه شر است.

این عناصر به مرور زمان تمرکز می‌یابند و بصورت يك شیطان زشت پیکر میشوند.

اهریمن زشت پیکر نخستین پرورده زهدان آتشین ظلمت است. منشاء فعالیت عالم بشمار می‌رود و از آن لحظه ای که پدید می‌آید، به خطه پادشاه نور یورش می‌برد.

پادشاه نور به قصد آنکه بلاگردانی بیابد، انسان نخستین را می‌آفریند. پس ستیزه ای و خیم میان شیطان و انسان نخستین درمی‌گیرد و به شکست انسان می‌انجامد. بر اثر آن شیطان (اهریمن) پنج عنصر ظلمت را با پنج عنصر نور می‌آمیزد.

آنگاه پادشاه نور بدین امید که عناصر نور را از بند و زندان ظلمت برهاند. برخی از فرشتگان خود را می‌فرماید که با آن عناصر آمیخته این جهان را بسازند.

چون یورش ظلمت عناصر نور را با عناصر ظلماتی در هم آمیخته و آلوده کرده است، خطه نور نیازمند ره‌ایش است و در اینجا است که جهان‌شناسی مانی به مفهوم «فلاح مسیحی» می‌گراید. چنانکه جهان‌شناسی هگل از مفهوم «تثلیث مسیحی» مایه می‌گیرد.

اما فلاح مانوی وابسته به دنیای جسمانی و مستلزم قتل قطع نسل است. تولید مثل دوره اسارت نور را استمرار میبخشد و این به زیان نور است.

در پرتو فلاحی اینگونه، ذرات محسوس نور نرم نرمک از ژرفنای پیرامون زمین که خانه ظلمت است میروند و به فرا سوی خورشید و ماه میشتابند و سپس به پایمردی فرشتگان به خطه نور به جاودان خانه یا بهشت به آستانه «پیدوزرگی» (پدر عظمت) فرا میرسند..»

مانی برای تبیین هستی، از پنداشت زردشت که متضمن دو روح خلاق است، روی گردانید و با نظری مادی به این مسئله نگرست. بر آن شد که جهان، زاده آمیزش دو اصل مستقل و جاودان است و یکی از این دو اصل یعنی اصل ظلمت نه تنها بخشی از مایه عالم است، بلکه منشاء فعالیت نیز هست. فعالیت خمود که چون لحظه مناسب فرارسد، باز شور و شر انگیزد.

به این ترتیب میان جهانشناسی مانی و جهانشناسی «کاپیلا» آن حکیم بزرگ هندی، شباهتی غریب هست.

«کاپیلا» آفرینش جهان را به سه عامل نسبت می دهد:

1- «ساتوا» (نیکی)

2- «تاماس» (تاریکی)

3- «راجاس» (شور و جنبش)

از دیدگاه او هنگامیکه تعادل یا پراکریتی زدوده شد، این سه با یکدیگر آمیختند و طبیعت را زادند.

حکیمان دیگر هم در تبیین مسئله تشمت هستی نظر داده اند. مثلاً «وران تاکریان هندی» با مفهوم مرموز «مایا» تکثر وجود را تبیین کردند و قرنهای بعد «لایب نیتس آلمانی» نظریه «اتحاد تمییز ناپذیر آحاد» را کلید این مسئله قرارداد. تبیین مانی از تکثر با اینکه کودکانه مینماید. در سیر تاریخی انگارهای فلسفی برای خود مقامی دارد.

اما يك نکته مسلم است و آن اينست كه ماني نخستين
حكيمي است كه جهان را معلول فعاليت شيطان و اساسا بد
دانست. «

مزدك پيامبر برابري
همي گفت هر كو توانگر بود
تهيدست با او برابر بود

چنانچه اندیشه میترا و زردشت پاور به مهدویت و رسیدن ناجی داشت و پارسیان که زیر سلطه جابرانه ساسانیان توانایی قد برافراشتن نداشتند، در انتظار ظهور «سوشیانت» (مهدی) لحظه شماری میکردند.

نظام طبقاتی ساسانیان حکومت اشراف دربار و روحانیون (موبدان) را بر مردم تحمیل کرده بود و علیرغم اینکه شکافهای عمیق اقتصادی بروز کرده بود و مستمندان نادار برای امرار معاش خویش برده شاهزاده ها و بازرگانان و روحانیان بودند.

امنیت اجتماعی نیز بر سرزمین حاکم نبود و ثروت‌های ملی و دسترنج توده ها و دهگانان که صرف عیاشیهای دربار و فساد و مفتخوریهای روحانیات میشد بماند، که هیچ بانو و دوشیزه پارسی نیز امنیت نداشت زیرا با حرمسراهایی که درباریان برای خویش ساخته بودند جدا از ثروت، زن بازوی توانای اجتماعی، یاور و همسر مرد را نیز در اختیار طبقه خویش درآورده بودند، چنانچه دوازده هزار و به قولی سه هزار تنها زنان حرمسرا و خاص خسرو بودند که هر شاهزاده و بزرگزاده ای نیز چیزی کمتر از این را در اختیار نداشت.

خسرو (کسری) سه هزار زن در حرم داشته است و هرکجا دوشیزگان و بیوه زنان صاحب اولاد نشان میدادند به تصرف خود در می‌آورد. ابن بلخی نیز می‌نویسد:

«کسری به درختی رسید در بزرگواری، جباری و فرماندهی که ملکی را مانند او نبود و از جمله اسباب تجمل او دوازده هزار کنیزک در سراهای او بودند. از «سریه» (کنیز همخوابه شاه) تا مطربه و خدمتکار.»

ملوک ساسانی تنها دخترکان طبقه خویش را اسیر و کنیزک دربار نمیکردند، بلکه حتی اگر تهیدست و دهقان ناتوان و یا کارگر خسته‌دلی را هم دختری بود در تصرف خویش در می‌آوردند. چنانچه حکیم ابوالقاسم فردوسی

میسراید، جناب بهرام گور تا چشمش به چهار دختر
روستایی آسیابان میافتد هرچهار را از پدر می طلبد:

نخچیر گیر	زهرچهار پرسید بهرام گور
هم اندر زمان	کز ایشان دلش اندر افتاد شور
آسیابان زکوه	که ای گلرخان دختران
بیامد زنجیر خودبا	که آید
گروه	وزین آتش افروختن بر
بدو گفت بهرام کاین	چه آید؟
هرچهار	یکی گفت: ای سرو
به من ده وزین بیش	بالا سوار
دخترمدار	به هر چیز ماننده
بفرمود تا خادمان	ای شهریار
سپاه	پدرمندان یکی
	آسیابان پیر
	درین دام کھسار
	برند آن بتان را به مشکوی شاه

در چنین زمان و شرایطی که قدرت سیاسی و ثروتهای ملی و بانوان و دوشیزگان ایرانی در خدمت دربار ساسانی و موبدان روحانی بودند، سوشیاتی دیگر در پی زردشت و مانی ظهور کرد تا پیام آور شورش و تحول آفرینی در جامعه در جهت رهایی و آزادی مستمندان شود و شورش انگیز پارسیان اسیر ستم شاه و دربار شد.

امید است که گرامی یاران ملی ایران نسبت به این مسئله تاریخی و این قلم بویژه در این مورد دلگیر از عشق شاهان کهن به بانوان میهن نشوند.

زردشت دوم پسر «خرگان» از نجبای فارس که در شهر «پسا» (فسا) تولد یافته بود، پیام برابری را در فضای ایران درآفکند و بهترین باوفاترین، فداکارترین شاگردان و یاران او مزدک پسر بامداد که روحیه ای انقلابی و پرتوان داشت، توانست با فرموله کردن اندیشه «زردشت دوم» پیشوای رهایی پارسیان از قیود محدودیتهای طبقاتی شود.

بسیاری از مورخان به اشتباه زردشت دوم پسر «خرگان» را با مزدک یکی دانسته اند. اما چنانچه طبری نقل کرده (و درست ترین نظریه می‌باشد). مزدک در پی زردشت دوم قیام مردم را رهبری کرده است و این دو نام هرگز یکی نبوده اند و میتوان گفت که زردشت دوم پیامبر و معلم انقلاب و مزدک بامدادان رهبر انقلاب بوده است.

مسئله دیگر که در قیام مزدک توسط ذهنهای ناتوان در طول تاریخ خوب درک نشده است، مسئله شعارها و اهداف، نظریات انقلابی و می‌باشد، زیرا تنها بر اثر اینکه او منادی برابری انسانها بوده و بر این باور بوده است که تمامی انسانها باید در ثروتهای خدادادی شریک، صاحب و مالک دسترنج خود باشند و زنها نیز در خانه تمامی مردان باشند نه اینکه تنها در اختیار درباریان باشند. آنان (تاریخ نویسان نادان) را بجایی کشانده اند که مزدک را پیامبر فساد اجتماعی و ... بخوانند ولی چنانچه در سطور قبل آمد در آن زمان ساسانیان با زن همچون کالا برخورد میکردند و تمامی زنهای میهن را در اختیار خود گرفته بودند، چنانچه بهرام گور حتی از دخترکان آن آسیابان پیر که عصای پیر و قوت تنگدستی او هستند نمی‌گذرد.

پس شعار «برابری در ثروت و زن» شعار و اقدامی درست بوده که مزدک در شرایط خاص حاکم بر آنزمان ایجاب میکرد است که مزدک آن اجتهادگر بزرگ آن سان عمل کند. چنانچه طبری مینویسد: مزدک در «مدریه» واقع ساحل شرقی دجله محل کنونی «کوت العماره» تولد یافت.

زردشت پسر «خرگان» ... بدعتی در دین مجوس آورده بود و مردم پیرو دعوت او شده بودند و مردی از اهل «مدریه» بنام مزدک پسر بامداد مردم را به بدعت و میخواند و از جمله چیزهاییکه به مردم می‌گفت و رواج میداد و بدان ترغیب میکرد: مساوات در مال و زن بود.

بی‌گمان آنچه را که طبری از آن بعنوان بدعت در دین یاد میکند، چیزی جز اجتهاد و بهسازی دین بر اثر تکامل و پیشرفت زمان نیست. کاری که رسالت تمامی پیامبران و پیشوایان راستین تاریخ بوده است و مسلماً در اوستا زمینه‌های این نوپردازی هم وجود داشته است.

«شعالبی» می نویسد: «مزدك مي گفت كه خدا روزي در جهان نهاد تا مردم میان خود به مساوات بخش کنند. چنانکه هیچکس را بر دیگری فزونی نباشد ولی مردم بر یکدیگر ستم کردند و برخی برتری جستند.

زورمندان ناتوانان را شکستند و روزي و مال را همه خود برگرفتند.

اینک لازم است که از دولتمندان بگیرند و به بینوایان دهند تا همه در مال یکسان شوند.

هرکس را فزونی درخواستی یا زن یا متاع است حق او بدانها بیشتر از دیگری نیست.»

برای صدور چنین حکم انقلابی مزدك نشانه ویژه ای از آئین کهن دارد یعنی در اوستا نشانه‌هایی برای این چنین اجتهاد و نوپردازی‌ای موجود است.

در «وندیداد» آمده است: «اگر همکیشی - برادری یا دوستی، پول - زن یا پند خواست، باید کسی را که پول می‌خواهد پول داد و آن کس را که خواستار زن است، زنی به کابین او سپرد و آنرا که خرد می‌جوید، کلام مقدس یاد داد.»

مسعودی مینویسد: مزدك، اوستا (کتاب زردشت) را تاویل میکرد.. وی نخستین کس بود که به تاویل و باطن اعتقاد داشت ... زندیک (زندیق) اصطلاحی نکوهش آمیز و به معنی «گزارنده» است و به مانویان و همانندان ایشان و بویژه پیروان مزدك که برای اوستا، «زند» یا (گزارش) فراهم کرده بودند، اطلاق میشود.

مزدك هرگز مدعی دین جدیدی نشد بلکه او خود را ابلاغگر راستین اوستا میدانست، ابلاغگری که توانا بود نسبت به شرایط زمان، اوستا را تفسیر و تشریح کند.

خواجه نظام الملک که از دشمنان تاریخی مزدك گرای می‌باشد به دانا و اندیشمند بودن مزدك اعتراف میکند و مینویسد: مزدك از علم نجوم برخوردار بوده و لذا در شرایط بنام خویش آغاز به دعوت کرده که همه مردم چشم براه سوشیانتی از تبار زردشت بوده اند.

«ابن ندیم» که زردشت دوم را مزدک اول خوانده در مورد عقایدش می نویسد:

« اندرز میداد که از خوشیهایی زندگی بهره جوید و از آنچه خوردنی و نوشیدنی است به برابری و درستکاری خوشتن را سیراب سازید از تسلط بر هم بپرهیزید و از میهمان نوازی هیچ فرو مگذارید.»

محمد اقبال لاهوری در مورد قیام مزدک مینویسد:

«... مزدک پیامبر مردم گرایی (کمونیست) که در عصر انوشیروان ساسانی (سده ششم مسیحی) میزیست در برابر تگرایایی «زروانیان» عصر خود واکنشی کرد و نظری، دوگرایی آورد.»

مزدک مانند مانی بر آن شد که گوناگونی اشیاء ناشی از دو اصل مستقل جاویدان است. یکی از این دو اصل «شید» (روشنایی) و دیگری «تار» (تاریکی) نام گرفته است.

مزدک برخلاف پیشینیان باور داشت که آمیزش با جدایی نهایی این دو به عمد و اختیار مقرون نیست، بلکه محصول تصادف است.

خدا در نظام فکری مزدک از احساس برخوردار است و در حضور سرمدی خود چهار نیروی اصلی دارد: تمییز، حافظه، فهم، سرور. نیروهای چهارگانه در چهار تن متجلی میشوند و این چهار تن بیاری چهار تن دیگر به جهاندار میپردازند. خصایص موجودات که باعث جدایی آنها از یکدیگر میشوند، زاده نسبت آمیزی نیروهای چهارگانه اند.

ممتازترین جنبه تعالیم مزدک، مردمگرایی او است و بی گمان گرایش مانویان به جهانبینی میهنی در این مردمگرایی موثر بوده است. مزدک میگفت که: همه افراد انسان برابرند. با جعل مفهوم مالکیت انفرادی، مردم را به نامردمی میکشانند با آنکه به اعتقاد پیروان مزدک آتش مقدس بسخن درآمد و صحت رسالت مزدک را گواهی داد. اما موبدان (روحانیون زردشت) که مخصوصاً جنبه اجتماعی آنین او را خوش نداشتند او و پیروان فراوانش را کشتند.»

اوضاع نابسامان سیاسی اقتصادی اجتماعی و حاکمیت چند ساله ساسانیان موجب شد تا خیلی سریع توده های زحمتکش و خردمندان دانا که در اندیشه بیداری و رهایی مردم بودند به پیام انقلابی مزدک پاسخ مثبت گویند و در گرد او جمع آیند.

مردم همیشه چشم براه ناجی

بر اثر آغاز يك حرکت رهاییبخش انقلابی و تشکیلاتی در سرتاسر ایران از سوی مزدکیان، پیام برابری طلبانه زردشت دوم که از سوی مزدک رهبری میشد توانست شور انقلابی در میان مردم همیشه چشم براه «ناجی» بیافریند و هر روز که میگذشت بر پیروان مزدک افزوده میشد. قباد پادشاه ساسانی که از سلطه لرزان و ناپایدار خویش باخبر بود برای حفظ حاکمیتش و جلوگیری از سقوط سلسله اش توسط «انقلابیون برابطلب» مجبور به پذیرش آئین مزدک شد. در پی این پذیرش، نیروهای انقلابی بر روی صحنه سیاست آمده و امتیازات طبقاتی را لغو کردند.

همچنین در پی این خیزش بزرگ انقلابی بنیاد و ساختار نظام شاهنشاهی بکلی از هم پاشیده شد. تهیدستان و دهگانان ستمدیده بر اشراف، توانگران و روحانیون شوریده و بسیاری از پاسدارهای نظام طبقاتی که در برابر اقدامات انقلابی پیروان مزدک مقاومت میکردند نابود شدند و تمامی اموال آنها به نفع توده های تهیدست تقسیم شد.

در زمان مزدک، روحانیون از اقتدار افتاده و اکثرشان یا به نهضت جدید پیوستند یا دم از مخالفت زدند که در برابر قهر انقلابی نابود شدند. یاهم از ایران به سایر نقاط جهان گریختند... و بدون شك آن عده کم و معدود روحانیونی که چون «قباد» با اکراه و اجبار و برای حفظ جانشان به اندیشه نوین گرویده بودند. اصلی ترین عوامل خیانت و سقوط و نابودی مزدکیان بدست انوشیروان بودند.

پس از اینکه مدتی از پیروی انقلاب گذشت، اشراف و شاهزادگان و روحانیونی که بکلی از سیاست و مفتخوارگی کنار گذاشته شده بودند به توطئه علیه آئین جدید مشغول شدند و

وقتی در پی تحریکات و تهدیدات بسیار نتوانستند رای قباد را دیگر کنند و او را بر علیه مزدکیان بشورانند، دست به کودتا زدند و جاماسب، برادر قباد را بر تخت شاهی نشاندند. در پی این کودتا عناصر انقلابی مزدکیان برخی دستگیر و بسیاری به شهرهای دیگر گریختند و خود مزدک در آذربایجان مستقر شد.

پادشاهی جاماسب دیری نپایید و شاید هم که وی نتوانسته بود بخوبی از عهده وظیفه‌ای که توانگران، درباریان و روحانیون به وی محول کرده بودند برآید. بدینسان نوبت به فرزند قباد، انوشیروان رسید و وی برکرسی شاه نشست.

خسرو انوشیروان عهد «اردشیرپور بابک» را در پیش نهاد و بر آن شد که وصیتهای او را بکار بندد. اردشیر موبدزاده (فرزند روحانی) بود و به مذهب «مزدیسنی» پایبند و در نتیجه در شریعت او اشخاصی مانند مانی و امثال او زندق محسوب میشدند.

خسرو چون به تخت نشست گفت: مدار دولت بر دین «مزدیسنی» است و تا از اینکار فارغ نیفتد به هیچ کار دیگر التفات نتوان کرد و لشگر را باید کی در این اعتقاد شبهتی نبود و مدیران را حاضر کرد (توانگران - درباریان - روحانیان) بحضور بزرگمهر، کی وزیر او بود و ایشان را گفت: بدانید کی این مزدک ملک میطلبد و پدرم از کار او غافل بود و مثل او همان «مانی زندق» است کی جد ما «بهرام پور هرمز» او را بکشت تا فتنه او از عالم فرونشست. اکنون تدبیر این مردمی باید کرد. شما چه صواب می‌بینید؟

همگان گفتند: «ما بنده ایم و این اندیشه کی کرده ای، بر ثبات ملک انوشیروان گفت: این مرد، تبع بسیار و شوکت تمام دارد، و او را جز به مکر هلاک نتوان کرد و گرنه اینکار بر ما دراز شود. اکنون این سر را هفته دارید تا ما تدبیر کنیم و انوشیروان، مزدک را پیغام داد کی ما را معلوم است کی تو بر حقی پدر ما متابعت توبه واجب می‌کرد. اکنون باید کی بر عادت، نزدیک ما آیی و طریق راست معلوم ما گردانی و منزلت خویش نزدیک ما هر چه معمورتر دانی.

مزدك نژديك او آمد و انوشيروان اورا كرامتها فرمود. بيش از حد و خويشتن در كفه او نهاد، كي اين مزدك پنداشت كي انوشيروان را صيد كرد و مدتي با هم بر اين جمله ميبودند، چنانكه جهانيان انوشيروان را در زبان گرفته بودند. از آنچه باطن حال نمي دانستند و هر كجا يكي بود از «دعاه» و اتباع مزدك سربر آوردند و آشكارا دعوت ميکردند...

انوشيروان يك روز اورا گفت: بدانكه من از اين حشم و خدمتكاران عمال و نواب خود سيرا آمدم و ميخواهم كه به جاي هر كسي از ايشان يكي از شما بگذارم.

اكنون نسختي نويس به ذكر اعيان و سپاهيها و متصرفان و معروفان، كي از تبع تواند تا ايشان هريك را به منصبي و شغلي بگمارم و نسختي طبقات سپاهي و رعيت كه در بيعت تواند، تا هر كس را نظري و نيكويي فرمايم.»

انوشيروان با اين نيرنگ تاممي اعضاء و هواداران سازمان انقلابي مزدك را كه اكثرشان مخفي و كارهايشان محرمانه بود را خواست كه بشناسد و تاممي را نابود كند.»

مزدك دو نسخت بر اين جمله كرد: چنانكه افزون از يكصد و پنجاه هزار مرد برآمدند . پس انوشيروان گفت:

مهرجان (مهرگان) نژديك آمده است و ميخواهم هر كي از داعيان و سرهنگان و معروفان اتباع تواند، جمله را بخواني تا اين مهرجان پديدار ايشان كنم و همه را بر هر كارها و شغلهها گمارم. «

مزدك نامه ها بنبشت تا همگان روي به مدائن نهادند و انوشيروان با لشگر خويش قاعده نهاد بود، كي روز مهرجان خواني عظيم خواهيم نهاد و مزدك و اتباع اورا اول برخوان نشانم. و من بر سر مزدك بایستم و سلاح برهنه در دست گيرم و شما همگان بايد كي در زير جامهها سلاح پوشيده داريد پنهان و چون من مزدك را بگشتم، به اول زخم كي زنم، شما شمشير در نهييد و همگان را بر آن خوان پاره كنيد و همگان بر اين اتفاق همدست شدند و فرمانها نبشت به همه شهرها و ممالك و درميان

هر فرمانی نسختی از اتباع مزدک نهاد و فرستاد تا روز مهرجان (جشن مهرگان) آن جماعت را بگیرند و محبوس کنند.

چون مهرجان (جشن مهرگان) درآمد فرمود تا بر شط دجله خوانی عظیم برنهادند و مزدک را در بالش نشانند و خود بر سر او ایستاد و دو هزار مرد از اعیان و مقدمان و اتباع مزدکی بر آن خوان نشستند و صد مرد سلاح در زیر جامه پوشیده پیرامون انوشیروان مرتب بودند تا او را نگاهدارند و دیگر لشگرها در رویه پیرامون مزدکیان کی برخوان نشستند درگرفتند و انوشیروان تیرزینی در دست داشت (و بعضی گویند ناچخی) و اول کسی که تیرزین ناچخ از بهر این کار ساخت تا مزدک را بدان زخم کند، شمشیر نمی توانست داشت و انوشیروان به یک زخم سرمزدک در کنارش افکند و لشگر شمشیرها برآهیختند و در آن زندیقان بستند و جمله را هلاک کردند. و هم در آن روز هرکی در ممالک کسری بودند... گرفتار آمدند و آن را که کشتنی بود فرمود تا بکشند و هرکی بازداشتی بود فرمود تا حبس کردند و آن کس به جای آن بود کی توبه قبول شایست کردن، کردند. و جهان از ایشان صافی ماند.

چنانچه از نگارش ابن بلخی برمی آید، گویا که جایگزین کردن جاماسب کمکی به اشراف و دربار و موبدان نکرد تا مزدکیان را نابود کنند. لذا انوشیروان را به قدرت می رسانند تا با چنین نیرنگ خائنانه‌ای حدود یکصد و پنجاه هزار مرد را در یک روز در سراسر ایران قتل عام کنند.

از سویی اعتماد نابجای مزدک نیز خود اصلی‌ترین عامل قتل عام مزدکیان گردید. اشتباهی که در اکثر انقلابها پدید می‌آید و منافع مردم تهیدست را شدیداً تهدید می‌کند.

مزدک در زمان قباد برآن نشد تا ارتش دولتی را که از نظر تاریخ و نیز محتوای فکری پاسدار منافع درباریان - توانگران - روحانیون بود را منحل نموده و ارتشی از مردم تهیدست و دهگانان هوادار خود را جایگزین آن گرداند. زیرا هر انقلابی برای بقا و جلوگیری از توطئه‌های ضدانقلابیون، نیازمند یک ارتش جدید و مردمی است که توسط همان عناصر هوادار انقلاب شکل گرفته باشد و اساساً هر انقلابی آنگاه پیروز خواهد ماند که

قدرت سیاسی- نظامی- اقتصادی را تماماً به مردم هوادار انقلاب منتقل کند.

بدینسان شورش و عصیان انقلابی مزدکیان اولین «سوسیالیستهای جهان» توسط دربار (شاه) و بازار (توانگران) و ملاها (موبدان) نابود میشود.

ولی شعله این انقلاب هرچند در آن مقطع در ایران خاموش میشود و به انوشیروان بمناسبت قتل عام صدوپنجاه هزار نفر از تهیدستان- دهگانان- خردمندان قهرمان ایران لقب دادگر از سوی روحانیان اعطا میشود و دوباره درباریان - توانگران - روحانیان کرسیهای قدرت خود را مستحکم و نظام طبقاتی را مستقر میکنند، اما اندیشه برابری طلبانه مزدکیان ضد دربار و توانگر و روحانیون چون آتشی زیر خاکستر برای همیشه باقی میماند و هرگاه که فرصتی مییافت چنگی بر صورت حاکمان میکشید، گواه این سخن آنکه «زندیق» (نامی که دشنام و اتهامی برای مانویان و مزدکیان و میهن دوستان بود.) همچنان در فضای ایران میماند و حتی بعد از اسلام هم بسیاری از انقلابیون به اتهام «زندیق» و «زنادقه» (مفسران باطن اهل کتاب و نوپردازان اجتهادگر) قتل عام میشوند.

بدنبال قتل عام و تحت شکنجه قرار گرفتن مزدکیان در ایران بسیاری به سرزمینهای دیگر چون روم و شامات و آنطاکیه پناه بردند و بی شک در هجرت و در غربت نیز به آرمانهای آزادی و برابری طلبانهشان وفادار و پایدار ماندند و لحظهها را میشمردند تا «ناجی» نوینی برخیزد و بر حول او خیمه زنند و سپاه آفرینند و ایران را از ستم دربار (شاه و تمامی کارگزاران و دبیران دولت) و توانگران (سرمایه داران و تجاری که ضعیفان و ناتوانان را به بردگی میگرفتند تا از رنج و زحمت و مشقت آنان گنجینههای خویش را فزونتر سازند) و روحانیان (که همواره دست در دست شاه و سرمایه داران بهترین پاسداران منافعشان بودند با فتواها و احکامی که صادر میکردند، آزاد کنند...

گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد!

دیري نپایید که مردی از صحرای خشک و سوزان عربستان برخاست و بهره جویی از شرایط ویژه حاکم منطقه روم و ایران را در آتش قهر انقلابی جدید سوزاند و تاریخ را برگردی دیگر بگشود و بگفته حافظ شیراز گدای شهر، میر مجلس شد.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چوصبا
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد
به صدر مصطبه ام میثاند اکنون دوست
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد
خیال آب خصریست و جام سکندر
به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد

آری آنچه از قریش سوزان برخاست و با شراب خضری در جام اسکندری در جرعه نوشی شاه پارسیان (سلطان ابوالفوارس) شد از محمد بن عبدالله گدای شهر و یتیم تنهایی عربستان و دین نوینی که او آورده بود نشأت و حیات گرفته بود و چه زیبا گفت حافظ شیراز که: گدای شهر میر مجلس شد! و کلاً حافظ و مولوی و دهها فرهیخته دیگر ایرانی در طول تاریخ در سروده های خود بهزار و یک بهانه مهر و عشق و دلدادگی خود را در آیین اوستا و دوری جستن از افکار تازیان نمایان ساختند!

اوستا نخستین اندیشه خردگرا

در میان اندیشه‌ها و فلسفه‌هایی که همواره در طول تاریخ ذهن بشر را بخود مشغول نموده است، اندیشه‌ای کهنه که عمر آن به فراتر از هفت هزار سال پیش میرسد، برآستی توانسته است چندگانگی انسان را چگونگی وجود ذهنی و عینی آفرینش، خلاقیت، ایستایی و جمود، فلسفه هستی و آفرینش را بگونه‌ای

خردگرا تشریح کند و اندیشه راهنما و بنیادینی باشد برای تمامی تفکرات و ادیان و فلسفه‌هایی که پس از او آمده است...

این اندیشه آیین اوستا بوده است که در روزگاران کهن دردلها و اذهان مردم نهفته بود و در زمان زرتشت یکم بر یکصد و بیست پوشینه نوشته شده بود...

اوستا ریشه ادیان جهان

فلسفه بودا و دیگر تفکرات چینی و ژاپنی برخاسته از همین اندیشه است و دیگر ادیان نیز هر یک به اندازه و نحوی، برگرفته‌هایی از این اندیشه کهن را دارا هستند.

این اندیشه را در هزاره‌های پیش میترا و مهر نامیده‌اند که پس از آن در قالب زرتشتی، چهره‌ای مدرن و جهانی بخود گرفته است.

شایان یاد آوریست که بودا شاهزاده‌ای ایرانی بود تاج و تخت و پادشاهی را رها نموده و تلاش می‌گردد بازگشت بخویشتن، میترايي زرتشتي بنماید با نوپردازی در شیوه عمل ...

آیین میترا تا سده دوم و سوم زایش مسیح در سراسر اروپا فراگیر بود و آیین واحدی برای بخش بزرگی از بشریت محسوب می‌شد و معابد بسیاری در ایتالیا، آلمان، انگلستان، اسپانیا و فرانسه بنام میترا ساخته شده بود. اما در پی حضور مسیحیت در غرب، این اندیشه به فراموشی سپرده شد. ولی شعارها و یادبودهای بسیاری از آیین میترا با پوشش مسیحی - حتی تا به امروز - در این دین برجای مانده است که در ابتدای این کتاب به بخشی از آنها اشاره کردیم و اینک بخشی دیگر از اقتباس دیگر از اوستا را شرح می‌دهیم.

اوستا در آئین عیسوی!

آریاییان از هفت‌هزار سال پیش آغاز زمستان را با عنوان بلندترین شب و زادروز میترا جشن می‌گرفته‌اند و این شب را بلندترین و پربرکت‌ترین شب سال میدانسته‌اند.

همین جشن زایش آریاییان و میتراگرایان با چند روز جابجایی در بیست و پنجم دسامبر ثابت شده و بعنوان زادروز زایش مسیح - بجای میترا- از چند سده پس از زایش مسیح- جشن گرفته میشود. هرچند ارتدکسها و ارمنیهای مسیحی، روز دیگری را بعنوان زاد روز مسیح جشن میگیرند.

از دیگر جشنهای میتراپی که در مسیحیت و یهودیت برجای مانده است، جشن پاک مسیحی و پساح یهودی است. پاک در زبان آریایی به معنی تمیز آمده است و پساح را هرچند یهودیان روز خروج از مصر میدانند. اما بیش از آن هم بزرگداشت این روز میان آنها مرسوم بوده است و اصل میتراپی آن، سیزدهمین روز از بهار است و میتراگرایان از آغاز بهار بمدت دوازده روز جشن زایش طبیعت را میگرفته‌اند و در سیزدهمین روز بهار از خانه‌ها و شهرها خارج شده و برای پیک‌نیک و گذراندن سیزدهمین روز بهار به دامن طبیعت و فضای سبز میرفته‌اند. موسی به فرعون پیشنهاد میکند تا بمردم اسرائیل اجازه بدهد تا برای گذراندن «سیزده بدر» از شهر خارج شوند و پس از انجام مراسم به شهر بازگردند، فرعون اجازه میدهد و پس از خروج از شهر آنها بسوی نامعلوم فرار میکنند پس از آنکه فرعون از فرار آنها آگاه میشود سپاهش را بسیج میکند و آن ماجرای عبور از آب پدید می‌آید که بر اثر جزر و مد بخشی از تنگه‌ای از آب تهی میشود و موسی و مردمش فرار میکنند اما روز بعد که فرعون و سپاهش به آن محل میرسند آب تنگه را پر کرده است ... از آن پس یهودیان نام جشن سیزده بدر را با جشن پساح عوض کرده و این روز را بعنوان روز آزادی و خروج خود از مصر جشن میگیرند..

حتی در تاریخ آمده است، روزی که ابراهیم بتهای شهر را شکسته و تبر را بر دست بت بزرگ گذاشت. همان روز سیزده بهار بوده است و تمام مردم بیرون رفته و شهر را ترک کرده بودند.

وجود کاج در جشن کریسمس برگرفته از بزرگداشت سرو آریایی است.

ستاره خورشید نور و برافروختن شمع در ادیان یهودی و مسیحی، برگرفته ای آیین و سنت میترايي است که پس از آن به زرتشتي تبدیل شد و در هردو نگاه، نور، آتش و خورشید جایگاه خاص و محترمي داشته است زیرا که میتراگرایان مهر و میترا را زاده و فرزند خورشید میدانسته اند...

وجود بابا نونل د مراسم کریسمس اقتباسي از چهره تخيلي میترا است. میترا با کلاهکی بر سر، ریشی سفید و قیایي قرمز در آغاز زمستان سرد از شومینه‌ها فرود می‌آمده و با هدایایی فرزندان و بزرگان را مورد عنایت و مهر قرار میداده است. میترا با قیافه بابائونل دویست سال پیش وارد مسیحیت شده و چهره‌ای مسیحی به خود گرفته است.

جشن هالوین و یا توسن که جشن درگذشتگان میباشد نیز ریشه اوستایی دارد که در فرهنگ غرب برجای مانده است. در آئین اوستا روزی در سال را با عنوان جشن درگذشتگان همواره گرامی می‌داشتند که در پی نفوذ آئین میترا و مهر و اوستا در اروپا، پس از تثبیت مسیحیت در غرب این جشن نیز بمانند جشن پاک که همان سیزده بدر ما و جشن کریسمس که همان یلدا و زایش میترا است نیز در فرهنگ غرب با نام مسیح ماندگار شد! دروغ سیزده نیز با عنوان دروغ ماهی!! و یا ماهی آپریل وارد فرهنگ غرب شد.

عیسی، دانش پژوهی در ایران بزرگ!

ایرانیان در آفرینش مسیحیت نیز مهمترین و نخستین نقش را داشته‌اند زیرا با مسیح و اندیشه‌های وی آشنا بوده اند... مسیح از یازده سالگی تا بیست و هشت سالگی را در ایران و هند و کشمیر که در آن هنگامه تماما تحت تسلط ایرانیان بوده است گذرانده و داده‌های فراوانی را از اوستا و دانشگاههای ایرانی برگرفته است...

در کتاب مقدس آمده است که ستاره پیامبری عیسی مسیح توسط فرستادگان شاه آریاییان یافت و تعقیب شده است ... یعنی نخستین حکومتی که عیسی مسیح را به پیامبری معرفی نموده

است ایرانیان بوده اند. (ایران و آریا در اصل يك واژه است که در لهجه‌های مختلف دو نوع تلفظ و نوشتن به خود گرفته است.)

عیسی دانشجویی در ایران بزرگ

برخی از تاریخ‌نویسان اطمینان دارند که مسیح حدود هجده سال از عمرش را در ایران و هند سپری نموده است و در این سرزمینها نوعی بوداگرایی هندی و فلسفه هستی، داروسازی و پزشکی را فراگرفته است. معجزه‌های وی که درمان و مداوای بیماران غشی و تراخمی بوده است، برخاسته از آموزشهای پزشکی فراگرفته در ایران بوده است که در روستاهای عقب افتاده آن دوران کاری خارق العاده و معجزه آسا بوده است...

مورد بسیار مهم دیگری که از اندیشه اوستا در تفکرات مسیح نفوذ نمود، مساله مخالفت وی با قربانی است که اصلترین علت درگیری سرمایه‌داران سرزمینش با او بود. نفي قربانی انسان و یا حیوان برای خداوند توسط زرتشت یکم اعلام شده بود که نسبت به دوران خود در رابطه با اندیشه قربانی که در آنین میترا متداول شده بود. يك نوآوری و نوپردازی بزرگی بوده است. (علت پدید آمدن قربانی را پیش از این شرح داده ایم.)

در تایید این نظریه که عیسی پرورده اندیشه و سیاست ایرانی است، در انجیل آمده است:

« و چون عیسی در دوران پادشاهی هیروودیس (اگوستیس) در بیت لحم یهودیه بدنیا آمد، ناگاه مجوسیانی (ایرانیانی) از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده ایم..» ناگاه هیروودیس مجوسیانی را به خلوت خوانده وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. پس ایشان را به بیت اللحم روانه نموده گفت: بروید و از احوال طفل بطور دقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده و او را پرستش نمایم.

ایرانیان چون سخن پادشاه را شنیدند روان شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیشروی ایشان میرفت تا فوق آنجاییکه طفل بوده رسیده بایستاد... و به خانه درآمده طفل را با

مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده او را پرستش کردند و ذخائر خود را گشوده هدایای طلا و گندر و مربوری گذرانیدند... پس به نزد هیروودیس بازگشت نکردند و از راه دیگر به وطن خویش (ایران) مراجعت کردند.»

« چون ایشان روانه شدند ناگاه فرشته خداوند در خواب یوسف ظاهر شده گفت: « برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم. زیرا هیروودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید. پس شبانگاه برخاسته طفل و مادر او را برداشته بسوی مصر روانه شد.» (انجیل متی ترجمه فارسی صفحه 2 و 3)

عیسی توسط ایرانیان تشویق به پیامبری میشود

چنانچه در متن صریح انجیل آمده است: « پیامبری و نجات‌دهندگی قوم یهود بدست عیسی بشارتی از سوی دانشمندان و ستاره شناسان ایرانی بوده است.»

این بشارت خالی از سیاست نبوده است. زیرا از هنگامه هخامنشیان، ایران يك قدرت بزرگ جهانی بوده است که بر بیش از یکصد و بیست و چهار کشور آن دوران از جمله مصر حکومت میکرده است و تنها رقیب سرسخت وی رومیان بوده اند. بدین رو سیاستمداران ایرانی از هر حیل و سیاستی برای تضعیف نیروی رقیب خود استفاده میکرده اند! بخش وسیعی از سرزمین یهودی نشین تحت استعمار روم بوده است. از سویی یهودیان در ایران هخامنشی و اشکانی بدون هیچ دردسری زندگی میکرده اند اما در حیطه استعماری روم تحت فشار و مشقت بوده اند، تا اینکه خردمندان ایرانی چاره کار را در آن میبینند که برای تضعیف نیروهای رومی، یهودیان را بر علیه آنان بشورانند. برای این شورش از وعده های تورات کمک میگیرند که به یهودیان وعده ناجی و نجات دهنده (مسیح) را داده است و چون یهودیان چشم براه منجی و مسیح و پادشاه از

یک پیامبری بودند. خلق یک پیامبر بهترین بهانه برای شورش آفرینی بوده است. صدسال پیش از زایش مسیح، فرهاد دوم پسر مهرداد یکم پادشاه اشکانی برای ایکه آنتیوکوس هفتم پادشاه سلوکی را به جنگ داخلی مشغول سازد، برادر او دمتریوس را که مهرداد یکم اسیر کرده بود، رها نمود تا مدعی تاج و تخت شود.

از سال 90 تا 63 پیش از زایش مسیح، مهرداد ششم دولت مقتدری را تشکیل داد و راه پیشرفت رومیان را سد نمود و چندین بار با آنها جنگید.

در سال 64 پیش از زایش مسیح، رومیان آخرین سرزمینهای تحت استیلای سلوکیان را در سوریه به تصرف خود درآوردند و قصد تسخیر ایران و هند را داشتند که پادشاهان اشکانی با دلاوریها و تدابیر سیاسی نظامی قهرمانانه خود، سرسختانه در برابر آنها مقاومت نمودند.

در سال 55 پیش از زایش مسیح نیز نبرد سختی میان اشکانیان و رومیان درگرفت و سپاه روم در منطقه بین‌النهرین شکست فاحشی خورد و فرمانده سپاهیان پوبلیوس کشته شد. در این نبرد بیست هزار رومی کشته و ده هزار نفر به اسارت اشکانیان درآمدند...

در سال 38 پیش از زایش مسیح پیروزی دیگری از آن رومیان شد و آنها تا بیت المقدس را فتح نمودند.

در هنگام پادشاهی اشک چهاردهم، آنتوان سردار رومی به مناطق دجله و فرات که تحت استیلای ایران بود حمله کرد ولی با شکست بزرگی مواجه شد.

پس از این جنگها در بحبویه زایش مسیح، مکر سیاسی در ایران و روم جای خود را به جنگ و شمشیر میدهد.

اگوست امپراتور روم برای ایجاد روابط حسنه با ایران، اگوست امپراتور روم برای ایجاد روابط حسنه با ایران، یکی از دختران چهارده ساله خود را تقدیم فرهاد پادشاه اشکانی نمود تا از طریق فرزندان او بتواند تاج و تخت ایران را صاحب شود و درست در همین هنگام وزیران و دانشمندان خردمند ایرانی بر

آن میشوند که به همین شیوه جنگ سرد در مناطق تحت استیلاي روم اخلاص نموده و شورش بیافرینند. در همین دوران است که تنی چند از فرهیختگان ایرانی بسوی روستاهای بیت المقدس روانه میشوند تا ستاره يك ناجی، پیامبر، مسیح و پادشاهی را برای یهودیان نوید دهند. فرهیختگان ایرانی در این برنامه خود موفق میشوند و فرزند بانو مریم را که اهل یکی از روستاهای شهرک ناصریه می باشد را نشان میکنند و پس از نشان کردن او و پخش خبر در سراسر منطقه، وی را خارج نموده و به مصر ببرند، مصر نیز در آن هنگام تحت استیلاي ایران بوده است و پس از مصر، حضرت عیسی به ایران رفته و در دانشگاههای ایران مشغول تحصیل میشود و بویژه علم پزشکی را فرا میگیرد.

هرچند تاکنون پژوهشگران و تاریخنویسان خردگرا در باره تمامی دورانهای زندگی حضرت عیسی پاسخها و آگاهیهای داده اند! اما در تدریس مذهبی هرگز به این پرسش پاسخی داده نشده است که حضرت عیسی از کودکی تا سی سالگی کجا بوده است و چه میکرده است؟ و این همان دورانی است که وی در مصر، ایران و هند سرگرم تحصیل و فراگیری دانش بویژه علم پزشکی بوده است.

پس از بازگشت به منطقه مادرزادی خود با یحیی برخورد میکند که وی نیز عارفی انقلابی بوده است و یهودیان را به اصل و گذشته خودشان فرا میخوانده است. و چنانچه در افسانه ناجی نوشتیم یحیی (زنده) برادر عیسی و فرزند زکریا خاخام بزرگ اورشلیم بوده است...

حضرت عیسی سنتهای یهودی را نیز از یحیی میآموزد و پس از دستگیری وی چنانچه در انجیل به چشم میخورد سازماندهی تشکیلات مسیحیان آغاز میشود، که در ابتدا حضرت عیسی دو صیاد را همراه خود میکند و میگوید: «بیایید تا شمارا صیاد مردم گردانم.» (انجیل متی صفحه 5)

و دقیقا از همینجا یارگیری حضرت عیسی آغاز میشود و وی برنامه تشکیلاتی و اندیشه ای خود را که شامل چهار ماده می باشد را اعلام میکند.

- برابری طلبی یهودیان تحت استعمار با رومیان
 - بازگشت به خویش یهودیان و توجه به عرفان و خداوند
 - پاسخ دادن بدی به نیکی
 - مبارزه با قربانی نمودن انسانها و حیوانات.
- در پی این چهار ماده تشکیلاتی، علم پزشکی را هم به کمیته مرکزی سازمان خود (حواریون) آموزش میدهد.
- در آن هنگامه روستاییان فلسطین در سختترین شرایط ممکن زندگی میکردند (وحتی امروز پس از دوهزار سال هنوز مزدم آن مناطق به حالت بدویت زندگی می‌کنند، بجز اسرائیل که در این پنجاه سال، آباد شده است دیگر مناطق از هر حیث نسبت به تمدن امروزی عقب افتاده اند).
- یک نوع بیماری، مردم فلسطین را شدیداً کلافه نموده بود و هرروز دهها قربانی میداد، این بیماری حالت غش بود و چون مردم این بیماری را نمیشناختند هرکسی را که به حالت غش میفتاد را مرده می‌پنداشتند و او را در خاک میکردند. حضرت عیسی با دانش و آگاهی به این مساله دهها بیمار غشی را که به خیال اولیاء آنان مرده بودند را نجات میدهد و زنده میکند! مردم پابرهنه و گرسنه صحرائشین آن روزگار هم که از این اقدام خداگونه حضرت عیسی شادمان و خرسند میشدند، وی را به درجه مسیح، نجات‌دهنده و خداوندگاری رسانده و معبود مردم میشود. نشانه‌های بسیاری از آئین و سنن آریایی و میتراپی را که در مسیحیت میبینیم بیانگر و نشانگر همین رشد فکری این بزرگمرد در سرزمینهای ایران، هند و مصر است.

اوستا در اسلام

اسلام نیز برگرفته‌های بسیاری از اوستا دارد که در کتاب «از میترا تا محمد» و «قرآن سروده‌ای به سبک پارسی» اشاراتی داشته ایم ولی در اینجا آخرین کشف تاریخی خود را که به کعبه مربوط میشود را پیشکش مهربان یاران می‌نماییم!

کعبه! يك آتشگاه ایرانی بود

برخلاف آنچه تاکنون متداول بوده است، دوران پادشاهی هخامنشیان فراتر از سه هزار سال پیش و به چهار هزار سال میرسد.

در این نوشته برآن نیستیم تا به این موضوع بپردازیم، بلکه دیدگاه ما شرح چگونگی ساختن کعبه در شهر مکه واقع در عربستان است.

در نقش رستم ایران، آتشگاهی است که آرامگاه داریوش نیز در آنجاست و کعبه مکه بسبک و شکل همین آتشگاه است:

چنانچه از نوشته‌های این کتیبه پیداست، در زمان هخامنشیان، عربستان و یمن و مصر... تحت سیطره ایران بود و مهمترین دهکده در عربستان که در آن آب پیدا میشد، مکه بود. سپاهیان هخامنشی هنگام گشایش این دهکده و استقرار در آن لازم بود که پیش از هرکار يك آتشگاه برای نیایش خود بسازند،

این آتشکاه بر اساس سبک آتشکده‌های ایران (مانند کعبه زرتشت در نقش رستم) به شکل کعبه ساخته شد که سقف آن باز و دریچه‌هایی در چهار دیوار آن بود و در میان آن آتش افروخته بودند.

بدینسان کعبه واقع در مکه که قبله‌گاه میلیون‌ها نفر است در حدود چهار هزار سال پیش توسط ایرانیان ساخته شده است و در هیچیک از کتابهای تاریخی خردگرا و غیردینی نشانی از نام ابراهیم و یا اسماعیل برای توجیه ساختن کعبه توسط آنان نمی‌بینیم و کلاً بر اساس روایتهای تاریخی از زندگی ابراهیم که در تورات و قرآن آمده است، ابراهیم برای رها کردن هاجر و اسماعیل در صحرائ خشک عربستان، نمیتوانسته است آنها را مسیر صحرا را طی کند.

از سویی پس از اسلام عده‌ای مدعی شدند که آدم و یا نوح آنرا ساخته‌اند که همه این سخنان خالی از سند تاریخی است و بر شک آدمی میفزاید. چگونه است که یک خانه چند سازه آنهم در دورانهای مختلف چند هزار ساله داشته است؟ البته هر یک از این نامها میتوانند نام تعمیرکننده‌ای برای کعبه باشد که مثلاً (خانه کیوان) را بازسازی نموده اند... و در قرآن نیز از ابراهیم بعنوان نظافتچی و تعمیرکار کعبه یاد شده است.

کعبه بارها مورد هجوم قرار گرفته و با خاک یکسان شده است، بدین رو طی بازسازیهایی که انجام شده است تغییرات اندکی در ساختمان آن پدیده آمده است و بدون شک در تاریخ نام افراد بسیاری بعنوان تعمیرکننده کعبه بچشم میخورد.

آتشگاه مکه (کعبه) سالیان سال بنام خانه کیوان (بیت زحل) مشهور بود. اما پس از اینکه ایرانیان تسلط خود را بر یمن حفظ نمودند و مکه را رها کردند. دولت مقتدر ایرانیان رو به ضعف رفته بود و امکان کنترل عربستان را نداشتند و یا هم نگهداری از آن از نظر هزینه و نیروی انسانی نیز برایشان میسر نبود، لذا پس از اینکه سپاه ایرانیان مکه را ترک نمودند و کعبه را رها کردند، کعبه خوابگاه مردم بی‌پناه شده بود و آتش مهر در آن خاموش شده بود.

هر از چندی افراد زیرک و باهوشی با ترمیم و مرمت و پاکیزه نمودن کعبه «خانه کیوان» متولی آن محل میشدند و به این بهانه هم قدرتی سیاسی در میان قبایل عرب بدست می‌آوردند و هم از نظر اقتصادی با دریافت نذورات و مرکزیت بخشیدن به مکه درآمدهای سرشاری بدست می‌آوردند.

صحراگردان تازی که سالها شاهد نیایشهای ایرانیان (بعنوان ملت متمدن و مقتدر جهان آنروز) در خانه کیوان بودند، پس از فروکش نمودن آتش در آن، بتهایی را از سوریه آورده و در درون کعبه نهادند تا بازارشان رونق بیشتری بیابد. (در کتاب از میترتا تا محمد درباره مدیریتهای مختلف کعبه شرح مختصری داده ایم).

چنانچه طبری و اکثر تاریخنگاران اسلامی نوشته‌اند، تازیان در کعبه عملیات همخوابگی انجام میداده اند که این عملیات تا پیدایش اسلام هم ادامه داشته است. خانه کیوان میشود.

خانه الله (بیت الله)

روایت مستندی که در رابطه با تبدیل شدن خانه کیوان (بیت زحل) به خانه خدا (بیت الله) نقل شده است، از این قرار است که: «شخصی تازی بنام عمرو بن لَح یا (لحي) که مردی تنومند و دلیر بود و گروه مقتدر و راهزنی را رهبری میکرد، کعبه را به پایگاه و ستاد فرماندهی خود تبدیل نموده بود.»

بدین رو کعبه را خانه لَح (بیت اللح) میگفتند، کم کم (ح) تبدیل به (ه) شد و بیت اللح را بیت الله میگفتند. به گفته‌ای دیگر در آن دوران که هنوز نوشتن رسمیت کاملی در میان تازیان نداشت، چگونگی نوشتن بیت اللح را هم مردم نمیدانستند و این نام هرگونه نوشته شود يك تلفظ تقریبی و مشابهی دارد، مشهور شد. اللح روزی به سوریه رفت و در آنجا دید که مردم بتهایی را می‌پرستند. وی بت بزرگی را بنام هبل خریداری نموده و به خانه خود (کعبه) آورد و از مردمش خواست تا آن بت را بجای خداوند پرستش کنند. بدین رو عمرو بن اللحي انسانی شد محبوب و مشهور و مقدس... و بت هبل را که بزرگترین بت کعبه بود را

نیز «الله» میخواندند هرچند روایتهایی وجود دارد که بت بزرگتری از هبل هم بوده است بنام «الله».

پس از آن، قبایل دیگر عرب نیز بتهایی بنام لات، العزی، منات و ... را به خانه اللح (بیت الله) اضافه نمودند. اجداد پیامبر اسلام نیز نامهای عبدالعزی (بنده بت العزی) و عبد مناف (بنده بت مناف) داشتند، چنانچه نام پدر پیامبر اسلام عبدالله (عبداللح) بود.

البته بسیاری از تاریخنگاران عرب براین باور هستند که پس از مرگ اللح، بتی قوی هیکل نیز بنام اودرکعبه نهادند و آنرا (الله) نامیدند.

بدین رو خانه کیوان (بیت زحل) که بعنوان آتشگاه و به شکل تمامی آتشگاههای رایج آن زمان چون «کعبه زرتشت» در نقش رستم توسط ایرانیان بناشده بود. بیت الله یعنی خانه الله بجای خانه کیوان سابق! نام گرفت و تا به امروز مردم از سراسر جهان برای زیارت به آنجا میروند و به دور آن میگردند و میدانند که به دور آتشگاه کهن ایرانی میگردند.

یکتایی در دوگانگی

زرتشت پایه‌گذار يك اندیشه بزرگ انقلابی دیگر است که تاکنون بخاطر نفوذ ادیان الهی (سامی- تازی) در سرزمینهای شرق و غرب امکان نیافته است تا بطور گسترده و واقعی تشریح و تفسیر شود.

یکتایی در انسان

برخلاف آنچه برخی برتوحید و یکتاپرستی خداوند باور دارند، بنظر من درنگاه زردشت دوگانگی و دو نیرویی در هستی وجود دارد که فقط در انسان به یگانگی و وحدت میرسد.

این انسان است که هر دو نیروی خداوندي و اهریمنی، نیکی و بدی، پاکي و پلییدی، خوب و بد را با هم دارد و میتواند هر لحظه و هنگامی از یکی به دیگری و از دیگری بسوی دومی دررفت و آمد باشد.

هرچند دو نیروی نیک و بد، زشت و زیبا، حق و ناحق نشانه‌ها و برآوردهای مختلفی دارند. ولی این دو خوی و خصلت و صفت متضاد در اصل و نهاد انسان نهفته است که با داشتن هر دو نیرو و با هم می‌تواند یکی از دو بخش و قدرت نهفته در خویش را در دوران زندگی، نسبت به هر یک فعال نماید.

انسان دربرگیرنده خدواند و اهریمن است و هرچه هست در درون انسان است که نسبت به شرایط رشد خانوادگی، اجتماعی و سیاسی خود می‌تواند هرزمان با اتکا به یکی از دو نیرو عمل کند.

و خداوند آفریننده اهریمن و بدی نیست! بلکه این انسان است که هر از چندی، یکی از دو نیروی اهورایی و یا اهریمنی را گزینش میکند.

بنا بر این نه بد وجود دارد و نه خوب خوب، نه انسان کامل پاک پاک و نه انسان بدکار و خبیث و ناپاک. هیچ انسانی نمیتواند همواره پاک، هیچ انسانی نمیتواند همواره پاک، خوب، معصوم، آرام و بی‌دردسر باقی بماند. و نیز هیچ انسانی نمیتواند برای همیشه ناپاک، بد، بدکار، خبیث و ناآرام باقی بماند. بر همین اساس است که در طول تاریخ میبینیم انسانهایی که در کودکی و نوجوانی دوران آرام و آسوده‌ای داشته‌اند، زمان قدرتیابی و کامگیری و یا ناکامی، تبدیل به انسانهای بدکار و جانی شده‌اند. و نیز بارها تجربه کرده‌ایم که انسانهایی که در کودکی و نوجوانی ناآرام و خشن بوده‌اند، زمان پیری و پایان عمر تبدیل به انسانهای مهربان و خداپرست و پرهیزکار شده‌اند.

درجهان چون انسانیت وجود دارد، خوب و بد، خداوند و شیطان، پاک و ناپاک هم وجود دارد و چون این دو نیرو در درون انسانهاست و در طول دوران زندگی در حال رفت و آمد و آمد و شد میباشد، نمیتوان خداوندی و اهریمنی را در کسی همیشگی، جاودان و ثابت یافت.

هر انسان خوب، پاک، فداکار، مهربان، درستکار و خوش اخلاق در هر لحظه از دوران زندگی‌اش با کوچکترین تغییراتی در محیط زیست و تلاشش میتواند صددرصد به ضد تمامی آن محاسنی که داشته است تبدیل شود.

زیبایی انسان در شگفتی اوست. هر لحظه هر زمان و هر ساعت او میتواند تغییر شیوه بدهد. انسان پاکدل و بی آزار که شصت یا هفتاد سال عمر کرده است و موریانه‌ای راهم نیاززده است، بر اثر یک تحول در ساختارهای قدرت و امکانات خود میتواند به یک عنصر جنایتکار و خونخوار تبدیل شود که هیچکس تصور آنرا نمیکرده است. و درست یک انسان بدسرشت و بدکرار پس از سالها خلافکاری، امکان دارد که بتواند تبدیل به ضدگذشته خود شود و انسانی خوب و خوش اخلاق در رفتار و اندیشه هایش گردد.

دوگانگی قدرت در هستی و وحدت انسانی در این دوگانگی متضاد در هیچ کجا، دایمی و همیشگی نیست، هرگز تضاد کردار، ثابت و پایدار نیست، پراحتی میتوان در تضادها به یگانگی رسید که این خود فلسفه ایست که شرح آن نیازمند فرصتی دیگر است.

تاریخ نگاری صحرائشینان در مقایسه با تاریخ

آریایی

پیش از اینکه بشر به تکنولوژی و تمدن مدرن برسد تا شکافتن و حلای و پژوهش در هر موردی دقیق و حساب شده وجدی به انجام برسد، تاریخ تمامی جهان در اسارت و انحصار ادیان بود.

سه دین جنجالی و فراگیر که ریشه و مبدا واحدی داشتند با کتابهای دینی خود، از نگاه واحد و اعظین و مبلغین تاریخ بودند. نگاه واحد به این دلیل که که تورات با تغییر و تحولاتی اندک ریشه اولیه و اصلی خبری، تاریخی و قانونی هر سه دین یهودی، مسیحی و اسلام بوده است. چنانچه گفته شد مسیحیت که از سده سوم زایش مسیح وارد اروپا و سپس فراگیر شد توانست جایگزین آیین آریایی مهر و میترا شود، تمامی تورات را پذیرفته است و انجیل در مجموع عهد عتیق (تورات) و عهد جدید میباشد.

اسلام هم در قرآن و در بسیاری از قصص گزارشهای تاریخی را بطور مختصر یاد نموده اما نه تورات و نه انجیل را تماما

نپذیرفته است و اسلام بر آن باور است که این دو کتب تحریف شده است.

سالیان سال است که پژوهشگران (حتی از میان یهودیان، مسیحیان) در پی کاوشهای مدرن و جدید، روایات دیگری را از تاریخ نقل کرده اند و از سویی چون سرزمینهای متمدن باستان مانند ایران، مصر و یونان هر یک خود گرفتار یکی از این ادیان گشته‌اند. طرح نوشته‌های تاریخی موجود در این سرزمینها که با کتابهای مقدس نمیخوانده است ممنوع گشته و علما و دانشمندان بخاطر درخطر بودن جانشان، از طرح تاریخ حقیقی و واقعی که پیش از تورات (حدود سه هزار سال پیش) نوشته شده بود منصرف شده و احیانا کتابخانه‌های بزرگ و کهن این سرزمینها که دهها سال قدمت داشته است، ویران گشته و کمتر نشانی از تاریخ کتبی، پیش از تورات برجای مانده است.

علت نابودی کتابخانه‌ها را تاریخ‌نگاران در گزارشی که از زمان عمر برجای مانده بگونه‌ای نقل کرده‌اند که نشانه‌ای از تمامی دورانها و ملیتها است:

فرمانده سپاه عمر تمامی کتابخانه‌های ایران را سوزاند و یا هم به آب ریخت! (تاریخ طبری و ابن هشام)

افسانه استر!

در هنگام تاجگذاری، خشایار مست می‌کند و از همسرش می‌خواهد تا در برابرش عریان شود! و همچنان عریان در برابر میهمانانش حاضر شود تا همه زیبایی عریان شهبانو را ستایش کنند! شهبانو از حضور در مراسم خودداری می‌کند. این امر بر شاه گران می‌آید و رئیس یهودیان مردخای، که بعنوان مستخدم و نوکر در دربار مشغول به فعالیت بود، به شاه پیشنهاد می‌کند تا وی زنی دیگر را به شهبانویی برگزیند تا گوش به فرمان شاه باشد:

بامدستی مردخای و هیجای (که هردو اسراییلی بوده و در دربار نفوذ کرده بودند) استر به شاه نزدیک می‌شود و به همسری او در می‌آید. اما استر موظف است که هرگز خویشاوندی خود را با مردخای و یهودی بودنش را افشا نکند.

استر که از کودکی توسط مردخای برای نفوذ به دربار شاه پرورش یافته بود خیلی زود مورد توجه خشایار قرار گرفته و نخستین بانوی یکصد و بیست و هفت کشور شاهنشاهی ایران می‌شود.

هامان نخست وزیر خشایار که از نفوذ یهودیان در تمامی ارگانهای دولتی نگران بود و طرح يك کودتا را کشف می‌کند... به خشایار پیشنهاد می‌کند تا همه یهودیان را از پستهای حساس بردارد. شاه با پیشنهاد هامان موافقت نموده و حکمی صادر

میکنند تا در یکصد و بیست و هفت کشور شاهنشاهی ایران، یهودیان از پستیهای حساس برکنار شوند. اما مردخای که مستخدم دربار و یکی از رهبران بزرگ یهودی بود به کمک استر نقشه‌ای میکشند و هامان را به‌مراه تمامی اندیشمندان ایرانی به قتل میرسانند.

مردخای به همراه گروه منظم و متشکل یهودیان دو نفر را برای ترور شاه سر راه وی می‌گمارد و استر را ازین امر آگاه می‌سازد. استر به شاه می‌گوید که اگر فلان روز از فلان مسیر عبور کنی مورد سوء قصد قرار خواهی گرفت. شاه بدل خود را به آن مسیر می‌فرستد و متوجه می‌شود که برای کشتن وی کمین کرده‌اند. وی از استر شاد میشود و استر به شاه می‌گوید که مردخای وی را از این خیانت و پاپوش آگاه نموده است. استر و مردخای طرح ترور را به هامان نسبت میدهند و ورق برمیگردد. شاه به تبعیت از مردخای و استر، دستور میدهد تا هامان را به همراه فرزندان و تمامی استنادارانش قتل عام کنند در پی این قتل عام تمامی کتابخانه‌ها و دیوانه‌های ایرانی نیز نابود میشود و تمامی دانسته‌ها و اندیشه‌های ایرانی از بین رفته و تفکر سامی حاکم میشود و یکبار دیگر تمامی کتابهای اوستا نابود میشود.

آری چنانچه در کتاب عهد عتیق و تورات با صراحت کامل آمده است، پس از قتل عام اندیشمندان ایرانی آیین و تاریخ نویسی سامی جای اندیشه‌های هزاران ساله اوستا را گرفت و قتل عام ایرانیان حتی فرزندان و زنانشان همچنان ادامه داشت.

چنانچه در تورات تصریح شده است پس از قتل عام هزاران اندیشمند و استادان و شهرداران ایرانی و ویرانی یکصد و بیست و هفت کشور تحت تسلط پادشاه ایران، یهودیان دین و آیین خود را بر همه جا حاکم و افکار و اندیشه های ایرانی اوستایی را بار دیگر نابود کردند، که این گونه برخورد کردن با فرهنگهای باستانی تر از خود در طول تاریخ ادامه داشته است، که دو نمونه دیگرش در زمان داریوش است بدست دانیل.

ویرانی فرهنگ، تمدن و دانش ایرانی بدستور دانیل

بر اساس نوشته کتاب مقدس عهد عتیق در کتاب دانیال نبی، قوم یهود در اسارت بابلیان بسر میبردند و بعنوان خدمتکاران آن رژیم در همه جای قدرت، از زندانها و دربار گرفته تا رفتگری و خدمتگزاری در خانه های بابلیان پراکنده بودند. بر همین اساس نفوذ کاملی در همه جا داشتند. دانیل که به غیبگویی در شهر معروف بود به داریوش نوید میدهد که بزودی نبوکدنصر پادشاه بابل به قتل خواهد رسید و وی فرمانروایی کل را از آن خود خواهد کرد. شب بعد نبوکد نصر کشته میشود و دانیل به نخست وزیر داریوش گزیده میشود:

و این یکبار دیگر بود که آیین، دانش و فرهنگ آریایی توسط دانیل نابود شد و آیین و فرهنگ سامی جای آنرا گرفت.

این شیوه غیبگویی و قدرتگیری در تاریخ اسرائیلیان فراوان به چشم میخورد و یوسف هم بخاطر همین غیب گویی است که به استناداری بخشی از سرزمین مصر میرسد و مردخای هم با همین غیبگویی موفق میشود تا با خبرنمودن شاه از طرح ترور، نخست وزیر وی (هامان) را بقتل برساند و ...

البته اگر ما با نگاهی لاییک و خردگرا به این پدیده ها نگاه کنیم غیبگویی نخبگان اسرائیلی چیزی جز نوشتن و اجرای سناریوها و فیلمنامه هایی نبوده است که موفقیت تاریخی آن سناریوها برخاسته از وجود يك سازمان همبسته و گسترده و

فراگیری بوده است که البته خوب عمل کردن آنها و بجان خریدن هر برخورد و خطر و غیره از سوی آنها قابل تحسین و ستایش است.. و شاید بر همین اساس است که حتی قرآن نیز آنها را قوم برتر دانسته است و این برتری را خود یهودیان هم باور داشته و به فرزندان خود میآموزند تا بدانند که آنها (اسرائیلیان) بهترین قوم و نژاد برتر زمین هستند.

در طول تاریخ نیز بجز کارهای هنری و مالی و سیاسی، تبلیغاتی جهان، شعبده بازی و چشم‌بندی و معرکه گیری نیز یکی از هنرهای یهودیان بوده است! و کلا شکی نیست که بخشی از این عناصر از ذکاوت تشکیلاتی خاصی بر خوردارند!

و امروزه نیز اکثر کشفیات و ترقیات و اختراعات جهان توسط یهودیان عملی شده است و حتی سرزمین فلسطین قدیم که بیش از 50 سال است اسرائیل نام گرفته است با آن خشکسالی و شرایط بد کشاورزی قدیم تبدیل به یک سرزمین پیشرفته شده است که کشورهای عربی مجاور آن با اینکه میلیاردها دلار درآمد نفتی دارند ولی هرگز نتوانسته اند به اندازه یک درصد در پیشرفت و اختراع و کشف با اسرائیل رقابت کنند!!

آری بن مناشه از مقامات برجسته موساد و نویسنده کتاب پول خون در پایان کتاب سراسر انتقاد و افشاگرانه خود علیه اسرائیل و طی گفتگویی با خود من باز به این مساله اعتراف میکند که :

« من هنوز باور دارم که کلیمیا قوم برگزیده خدا هستند.»

وجود دو نوع خدا در هستی!

چنانچه در کتاب «دینداری و خردگرایی» نوشتم اساساً خداوند در جهان دوگونه است یکی «خدای اسرائیلی» و دیگری «اهوارامزدای آریایی» که تعریف از چگونگی وجود خدا نیز در این دو دین و آیین متفاوت و دیگرگونه است. و شکی نیست که خدای اسرائیلی توجهش به خلق کنندگانش!! نسبت به دیگر اقوام متفاوت باشد!! زیرا که خداسازی و راء عقل و دانش متداول، برخاسته از تفکر آنهاست...

این پرسش برای بسیاری پدید می‌آید که چگونه است که یهودیان با همه درگیریهایی که در طول قرن‌ها داشته‌اند، اما همیشه پیروزی نهایی با آنها بوده است!، یعنی چنانچه از خواندن تورات و تاریخ پس از تورات استنباط می‌شود، این قوم همواره مورد دشمنی ملتها بوده است اما همیشه این قوم یهود بوده که توانسته است دشمنان خود را قتل عام و نابود کند.

نخستین سلاح یهودیان در پیشرویی و پیروزی خود،

تلاش سازمان یافته زیرزمینی

و برخوردار بودن از تشکیلات منسجم و منظم

و باور و ایمان داشتن آنها به تفکرشان و استواری در عقیده

و باور به آفریننده!

و اطاعت مطلقه از رهبریشان بوده است که هزاران هزار سال پیش از دوران کدخدایی آدم و تبعید وی از ایران (باغ عدن) بسوی صحرای سینا (حدوداً پنج یا شش هزار سال پیش) و دوران کدخدایی سلیمان، آنرا در معبد سلیمان پایه نهاده‌اند! (نخستین معبد بزرگ فراماسونری پس از مزگت‌های زرتشتی!) یعنی حزب و تشکیلاتی ساخته‌اند که قدمت چند هزار ساله دارد و در طی سده‌ها، همه کارهای خود را سازمان یافته و حساب شده انجام داده و می‌دهند. و عضوگیری در آن براساس زایش مادر و نژاد یهودی است که در فراقسیونها و گروه‌های کوچک محلی، شهری، استانی، کشوری و جهانی انجام پذیر می‌باشد.

این سازمانها:

- از امکانات مالی در سطح بسیار بالا و غیرقابل تصور برخوردار می‌باشند.

- نفوذ بر تمامی جریانات، تفکرات، ادیان و سازمانهای سیاسی، مذهبی، اقتصادی و حتی پرورش دادن استرهای برای نفوذ بر حریم پادشاهان و قدرتمندان جهانی.

- پنهانکاری، بحدی که ایمان و عقیده خود را برای رسیدن به اهداف عالییه حتی احیانا برای فرزندان (اگر از مادر یهودی نباشند) و دوستان خود هم هویدا نمیکنند.

- تقویت سازمانها و کمیته‌های خبرگیری خود در تمامی کوی و برزنها.

- شرکت در عملیات براندازی و تروریستی نه بطور مستقیم بلکه با آفریدن جریانهایی داخل همان حرکتهایی که مایل به سرنگونی و نابودیشان هستند.

مثلا برای حذف انور السادات جهت امکان یافتن حمله به لبنان، يك گروه اسلامي محرمانه را سازماندهي میکنند که اگر هم فردا کسی دستگیر شد همه جا بگویند که این خود مسلمانها بودند که وی را کشتند.

در جایگاههایی خودشان هم رسماً از عملیات تروریستیشان یاد میکنند. مثل نمونه هایی که اسحق شامیر خودش شرح داده است و یا حتی ترورهایی که آقای ایهود بارک خود به انجام آنها اعتراف کرده است و در بحسبویه انتخابات در اسرائیل لیست ترورها بارها و بارها در رسانه ها منتشر شد.

البته نکته دیگری که یادآوری آن ضروریست. وجود زمینه گول خوری و تن پروری و بی ایمانی است در میان بخشی از مردم که پراحتی برنامه های طرح ریزی شده عملی میشود!! وگرنه اگر دیگران هم برخوردار از عقل و دانش و شعور و همتی بودند، میتوانستند نه تنها در برابر برنامه های رقبای و دشمنان به مقابله برخیزند. بلکه ابتکار عمل را نیز بدست بگیرند!!

- قوم بني اسراييل بر اساس نوشته تورات، هرگز نام و عنوان واحدی نداشته است و بخاطر درگیرهای قبیلهاي و قومی در میان این عزیزان در هر عصر وزمانه‌اي آنها را به نامی میخوانده اند.

1- بني آدم و یا آدمیان این عنوان هرچند تا به امروز مورد استفاده قرار میگیرد، اما ثبت تاریخی آن از هنگامه وجود آدم و حوا است که در حدود پنجهزار و هفتصد سال پیش زندگی میکرده اند.

2- از هنگام نوح، نام سام به چشم میخورد که دو فرزند بنامهای سام وحسام داشت و تمامی نسلهاي بعدی

بني اسراييل و يا آدميان از اين دو جاري شده اند که کنعانيان، فلسطين و حتي نمرود جنایتکار جبار هم از همین نوادگان نوح بوده است. (یعنی فلسطینیها هم با کل یهودیان هم نژاد و هم اصل هستند.)

3- لقب ابراهیمیان از پسین ابراهیم به این قوم و فرزندان او داده شد و باز دوجناح اسحاقیون و اسماعیلیون نیز در میانشان پدید آمد.

4- اسراييل این نامی است که از هنگامه یعقوب به او داده شد و فرزندان او را بني اسراييل خواندند.

5- یهودی، یهودا نام فرزندی از یعقوب بود که احتمالاً یهودی هم از نام او آمده است و البته یعقوب، دوازده فرزنده داشت که هر یک باز قبائیل و اقوام دیگری را پایه نهادند. (تورات و عصر عتیق)

6- کلیمی که در ایران رایج است به پیروان موسی گفته میشود که از ادعای سخن گفتن او با خداوند گرفته شده است.

7- عبریان

8- 9-10

بجز نام و عنوان قومی، قبایلی فرزندان آدم که در هر عصر و زمانه‌ای دیگر میشده است، نام خداوند آنها هم ثابت نبوده است، چون در تورات با هر رئیس قبیله یا پیامبری، چشممان به يك نام جدید برای خدا می افتد مانند: خدا= رحمان، رب، یهوه، ایل، الله

و از همه زیباتر جریان موسی است.

وقتی خدایش با او صحبت میکنندو به او ماموریت میدهد، موسی از خدایش میپرسد که من ترا چه بنامم؟ (یعنی تو کیستی و اسمت چیست؟) و او میگوید مرا یهوه بخوان:

یعنی تا سه هزار سال پیش هنوز نام خدای سامیان تعیین و تثبیت نشده بود!

بحز این مسئله (نام خدا) که موسی تا هنگام پیامبر شدن از آن بیخبر بوده است و نمیدانسته است او را چه بنامد، نکات جالب دیگری هم هست که طرز تفکر یک پیشوای بزرگ که فاتح جنگهای بسیار بوده است را میرساند که در محدوده تفکر بومیان و صحرائشینان بوده است و آنهم در صورتیکه در همان وقت مصر و ایران دو مهد بزرگ تمدن و دانش بوده‌اند. البته خود موسی بارها و بارها زیرکی و نکاویت خود را نشان داده است. اما همراهان اسرائیلی او همواره بخاطر داشتن افکار و عقاید غیر عقلی با او درگیر میشده‌اند و بارها او را تکذیب و تحقیر و تمسخر نموده‌اند!

آیا موسی یهودی بوده؟

سال 1996 مجله هفتگی LePoint چاپ پاریس با انتشار مقاله‌ای که از نظریات نویسندگان غربی (یهودی و مسیحی) بسیاری هم استفاده شده بود، نوشته بود که موسی دلاوری که فاتح جنگها بوده است در مراحل بسیاری از پا به میدان گذاشتن ترسیده است و از میدان و رویارویی با حریف گریخته است و نتیجه تقریبی گرفته که شاید موسی در دو هنگام مختلف دو شخصیت و دو پرسوناژ مختلف بوده‌اند.

بعنوان مثال: وقتی که موسی در دفاع از یک اسرائیلی، یک فرعون را میکشد و جنازه او را مخفی میکند توسط یک اسرائیلی دیگر به پلیس فرعون بعنوان قاتل معرفی میشود و مجبور به فرار میشود و جالب است بدانیم که وسعت گریز موسی چند صدکیلومتر است. شهری که در مصر بوده و موسی از آن گریخته است، شهر رامس در کنار رود نیل و کانال سویز کنونی بوده است و او تا مدیانه فراکرده است و در آنجا با دختر

کاهن بزرگ ازدواج کرده است، مدیان در آن طرف صحرائی سینا واقع بوده است که موسی میبایست هم از دریای سرخ عبور میکرده است و هم از جنوب صحرائی سینا میگذشته است:

چنانچه در این مطلب تورات و کتاب مقدس بوضوح آمده است دختران کاهن بزرگ، موسی را شخصی مصری میدانند و تورات هم آنرا بدون تکذیب نقل میکند.

از سویی نام موسی را گفته اند عبری است و از آب گرفته معنی میدهد ولی در زبان مصریان و فراعنه، از جوهر موس است و بمعنای او بدنیآ آمد و یا هم نوزاد جدید.

و موسی را در بسیاری از نامهای مصری (حتی فرعون زمان موسی) مشاهده میکنیم زیرا نام وی (فرعون) را موسس (رامسس) بوده که رامسس بمعنای زاده خداوند بوده است و شهری که موسی از آنجا (در مصر) خارج میشود نیز بنام همین فرعون رامس نامیده میشود است.

رومان گیرشمن بر این باور است که یهودیان در دوران مختلف از تاریخ ایران باستان مورد مرحمت پادشاهان آریایی قرار میگرفته‌اند و یهودیان شاهان ایرانی را مدافعان حقیقی دین خود میدانسته‌اند و چون از طرف سلوکیان و رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند معتقد شدند ایران تنها قدرتی است که

ممکن است ایشان را از یوغ خارجی نجات دهد. همچنانکه در زمان هخامنشیان (استر، مردخای و دانیل) این مسأله تحقق بخشید. در زمان پارتیان یهودیت در بابل توسعه بسیار یافت. در سال بیست پیش از زایش میلاد مسیح، دولت حقیقی کوچکی از یهودیان دست نشانده ایرانیان در سواحل فرات ایجاد شد و بمدت بیست سال دوام یافت. در سراسر این ناحیه در بابل و مدینه‌های یونانی زندگی معنوی و عقلانی قوم یهود پناهنده و متمرکز شد و این نزدیکی موجب تاثیر افکار یهود در بین ایرانیان گردید.

یهودیان از اصل آریایی!

البته بدون شك تورات هم مثل دیگر کتب دینی سالها پس از موسی نوشته شده است (و چنانچه گفته شد يك تقلیدهای ناشیانه‌ای هم از تاریخ آریایی شده است در رابطه برخی از افسانه‌ها) و روایت افسانه‌های قوم آدمیان، سلیمان، عبریان، یهودیان، بنی اسرائیل، فلسطینیان و ... بوده است که هرچند همه آنها از يك اصل و يك نژاد بوده‌اند، اما بارها و بارها با هم جنگیده اند و یکدیگر را قتل عام نموده‌اند.

با خواندن تورات و یا کتاب عهد عتیق بخوبی درمیابیم که چه جنگها و خونریزیهایی در میان این عزیزان رایج بوده است و نمونه واضح آن اینکه امروزه این قوم از بیش از ده عنوان و نام برخوردارند.

از هنگام کورش، داریوش، خشایار و فراغنه مصر گرفته تا ابراهیم و لوط، تا زمان رم و ... بارها و بارها این قوم اسیر بوده است و البته همیشه بعد از پایان اسارت دشمنان خود را با عنوان بلاهای الهی و یا هم هجومهای با توطئه قتل عام و نابوده نموده اند... چون قتل عام ایرانیان در زمان استر و دانیل و قوم لوط، بابلیان، مصریان و دهها مورد دیگر.

پیش از رهایی آنها از مصر و یا شهر آرمیس، کورش آنها را از اسارت بابل نجات داد، چهل سال هم بنی اسرائیل اسیر قوم برادر خود، فلسطین بود و حتی مسیح هم نخستین هدف انقلابی مبارزه با استعمار رم بود که بر تمامی سرزمینهای

یهودی حاکم بود، اما مسیح هم به فتوای یهود و بدست سزار کشته میشود...

هرچند از هنگام شکل گیری دولت اسرائیل، بخش وسیعی از یهودیان متحد و یکپارچه شده اند و فقط احیانا دست به ترورهای میزنند، مانند ترور مظلومانه اسحاق رابین و دهها ترور فلسطینیان در دهه های کنونی. اما در طول تاریخ بخاطر درگیریهای قدرتی، یا با هم و در میان خود در حال جنگ بوده اند و یا هم با دیگر قومها درگیر بوده اند که بارها و بارها اسیر قدرتها شده اند.

یهودیان خود از نام «آریا» استفاده میکنند!

آخرین اسارت بنی اسرائیل در طول تاریخ جنایات نازیها بود که در پی این جنایتها يك تبلیغات نادرست و اشتباهی بر علیه آریاییان و آریاجویی در سراسر جهان شروع شد و همچنان ادامه دارد هرچند عناصر خردمند و دانای یهودی نه اینکه آریا و آریایی را با نازیها قاطی نمی کنند بلکه استفاده از واژه آریا و تاریخ و فرهنگ آنرا افتخاری میدانند و در اروپا و حتی اسرائیل کمپانیهای یهودی فراوانی است با نام آریا! و حتی رادیو اسرائیل هم هرروز در برنامه های خویش از تاریخ و روزهای آریا استفاده میکند! اما هستند یهودیان بنیادگرایی که بطور افراطی با جریانهها برخورد میکنند که اخیرا دولت آمریکا در میان سی گروه تروریست، يك گروه افراطی اسرائیلی را هم معرفی نمود...

اما آنچه یادآوری آن ضروریست اینکه:

یکم: در نگاه ما خود یهودیان هم در اصل آریایی هستند و آدم و حوای آنها دو عنصری بوده اند که از سرزمین آریا که همه در بهی و نیکی و شادی (بهشت = بهزیستگاه) میزیسته اند (باغ عدن) به صحرای سینا تبعید شده اند و تمامی علمای یهود نیز بر این باورند که باغ عدن (یعنی همان بهشتی که آدم و حوا پیش از تبعید در آنجا زندگی مینموده اند) در سرزمین آریا بوده است و نمونه بارز دیگر تمامی افسانه های کهن آریایی است که با تغییراتی وارد تفکر یهودیان شده است! مثلا افسانه نوح

تقلیدی از دوران جمشید است! و یا سامسون و دلیلۀ اقتباسی از سیاوش و سودابه است و اینکه سلیمان همان جمشید و در جاهایی هم گیومرث آریایی است که البته جابجایی تاریخی این افسانه ها خود بحث و پژوهش دیگری را نیاز دارد.

آریایی بودن یعنی چه؟

دوم: آریا بمعنای يك نژاد خاص و برتر مطرح نیست بلکه در نگاه ما! آریایی يك «هویت» و شناسنامه و اندیشه میهنی است که اقوام و نژادهای بسیاری را شامل میشود (نمونه بارز آن استانهای مختلف و موزاییک ایران میباشد که مردمان ما را از هند، افغانستان تا تاجیکستان و قفقاز و آذربایجان و ارمنستان و ترکیه ... شامل میشود.) و چنانچه در تمامی فرهنگهای لغت آمده است، آریا همان ایران است که به انسانهای نخستین مستقر شده در بخش نخست کره زمین (عراق کنونی) که به خشکی رسیده است اطلاق میشده و میشود.

این اقوام در طی هزاره ها با سفرها و کوچهایی که نموده اند، تحولاتی در زبان و تاریخ و فرهنگهای خود نسبت به جایگاه استقرارشان پدید آوردند! که انسان متمدن اول همان گیومرت (یا آدم سامی تازی) است که انقلاب بزرگ او پوشش آفرینی است! یعنی او نخستین پادشاهی است که به انسان پوشش را میآموزد! این آموزش در پوشش در ادیان سامی و تازی يك افسانه خاص مذهبی بخود گرفته است که يك فلسفه نامعقول بندگی و خداوندي و ابلیس و درخت ممنوعه را نیز پدید آورده است...

اوستا 120 جلدکتاب بود!

چنانچه گفته شد، اوستا که یکی از کهنترین کتابهای تاریخی و آیینی بوده است در طی هزارهها نابود شده است.. اوستا در دوران باستان دارای یکصد و بیست و نه کتاب بوده که هرکتاب درباره موضوع ویژه ای نوشته شده بود.

مسعودی یکی از تاریخنگاران نوشته است که: «اوستا بر روی دوازده هزار پوست گاو دباغی شده به خط زر نوشته شده بود.»

و پلینی مینویسد که :

«زرتشت یکم اوستا را در بیست و یا دویست هزار شعر سروده بود.»

هنگام حمله اسکندر به ایران بجز نسخه‌های معمولی اوستا که در دست مردم بود، دو نسخه کامل از آن نیز یکی در تخت جمشید پایتخت هخامنشیان و دیگری در گنج شیزگان واقع در آتشکده آذرگشسب در نزدیکی دریاچه اورمیه نگهداری میشد. نسخه یکم هنگام آتش زدن اسکندر به کاخ پادشاهان هخامنشی طعمه آتش گردید نسخه دوم را یونانیها به یغما برده و بنا به قولی به یونانی ترجمه نمودند.

پس از گذشت سده ها پادشاهان ساسانی به گردآوری و ترتیب و تنظیم کتب پراکنده پرداخته و از نو سروسامان و صورتی بدان دادند و قسمتی از اوستا بزبان رایج زمان پهلوی ترجمه شده، بدان افزوده گشت با انقراض سلسله ساسانی و

هجوم تازیان به ایران بسیاری از کتب و نوشتجات مذهبی و اوستایی طعمه آتش گردید.

ابن خلدون مینویسد: «وقتی که ایران بدست تازیان گشوده شد کتب بسیاری در آن سرزمین بدست تازیان افتاد، سعدبن وقاص سرلشگر سپاه تازیان به عمر خلیفه مسلمانان درباره کتابها نوشت و اجازه خواست تا آنها را برای مسلمانان ترجمه کنند اما عمر به او نوشت که با داشتن قرآن ما را نیازی به آنها نیست بدین رو آن کتابها را در آب ریختند و یا هم بسوزاندند و علوم ایرانیان را از بین بردند و بدست ما نرسید.»

بیش از این حادثه، در مراحل مختلف دیگری فرهنگ و دانش و تاریخ ایرانیان توسط مهاجمانی چون اسکندر نیز ویران گشته و خردمندان بسیاری نیز قتل عام شده اند.

از صد و بیست جلد کتاب اوستا امروز چه مانده است؟

باری از صد و بیست کتاب اوستا امروزه فقط پنج کتاب برجای مانده است:

- 1- یسنا
- 2- ویسپرد
- 3- یشتها
- 4- وندیداد
- 5- خرده اوستا

افسانه اوستا

اینک به بررسی تاریخ پیدایش آیین بهی و راستی، نیکی، بخردی و اهورایی آریایی که به گفته پژوهشگران غیرایرانی، نخستین پیام آن در حدود شش هزار و یا هفت هزار سال پیش از افلاطون توسط زرتشت و پیش از آن توسط میترا، درجهان پخش شده است میپردازیم.

چنانچه آخرین کشفیات و پژوهش‌های مدرن امروزی نشان میدهد نخستین منطقه‌ای که در روی کره زمین بخشی نزدیک شده است، قاره و یا فلات ایران بوده است که مردم آریا در آن سکنی گزیده اند و اگر هم مهاجرتی از جایی بجایی صورت گرفته است، از قاره آریا بوده است بسوی اروپا! و اندیشه مهاجرت اروپا به آریا، امروزه مردود شناخته شده است.

بر همین اساس در تمامی این سرزمینها نشانه‌های فراوانی از زبان آریایی به چشم میخورد از شمردن اعداد فرانسوی گرفته تا صدها واژه موجود در انگلیسی و پرتغالی و اسپانیایی و آلمانی و غیره که با واژه‌های ایرانی آریایی یکسان است....

تفکر هندو اروپایی، نه!

اندیشه آریایی، اوستایی، آری!

تفکر هند و اروپایی نیز اندیشه‌ای غلط و مردود میباشد، زیرا در ابتدای ورود استعماری اروپا در سده های اخیر به هندوستان آنها متوجه شدند که زبانهای اروپایی واژه‌های مشترک فراوانی با زبان هندی دارد.... پس از سالها تحقیق نظر دادند که این دو ملت از يك اصل و زبان هستند و از ریشه زبان سانسکریت و اروپا می‌آیند. پس از اینکه اروپاییان در همین سده های اخیر با ایران و سرزمین آریا آشنا شدند و باز دیگر بار مشابهات و نزدیکیهای فراوانی بین زبان خود و مردم ایران و آریا یافتند سخن دیگری گفتند. اما سخن درست و اصولی و خردمندانه برای تمامی این فرضیه‌ها همانست که آریاییها از قاره و فلات ایران به دیگر نقاط جهان بویژه اروپا در دورانهای مختلف کوچ نموده‌اند که تاریخ این کوچها هم بسیار فراتر از هزاره‌های تعیین شده امروزی و دیروزی توسط اندیشمندان است.. یعنی هرگز نخواهیم توانست تاریخ درست و دقیقی از این کوچها و

تمدن‌ها و تحولات بدست بیاوریم اما آنچه مسلم و درست است اینکه بشر از میلیون‌ها سال پیش روی کره زمین زندگی می‌کند و به مرور زمان رشد و ترقی و تمدنی یافته است که نسبت به محل‌های کوچ یافته مختلف و متغیر است. و بکار بردن اصطلاح «هند و اروپایی» نادرست است زیرا که هند و اروپا از یک ریشه اند و آن ریشه آریایی است! پس بکار بردن «ریشه و جهان آریایی» بهترین نوع معرفی تمدن و فرهنگ رنگارنگ جهان آریایی است.

پیدایش تاریخ

تاریخ دقیق از حرکت و جنبش و هنگام و پدیده‌ای دادن کاری است سخت و دشوار! اما این سختی و دشواری هرگز موجب نشده است که پژوهشگران و نوپردازان و روشن اندیشان برای هرپدیده و وجودی، تاریخی را در نظر نگیرند!

... تاریخ پیدایش آدم و حوا از جمله مسایلی است که از سده هفدهم توسط یک اسقف به چهار هزار و چهارسال پیش از زایش مسیح تثبیت شد.

در سال 1572 در انگلستان انجمنی از عتیقه‌فروشان شکل گرفت که همین انجمن پایه اولیه و اساسی باستانشناسی مدرن گردید!

هدف این انجمن در ابتدا کشف عتیقه‌ها بود که با خراب کردن کلیساها و کتابخانه‌های قدیمی تلاش میکردند آثار و عتیقه‌هایی را از زیر خاک بیرون بیاورند.

در سده هفدهم اسقف آشر Usher که از اعضای همان انجمن کذایی بود براساس «سفر تکوین عهد عتیق» تورات، زمان خلقت جهان و بی‌شک آدم و حوا و انسان نخستین را به چهارهزار و چهار سال پیش از زایش مسیح نسبت داده و مبتکر تاریخ آفرینش شد، یهودیان با احتساب تقریبی از آنچه اسقف آشر اعلام نموده بود با دویست و چهل و چهار سال کمتر آنرا پایه و اساس خلقت آدم گرفته و آنرا تاریخ رسمی خود قرار دادند. ..

این تاریخ در ابتدا توسط دانشمندان زمین شناس مورد تردید قرار گرفت:

انسان و چهار دوره

چارلز داروین در پی تکمیل پژوهش‌های چارلز لایل در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و نه، کتاب مشهور خود را با عنوان «اصل انواع» نوشته و اعلام نمود که «اصل و تاریخ انسان روشنتر خواهد شد» .. داروین در کتابی دیگر با عنوان «عروج انسان» گفت که: «انسان کنونی حاصل یک جریان طبیعی تطور و تکامل است...»

و امروزه میتوان به صراحت گفت که چارلز لایل، چارلز داروین و کریسین تامسون با ایده‌های انقلابی خود از پایه گذاران علم باستانشناسی امروز هستند و به برکت همین باستانشناسی است که در یک سده کنونی، بشر توانسته است کشفیات شگرفی را از پیدایش انسان و چگونگی تحول و تکامل و تمدن او بدست بیاورد...

و در پی همین کاوش‌های باستانشناسی بود که دانشمندان، زندگی انسان پیش از تاریخ را به چهار دوره تقسیم نمودند:

1- دوره ایکه انسانها چون دیگر حیوانات در غارها زندگی میکردند . (دوره پارینه سنگی)

2- دوره ایکه انسان با دست افزارهایی که از سنگ چخماق و دیگر سنگها میساخته است ادوات و ابزار برای بهتر زندگی در اختیار داشته است. (دوران نوسنگی)

3- دوره ایکه انسان از برنز برای ساختن وسایل تیز و برنده برای اسلحه و ابزار استفاده میکرده است. (دوران برنز)

4- دوره ای که انسان آهن را میشناسند و از آن برای ساختن وسایل جنگی و کارد و تبر و شمشیر و ادوات تزئینی استفاده میکرده است. (دوران آهن)

این را نباید از یاد برد که انقلاب کبیر فرانسه خدمت شایان توجهی به دانش باستانشناسی نمود زیرا در سال یکهزار و هفتصد و هشتاد و نه که جمهوری در این کشور اعلام شد بسیاری از تشکیلات و کاخهای سلطنتی ملی اعلام شد که از آنجمله کاخ سلطنتی لوور بود که در برگیرنده آثار باستانی کهنی از سراسر دنیا بود، انقلابیون این کاخ را بعنوان موزه ملی اعلام نموده و در سال یکهزار و هفتصد و نود و سه این کاخ رسماً بعنوان «موزه جمهوری ملی فرانسه» نامگذاری شد و در سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و دو، نخستین و بزرگترین مدرسه باستانشناسی بنام «مدرسه لوور» پایه نهاده شد...

نخستین کنگره باستانشنان پیش از تاریخ در سال یکهزار و هشتصد و شصت و شش، در شهر نو شاتل فرانسه شکل گرفت و سال بعد همین کنگره در پاریس برگزار گردید و پس از آن بود که در دیگر کشورهای اروپایی مدارس و آموزشگاههای باستانشناسی یکی پس از دیگری شکل گرفت.

ورود نخستین باستانشنان به ایران

نخستین باستانشناس رسمی ای که وارد ایران شد و کشفیات بزرگی انجام داد «جیمز موریه» نویسنده کتاب «حاجی بابای اصفهانی» بود که برای نخستین بار در سال یکهزار و هشتصد و شش وارد ایران شد و از کازرون، غار شاپور، پاسارگاد و تخت جمشید دیدن نموده و وی نخستین کسی است که از وجود شهری چون تخت جمشید در همدان گزارش

داد و در تخت جمشید در پی خاکبرداریهایی پیکرهای سالمی را کشف نمود..

همزمان با جیمز موریه، ویلیام اوزلی، ریمون گوردون و دارسی تاد به همراه گاردن فرانسوی نیز در سال یکهزار و هشتصد و هفت وارد تهران شده و آنها نیز به کاوشهایی باستانشناسی در سرزمین مهر و میترا، مشغول شدند و در پی همین کاوشها، تحقیقات و خاکبرداریها بود که بشر امروزی دریافت که ملت آریا= ایران برخوردار از تاریخ و تمدنی کهن و والا است، کشف همین آثار باستانی باعث شد تا به گفته ذکریای رازی: « داده های دینی تورات، انجیل و قرآن با کشفیات علمی بشر به رقابت برخیزد! »

در همین رابطه يك گزارش تلویزیونی توسط يك کانال معتبر و دولتی فرانسه تهیه شده است که ترجمه پارسی آن در آینده نزدیک توسط همبستگی ملی ایران- (هما) در پاریس با عنوان (افسانه های ابراهیمی و دانش کنونی) منتشر خواهد شد.

کوچ آریایی، يك دروغ تاریخی

هنوز کسی نتوانسته است بدرستی و بطور قاطع نظر بدهد که ساکنان غیربومی فلات ایران از کجا و کدامین جا به این قاره سرازیر شده اند،

«دکتر کورش آریامنش» در آخرین پژوهش ناتمامش بر آن بود تا ثابت کند که اندیشه و تفکر مهاجرت و کوچ آریاییان سخنی باطل است!

وي دریافته بود که آریاییان از رشته کوههای پامیر (برخاستگاه میترا) به دیگر نقاط سرازیر شده اند.

فریدون جنیدی نیز بر همین باور است و کوچ آریاییان را بدانگونه که رایج و مشهور است نمیپذیرد.

در آخرین اثر پژوهشی در رابطه با باستانشناسی و هنر پیش از تاریخ ایران در مییابیم که نخستین انسانهای دوران پارینه سنگی ساکن ایران در خراسان بوده اند که تاریخ تقریبی آن به یکصد هزار سال پیش میرسد.

در سال یکهزار و نهصد و هفتاد و چهار آثاری از نخستین دوره توسط «پروفسور آریای ویتبالت» در بستر «رودخانه کشف رود» در فاصله یکصد کیلومتری مشهد گردآوری شده است. این کشفیات بیانگر آنست که نخستین گردهمایی انسان آریایی در اطراف این رودخانه که در آن دوران دریاچه‌ای بوده است، سکونت داشته اند.

در این منطقه ادوات مختلف سنگی، تیغ‌ها، رنده‌ها و چاقوهای سنگی بدست آمده است. این ادوات سنگی با آثار بدست آمده از هیمالیا و آسیای مرکزی، آفریقا یکنواخت است و قدمت آنها هشتصد هزار سال پیش برآورد شده است.

با دانش به این پیدایشهای باستانی، ادوار مختلف فرهنگی انسان را هم میتوانیم به سه دوره تقسیم کنیم:

دوره یکم- «هنگامه توحش»: که شناختن آتش و برقراری ارتباط با کلام (گفتگو کردن) و اختراع تیر و کمان و هنر سفالگری را شامل میشود.

دوره دوم- «هنگامه بربریت» که استفاده از سفال و آغاز ذوب فلز، ایجاد معماری خشتی و سنگی و اهلی کردن حیوان را شامل میشود.

دوره سوم- «هنگامه تمدن» که با آغاز کشاورزی و کشتزار بر روی زمین، دوران آگاهی و شناخت نیمه کامل انسان آغاز میشود. (میاتی باستانشناسی: دکتر ملک شهمیرزادی- تدوین حسین محسنی و مجمدجفر سروقدی)

سومین دوره انسان آریایی که هنگامه تمدن و ترقی است را میتوان به بالای ده هزار سال پیش از زایش عیسی مسیح رساند ... و «پیدایش میترایا زردشت» که نخستین خردمند و راهنمای فکری و کشاورزی (پیامبر) آریاییان بوده است را میتوان به نه، هشت و یا هفت هزار سال پیش پیوند داد.

تخت جمشید نمونه ای از يك تمدن فراگیر

از تمدن و شهر نشینی آریاییان نیز آثار و داده های نوینی بدست آمده است که بیانگر گسترش معماری بسبک تخت جمشید در دیگر نقاط سرزمین کهن آریایی بوده است.

«لوفتوس» یکی از باستانشناسان انگلیسی است که در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه زایش مسیح بمدت چهار سال در شوش خاکبرداری نمود و مهمترین کشف آن دوران، يك تالار بزرگ ستوندار در قسمت شمالغربی شوش بود که دقیقاً بسبک تالار و ستونهای تخت جمشید ساخته شده بود.

اسکندر، فرمانده سپاهی وحشی بود

نکته دیگری که در پی کشفیات تاریخی و باستانشناسی معاصر بدست آمده است، دقیقاً به همین ویرانی تخت جمشید توسط اسکندر مربوط میشود.

تاریخ نگاران و پژوهشگران تصریح دارند که اسکندر و سپاهش در هنگامه حمله به سرزمین آریا، در حالت توحش و بی تمدنی بوده اند و بهترین دلایل و سند آن همان بوده است که به هرکجا میرسیده اند شهرها را ویران نموده و به آتش میکشیده و مردمان را قتل عام مینموده اند و دقیقاً به همین خاطر است که در پی حمله اسکندر به سرزمین آریا، چون حمله تازیان به ایران، تمامی آثار و اندیشه ها و تمدنهای پیش از این هجومها نابود شده است... و شوربختانه همواره مهاجمان و تازیان وحشی چون قدرت جدید میشده اند، تاریخ را هم آنها از نو مینوشته اند و بی شک در این بازنویسی تاریخ خود را بزرگ و متمدن نشان میداده اند و فرهنگ و تمدن ویران شده را پست تر از خود معرفی نموده اند و به ثبت رسانده اند.

کوروش، مسیح شد، تمدن و فرهنگ آریایی رنگ سامی گرفت

چنانچه گفته شد در پی پیروزی کوروش در بابل و نجات قوم یهود، کوروش بزرگ بعنوان مسیح (نجات دهنده) و پیامبر

آزادبخش وارد تورات شد و همزمان تاریخ کهن آریایی جایش را به تاریخ نخست وزیر و وزیران یهودی کورش و داریوش و خشایار داده و تاریخ آریایی، رنگ و رویی سامی گرفت و همچنانکه این رنگ‌پردازی در رابطه با دیگر قدرتهای مهاجم بر ایران، چون اسکندر و تازیان نیز پیش آمد و البته یهودیت نیز از آن آریایی مطالب بسیاری را اقتباس کرد.

مسیح شدن کورش در نگاه یهودیان، بهترین گواه اقتباس شخصیتها و پرسوناژهای آریایی است توسط یهودیان! چون گیومرث که آدم میشود! و جمشید که نوح و سلیمان میشود... و بدون شك تاریخ چندین هزار ساله این پادشاهان خردمند ایرانی، توسط سامیان بسیار پایین آمده و جدید و نو جلو نموده است...

تاریخ، دید و نگاه آن کسی است که رویدادها و حوادث را مینویسد و این نگارش توسط افراد مختلف حتی در یک دوران و هنگامه همزمان میتواند به روایتهای مختلف و گوناگونی نوشته شود. حال اگر نگارنده دارای دید و نگاهی خاص از هستی و فلسفه و دین باشد، دید خاص او در نوشته‌هایش تاثیر صددرصد خواهد داشت.

(این اقتباسها و رنگ پذیری چون در پی شکست ملتی و هجوم و پیروزی مردم و ملتی دیگر پدید میآید، یک سنت و عادت کهن تاریخی است. و در طلوع تاریخ کهن که فیلم و سینما و تلویزیون، میکروفیلم، فاکس، اینترنت و غیره نبوده است، افکار آیندگان خیلی پرشتاب همسو با قدرت جدید و داده‌های تاریخی آنها میشده است و بر همین اساس است که تاریخهای تازی و مهاجم در طول هزاره‌ها، هویت اصلی و راستین و نوشته‌ها و تاریخ و خط دانش آریایی را از میان برده‌اند ولی خوشبختانه آثار تمدن و باستان که بزیر خاکها دفن شده است و در پی کاوش پژوهشگران از زیر تپه‌ها و دشتهای و خرابه‌ها کشف میشود، که حاکی از تمدن و فرهنگ هزاران هزار ساله این مردم دلیر و دانشمند است! و بدون شك از این پس میبایست در هویت کاوشگران مناطق حساس دقت کافی بعمل آید تا مغرضان نتوانند

در ترسیم و نگارش کشفیات، داده‌های دینی و قومی و نژادی خود را دخیل کنند.)

نخستین جاندار در ایران پروایت اوستا

با کاوش‌های باستانشناسی و بویژه تلاش‌های «هانری گریشمن» باستانشناس برجسته فرانسوی، پی‌می‌بریم که «نخستین خشکی در کره زمین، در ایران و در کویر لوت بوده است.» (تاریخ ایران: رومن گریشمن)

یعنی بدون تعارف و رودریاییستی به گفته خود غربیان، آغاز حیات بر روی زمین از ایران است!

در پی جدایی زمین از خورشید و فراز و نشیب‌های بسیار، آب تمامی پوسته زمین را دربرگرفته بود. در پی بارش‌های فراوان و جاری شدن رودهای بسیار و گذشت میلیون‌ها سال ... بخشی از زمین تهی شد و چون غنچه‌ای از شاخسار زمین سر بر آورد، همزمان با پدیدار شدن خاک و خشکی، نخستین موجود که نر و ماده را باهم داشت از زمین سر بر آورد!

این دو موجود گیاهگونه که به ریواسی میماند یک ساقه و پانزده برگ داشت و این دو همسان و همراه و بهم چسبیده چنان بالا آمدند که و به یکدیگر شبیه میشوند!

آنچنان بهم پیوسته و همبالا بودند که نر و مادگی آنان پیدا نبود! گویی ریواسی بلند میشود و از دو سر برخوردار میشود!

این دو را در فرهنگ آریایی «مشی» و «مشیان» مینامند که نخستین جانداران زمین هستند و به گفته‌ای همان «آدم و حوایی» که از پی آمیزش فرهنگ آریا با فرهنگ سامی در هنگام کورش دوم جای این (مشی و مشیان) را گرفته و تاریخ بینهایت هزاره‌های پیدایش را به پنجهزار سال آنهم مردمانی صحرا نشین و همیشه خدمتکار محدود نمودند!

در فرهنگ آریایی (مشیان) «حوا» گول «مار» را نمیخورد و «ابلیس» در آفرینش پروردگار «موش» نمیدواند و در کمین نمینشیند تا انسانها را از راه بدر نموده و او را در آتش قهر و جهنم خداوند بسوزاند!...

در فرهنگ آریایی مشی و مشیانه، خداوندان زمین هستند که برای گسترش عشق و مهر و دوستی و پیروزی از پندار و گفتار و کردار نیک بر چهره و قدرت و شکوه اهورایی آفریده شده اند.

بی شک جنگ و نبردی هم بر روی زمین برای ماندن و یا بهتر ماندن در پی آمدن آفریده‌های دیگر، نمایان میشود و مشی و مشیانه و دیگر آفریدگان نیکی و راستی و درستی که خودنیز هر یک آفریننده‌ای هستند، با دیگر آفریده‌ها و قدرتها که ناپاکیها و پلیدیها و نیرنگها و کجرویها خشونت می‌باشند در نبرد و ستیزند!

ستیزه دایم نیکی با بدی در اوستا

اراده آزاد انسان در عمل و نیکخواهی اهورا مزدا در برابر بدخواهی اهریمن

در اندیشه اوستایی اهریمن نه رقیب اهورا مزدا است و نه کارشکن و موش‌دوان در برنامه‌های او!

در نگاه اوستا، جهان بر اساس دو پدیده و دو اندیشه و تفکر پایه نهاده شده است و هر انسانی این دو پدیده را با هم در خود دارد! نیکی و بدی! پاکی و ناپاکی! راستی و نادرستی! و بالاخره اهورایی و اهریمنی! فعال نمودن هر یک از این دو نیرو و پدیده نهفته در انسان بدست و اراده و توان خود اوست! همان انسان است که چون بر چهره و توان و روان اهورایی آفریده شده است، میتواند اهریمن درون خویش را نابود کند! البته نابودی همیشگی نیست و چون ماری هر لحظه بیم آن می‌رود که سر بیرون کند و نیش خود را به مهر و مرام اهورایی انسان وارد سازد! هیچ انسانی قادر نیست برای همیشه اهریمن درون خویش را از بین ببرد بلکه هر از چندی میتواند او را مهار نماید! در این تلاش میتوان از اهورامزدا تقاضای کمک روانی کرده تا اراده را پولادین و قوی سازد! اما آغاز و انجام کار بدست خود انسان است! همچنانکه اهریمن را حرجی بر انجام وظیفه اش (ناپاکی، بدی، نادرستی، تباهی...) نیست، اهورامزداي نهفته در انسان نیز پاسخگویی گرایشهای ناپاک و بی‌نیست.. این استقلال اراده و عمل انسان در رابطه با آزادی اعطا شده از سوی

اهورامزدا یکی از پایه های فلسفه اوستایی است که در ادیان و فرقه‌های دیگر نیز نفوذ نموده است.

زمین که از خورشید جدا شده بود، ناخودآگاه زمینیان راهم بسوی خورشید و مهر میکشاند. بدین رو از روزگاران کهن، نه تنها تمامی پیامبران به فراز قلعه‌های کوهها پناه می‌برده اند (چون انسانهای نخستین ماقبل تاریخ که در آنجا ها زندگی می‌کرده اند) بلکه انسان نیز همواره در هنگامه نیایشهای خود دستان و سرش را بسوی آسمان (خورشید) بلند می‌کرده و میکند! و همین انرژی کنونی و دیروز خورشید است که به انسان امکان و توان زیست بر روی زمین را داده است.

بر همین اساس، نخستین راهبر و پیامبر آریاییان از کوه فرود می‌آید و نامش میترا است، اما مردم او را مهر و فرستاده ای از سوی خورشید میدانند بویژه آنکه او زمینهایشان را (با قربانی نمودن گاو نر = کودسازی!) حاصلخیز میکند و عشق و درستی و مهر را در دل‌هایشان می‌کارد.

پس از میترا دامداری و کشاورزی بشر رونق می‌گیرد. پس میترا آموزگار کشت و کشاورزی انسان است و وی پاسخور ورود انسان به مرحله نوینی از تمدن است.

پس از میترا فردی که قلبی چون زر دارد و تشتی از آتش و نور و روشنی را در اندیشه دارد، درفش راهنمایی و خردورزی برای مردم را بلند میکند که وی را «زرتشت» مینامند! زرتشت با گاتاها و یا گاهان خود هم سرودن و چکامه را به انسان آریایی می‌آموزد و هم دامداری و بهره‌وری بهین را از دامها!

جالب اینکه دیگر پیامبران سامی و تازی نیز با تقلید از زرتشت، در پی گله‌داری به پیامبری رسیده‌اند! اما شترچرانی زرتشت (که برخی آنرا نمی‌پذیرند) حاکی از گذر انسان به مرحله نوینی از تمدن و شناخت و آموزش و آیین است!

هرچند برخی تاریخ زرتشت را دوهزار و دویست سال پیش از زایش مسیح میدانند، اما اگر واقعاً هم پیامبری آریایی بدین نام و در آن هنگام پدید آمده است، نخستین زرتشت نبوده است!!

زیرا خواهیم دید که نام زرتشت در هزاران هزار سال پیش از سقراط و افلاطون در میان خردمندان رایج و افکارش شناخته شده بوده است! یعنی نخستین زردشت را هزاران هزار سال عمر است!

نخستین زردشت

شش هزار سال پیش از افلاطون

تاکنون پژوهشگران برای آغاز پیدایش زرتشت نتوانسته‌اند تاریخی ثابت و درست ارائه دهند که البته این مسئله بی‌رابطه با آنچه گفته شد که فاتحان همواره با نوشتن تاریخ خودشان، تاریخ شکست‌خوردگان را دیگر می‌کنند، نیست!

از همه مهمتر با اینکه برای غرب همواره تاریخ‌نگاری یونان، اصلی‌ترین سند و پشتوانه پژوهشی بوده است، اما با بررسی تاریخ مشاهده میشود که همین غربیان هم پیدایش زرتشت را براساس تاریخ یونان محاسبه نکرده‌اند.

با استناد به تاریخ یونان «پیدایش زرتشت یکم» از هفت هزار سال پیش هم فراتر می‌رود (زرتشت یکم به این خاطر! که در همین نوشته درخواهیم یافت که زرتشت‌های بسیاری در تاریخ وجود داشته است) قدیمی‌ترین سند بر این مدعا نوشته‌ای است در حاشیه «کتاب اکیبیباس افلاطون» که در آنجا آمده است:

« زرتشت در حدود شش هزار سال پیش از افلاطون زندگی میکرده است... و دانش جهانی خود را از روان نیکویی و بینش والا فراگرفت،»

« پلینی Pellini نیز نوشته است که ارسطو و اودوکسوس هم بر این باور بوده اند که زرتشت شش هزار سال پیش از افلاطون زندگی میکرده است.

اندیشه و تفکر زردشت از هزاران سال پیش در فرهنگ و تمدن یونان تاثیر بسزایی داشته است و یکی از عوامل اصلی گریز از توحش یونانیان، آشنایی با تفکر و اندیشه زرتشت بوده است.

افلاطون در کتاب «اس بایدیز» از قول ارسطو شیوة‌های آموزش و پرورش ایران را می‌ستاید که آریاییان از چهارده سالگی فرزندان خود را به دانش پنهانی زرتشت آشنا می‌کرده‌اند. ارسطو، مغان را شاگردان زرتشت می‌داند و در کتاب «دیالوگ» مینویسد که مغان به مراتب قدیمتر از مصریانند، آنان به دو اصل روان نیک و روان بد باور دارند. «با بودن این همه قراین، در اینکه سقراط و افلاطون با فلسفه زرتشت آشنایی داشته‌اند تردید نمیشود کرد بویژه با شباهت زیادی که بین جهان فروهری منوگ زرتشت و جهان ایده افلاطون (و مدینه فاضله) وجود دارد.» (ایران از آغاز تا اسلام: رومان گریشمن-ترجمه: محمد معین. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ تهران 1350 خورشیدی برابر با 6993 آریایی میتراپی)

در رابطه با قدمت فراتر از هفت هزار سالگی زرتشت ادخوس Eudoxus کلدانی که در سده چهارم پیش از زایش مسیح میزیسته است و با فلسفه زرتشت کاملاً آشنا بوده و از دوستان و همفکران افلاطون بوده است، نیز بر همین باور است که خردمند و پیامبر آریایی شش هزار سال پیش از افلاطون میزیسته است.

دانشمندان نامدار یونان با دین و فلسفه زرتشت آشنا بوده‌اند و درباره آن سخن گفته‌اند. قدیمترین سند موجود، نوشته‌ای در حاشیه کتاب الکیبیادس افلاطون است که برگردان آن به فارسی چنین است: «گفته شده است که زرتشت در حدود شش هزار سال پیش از افلاطون میزیسته است، گروهی او را یونانی و برخی از ملت ماوراء دریای بزرگ میدانند. زرتشت دانش جهانی خود را از روان نیکویی، یعنی از بینش والا آموخت. ترجمه نام زرتشت به یونانی، استرویوتس یعنی ستاره پرست است.»

در تجربه و تحلیل این شرح، گایگر از دانشمندان متاخر مینویسد: «همه مطالب این حاشیه نویسی جز آنچه که مربوط به احتمال یونانی بودن زرتشت است، درست و مورد تایید سایر نویسندگان نیز هست. مثلاً پلینی نوشته است که ارسطو و ادخوس باور داشتند که زرتشت شش هزار سال پیش از افلاطون میزیسته است.»

افلاطون، زرتشت را يك جا پسر اورمزد و جاي ديگر خدمتگزار اورمزد ميداند.

(اینگونه نگرش، یعنی فرزند خدا دانستن زرتشت - پسر اورمزد- بعدها به مسیحیت و علي‌اللهي‌ها سرایت نمود که مسیح را فرزند خدا و امام علي را خود خدا دانستند.) افلاطون در کتاب السی بایدیز از قول سقراط، رازهاي آموزش و پرورش ایران را میستاید که فرزندان درباري را از چهارده سالگی به دانش پنهانی زرتشت آشنا میکردند. ارسطو هم مغان (دانا) را شاگردان زرتشت میدانند و در کتاب دیالوگ مینویسد: «مغان ایران کهنتر از مصریانند. آنها به دو اصل باور دارند، روح خوبی و روح بدی که نخستین آن زیوس ی ارمازس (اورمزد) و دومی را اریمانوس یا هادسن (اهریمن) مینامند.»

«از شاگردان پرودیکوس، همسفر سقراط یاد شده است که آنها نسخه ای از آموزشهای زرتشت را در دسترس داشته اند.»

با بودن این همه قراین در آشنایی سقراط و افلاطون با فلسفه زرتشت تردید نمیشود کرد بویژه با شباهت زیادی که بین جهان فروهري مگ زرتشت و جهان ایده افلاطون وجود دارد. بنا به يك نظریه فره‌وشي همه موجودات از نخستین روز در عالم مثل بوده و سپس قالب مادي گ ا تي GAETY بخود گرفته اند. و قالب مادي چیزی جز صورت فلکی فره وشی نیست. شگفت آور است که غربیان در باره تأثیر فلسفه زرتشت روی فلسفه یونان بر اشارات زودگذر بسنده کرده اند و هنوز پژوهش لازم در باره آن نشده است. اودخوس کلدانی که در سده چهارم پیش از زایش مسیح در قلمرو ایران میزیسته و با زرتشت و فلسفه او آشنایی کامل داشته و خود از دوستان نزدیک افلاطون بوده است. زمان زرتشت را شش‌هزار سال پیش از افلاطون ذکر میکند.

خانتوس لیدیایی هم که در سده پنجم پیش از زایش مسیح (همزمان با اردشیر یکم هخامنشی) میزیسته و رساله ای در باره زرتشت نوشته، تاریخ زرتشت را شش‌هزار سال پیش از یورش خشایارشا به یونان ذکر میکند. با توجه به اینکه تاریخ یورش خشایارشا به یونان چهارصد و هشتاد سال پیش از زایش مسیح

بوده است تاریخ داده شده خانتوس به شش هزار و چهارصد و هشتاد پیش از میلاد بالغ میشود.

پلینوس از قول ارسطو تاریخ زرتشت را شش هزار سال پیش از افلاطون میداند و با توجه به اینکه افلاطون در حدود سیصد و چهل و هفت سال پیش از زایش مسیح در گذشته، تاریخ زرتشت به چیزی نزدیک به شش هزار و چهارصد و ده سال پیش از زایش مسیح میرسد.

هرمیپوس که در سده سوم پیش از زایش مسیح زندگی میکرده تاریخ زرتشت را به هفت هزار سال پیش از مسیح می‌رساند.

هرمودوروس زمان زرتشت را پنج هزار سال پیش از جنگ تروی ذکر میکند که شش هزار و صد سال پیش از زایش مسیح میشود.

دیوجنس لاریتوس که در آغاز سده سوم پس از زایش مسیح زندگی میکرده تاریخ زرتشت را هفت هزار سال پیش از زایش مسیح ذکر کرده است.

پلرتارک تاریخ نگار نامدار هم که از 46 تا 125 پس از زایش مسیح میزیسته تاریخ زرتشت را هفت هزار سال پیش از زایش مسیح میداند.

فهرست نوشته‌های کلاسیک از این بیشتر است. سخن در این است که با این همه اقوال معتبر چرا عده زیادی از دانشمندان متاخر، تاریخ کلاسیک را کنار گذشته و به دنبال تاریخ سنتی که جعلی و تقلبی است رفته‌اند؟

یکی از دلایل آنان این بوده است که تاریخ کلاسیک زمان زرتشت را به دوران سنگ (عصر حجر) عقب میبرد و مردمان آن دوران، بدوی و خانه بدوش، از راه شکار گردآوری میوه جنگل و ریشه نبات زندگی میکرده اند و هنوز به مرحله روستانشینی و کشاورزی وارد نشده بودند. در حالیکه گاتهای زرتشت نشان میدهد که در زمان زرتشت مردم شهر نشین بوده اند و در آن کشاورزی فزون ستوده شده است.

حفاریهای سالهای اخیر نشان داده است که نخستین نظریه دانشمندان در باره آغاز زمان شهرنشینی مبنی بر نظریه‌ای اشتباه بوده است! حفاریهای پنجاه سال اخیر نادرست بودن الگوهای پیشین را در باره مسیر احتمالی تمدن در جهان، پیش از اختراع خط نشان میدهد.

باستانشناس مری رستگاست در کتابی که تحت عنوان: افلاطون، دوران پیش از تاریخ از پنجهزار تا ده هزار سال پیش از زایش مسیح در اسطوره و باستانشناسی نوشته و در سال 1896 چاپ کرده، مینویسد: « حفاریهای تازه، مدل قدیمی سیرتمدن و فرهنگ را که بر اساس نظریه‌های کنت، داروین و گردن چایلدز فراهم شده بود برهم زده است. تاکنون گمان میرفت مردمی که بین پنج تا سی و پنجهزار سال پیش از زایش مسیح میزیستند، وحشی، خانه بدوش و همیشه از جایی به جایی دیگر در حرکت بودند. حد بالایی تمدن آنان، شکار حیوانات، گردآوری میوه‌های جنگلی و ریشه درختان برای خوردن و زیستن بود. به گمان آنها زراعت تنها پنجهزار سال پیش از زایش مسیح آغاز شد.»

مری رستگاست میگوید که: « در قبولاندن این نظریه در باره آغاز تمدن، گردن چایلدز که خود باستانشناس است، سهمی به سزا داشته است. چایلدز که کمونیست بوده است، معتقد بود که تغییر روش زندگی مردم و سیرتمدن، تنها مولود علل اقتصادی است و سیرتمدن نیز بگونه خطی، صورت گرفته است. او مدعی بود که تحول از شکارچی‌گری و خانه بدوشی به زراعت و شهرنشینی در آخرین بخش عصر حجر صورت گرفته است و آن انقلاب آخر عصر حجر خوانده است.»

مری رستگاست میگوید: « حفاریات جدید نشان میدهد که از ده هزار سال پیش از زایش عیسی مسیح در نقاطی از جهان از جمله منطقه آسیای مرکزی (روسیه) آسیای نزدیک (ایران و افغانستان) آسیای میانه (فلسطین و عراق) اروپای جنوبی (ترکیه) و جنوب‌غربی اروپا (اسپانیا) شهرنشینی و زراعت وجود داشته است. تزیینات داخل غارهای مربوط به تمدن ماگدالس در جنوب‌غربی اروپا به دوازده تا پانزده هزار سال پیش

از مسیح برمیگردد. خرابه‌های قصری در فلسطین و کتل هویوک در آناتولی (ترکیه کنونی) مربوط به ده تا هفت هزار سال پیش از مسیح میشود. حفاریهای آسیای مرکزی و نزدیک (که ایران، افغانستان، تاجیکستان و خوارزم جزو آن است و زادگاه زرتشت هم در آن محدوده است) مربوط به یازده تا ده هزار سال پیش از زایش مسیح است. حفاریهای آناتولی تمدن هفت هزار سال پیش از زایش مسیح را نشان میدهد و دلالت دارد که مردم آن دیار علاوه بر شهرنشینی، هنر معماری جالبی هم داشته اند. همچنین حفاریهای منطقه ایران، افغانستان و آسیای مرکزی، حکایت از شهرنشینی مردم این مناطق در یازده تا ده هزار سال پیش از زایش مسیح میکند. (یعنی پیش از عصر یخ که در حدود ده هزار سال پیش از زایش مسیح معین شده است.) ایرانیان در آن دوران، حیوانات را اهلی کرده بودند و به کار زراعت میپرداختند. از روی شباهتهای بین طرحها و ظروف کشف شده، حدس زده میشود که در اواخر هزاره ششم پیش از مسیح، مهاجرت گروهی ساکنین آسیای نزدیک به جنوب شرقی اروپا صورت گرفته باشد. در نتیجه این کشفیات مری رستگاست مدعی است که تحول یا انقلابی را که گردن چایلدز به پنجهزار سال پیش از زایش مسیح نسبت داده واقعاً در نقاط مختلف آسیا و اروپا از پانزده هزار سال پیش از زایش مسیح آغاز شده بوده است، همچنین برخلاف نظریه چایلدز علت آن تحول (تبدیل خانه بدوشی به شهرنشینی و جنگل و کوه گردی به سکونت در یک محل و اشغال به زراعت تنها عوامل اقتصادی نبوده است).

مری رستگاست در مورد ایران و زمان زرتشت میگوید: «با آنکه پژوهشهای باستانشناسی در ایران ناتمام است، ولی از آن چه تاکنون بدست آمده روشن است که در شرق رشته کوههای زاگرس، در مراغه (شمال فلات ایران) در سنگ چخماق (گرگان) در تپه گبرستان، در حاجی فیروز (نزدیک دریاچه ارومیه)، در توگلک تپه (آسیای مرکزی) دست کم بین پنج تا شش هزار سال پیش از مسیح شهرنشینی (ده نشینی)، مزرعه داری و کشاورزی معمول بوده است و گمان ابتدایی و وحشی بودن مردم این سرزمینها در آن زمان اشتباه محض است. در این نقاط خرابه‌هایی از خانه‌های خشتی، کوره‌های خشت‌پزی،

ظروف مختلف از جمله، کاسه و کوزه و وسایل کشاورزی مانند داس، چاقوی استخوانی، سندان دوطرفه، دانه‌های غلات وجود، کارهای تزئینی چون دستبند و کوزه‌های مقعر به رنگ قرمز پیدا شده است که همه نشانه شهر نشینی، کشاورزی و تمدن است.»

میری رستگاست میخواید نشان دهد که: «1- این ادعا در شش‌هزار سال پیش از مسیح، مردم خانه بدوش بودند و هنوز شهرنشینی آغاز نشده بوده است نادرست است. 2- بشر در آن هنگام وارد دوره فلز یا برنز شده بوده است. 3- بعضی از ظروف بدست آمده از زیر خاک، نشان می‌دهد که احیاناً در آن زمان دین زرتشت ظهور کرده بوده است. از جمله آن ظروف هاون کوچک و دسته هاونی است که بوسیله آن هوما را میکوبیدند و گرز با سرآه که روحانیون زرتشتی بکار میبردند.» نویسنده نتیجه می‌گیرد که تاریخ کلاسیک یونان مستندتر از تاریخ سنتی زمان ساسانی است و تاریخ شفاهی آن را تایید میکند.»

دین زرتشت یک انقلاب فکری، اجتماعی و مادی در سرزمین ایران بزرگ بوجود آورد که بر اثر آن مردم خدای پنداری را کنار گذاشتند، زندگی خانه بدوشی را ترک کردند و به شهرنشینی، سازندگی، کار، کوشش و همکاری روی آوردند.

در اینکه دین زرتشت در عصر فلز یا برنز پدیده آمده، تردیدی نیست. زیرا در گاتها، واژه آگا بمعنای فلز یا برنز است. اختلاف بر سر آغاز دوران برنز است. از جمله کسانی که تاریخ شش‌هزار سال را تایید کرده‌اند، بهرام پاتاوا و الا دانشمند پارسی است که روی محاسبات نجومی تاریخ زرتشت را شش‌هزار و سیصد و دوازده سال پیش از مسیح میداند. فیروز آدرگشسب هم این تاریخ را تایید میکند. شاپور کاووس جی و پروفیسور شهریارجی داداباهای بهارچه، تاریخی بین چهار هزار و شش‌هزار سال بدست میدهد.» (فلسفه زرتشت: فرهنگ مهر)

چرا عمر زرتشت هم کم شد؟

از اینگونه تاریخ نگاری یونانیان که بسیار کهن و معتبر است که بگذریم، اسناد دیگری که نشأت یافته از آمیزش تاریخ سامی با تاریخ آریایی (پس از فتح بابل و آزادی قوم یهود بدست کوروش) و تاریخ تازیان (در پی حمله به ایران و از میان بردن تمامی کتابخانه‌ها) است. تاریخ پیدایش زرتشت را خیلی نزدیکتر به زایش مسیح نشان میدهد که اصلاً درست نمیباشد. و بر اثر تکرار مکررات توسط کسانی که تحت تاثیر تاریخ نویسی فاتحان تازه (سامی و تازی) بوده‌اند، آنرا به دوهزار سال پیش از زایش ربط داده‌اند...

« بیرونی مینویسد که خوارزمیان زمان آمدن سیاوش پسر کیکائوس به خوارزم و فرمانروایی در آسیای مرکزی را آغاز تاریخ ملی خود قرار داده‌اند. این اقدام هشتصد و هشتاد و هشت سال پیش از هجوم وحشیانه اسکندر به ایران. یعنی یکهزار و دوست سال پیش از مسیح بود و از آنجا که بین سیاوش و زرتشت بر اساس نوشته شاهنامه، چهار نسل فاصله بوده است، پس دین زرتشت دریکهزار و هشتاد سال پیش از زایش مسیح پدید آمده است... »

جلال الدین آشتیانی پیدایش زرتشت را بین یکهزار و چهار صد سال تا یکهزار و هفتصد سال پیش از زایش مسیح میداند.

ذبیح بهروز پیدایش زرتشت را یکهزار و هفتصد و پنجاه و پنج سال پیش از زایش مسیح و دکتر علی اکبر جعفری هم تقریباً همین تاریخ را می‌پذیرد.

(اما خوشبختانه در نشست و دیداری که درکنگره هلند اکتبر سال 1997 با دکتر جعفری داشتم ایشان نه تنها تاریخ پیدایش زرتشت، شش هزار سال پیش از افلاطون را پذیرفت که در تایید سخنان من از جای برخاسته و همین قدمت تاریخ اوستا و زرتشت را کاملاً شرح داد. این اقدام دکتر علی اکبر جعفری تاثیر بسیار نیکویی بر من نهاد که پیرمرد خردمندی پس از سالها تحقیق و پژوهش از چهار چوب تاریخی که استاد ذبیح بهروز

برای زرتشت، شتابان خلق نموده است بیرون آمده و قدمت هفت هشت هزار ساله خردمند آریایی- زرتشت - را تایید بنماید.)

مسعودی با نظر بیرونی موافق بوده و زرتشت را به هزار و اندی پیش از زایش مسیح نسبت میدهد که همه این تاریخها در رابطه با پیدایش زرتشت یکم نادرست میباشد. از جمله مسئله ای که برخی را به خطا برده است، موضوع شاگرد زرتشت بودن فیثاغورث است!

پروفریوس Prophyrius که در زمان ساسانیان و سده سوم پس از زایش مسیح میزیسته است، مینویسد: « فیثاغورث یونانی در سده ششم پیش از زایش مسیح زندگی میکرده و شاگرد زرتشت بوده است.»

بدون شك زرتشتی که استاد فیثاغورث بوده است خردمندی بوده است در راستای اندیشه اوستا که نام زرتشت را برای خود برگزیده است. سنتی که تا به امروز رایج است و انسانها نام خردمندان و بزرگان تاریخ را بر فرزندان خود مینهند و شکوفایی این نامها، نام خردمند اصلی و پیشین را کمرنگتر مینماید... اما نمیتواند آن را نفی و محو نماید...

هرچند غربیان تاریخ کهن زرتشت که به نوشته یونانیان به بیش از هفت هزار سال میرسد را فراموش کرده و آنرا چند هزار سال جوانتر نموده اند، اما خردمندان بسیاری در غرب به هزار و یک زبان از عشق اهورایی خود، در رابطه با آیین راستی که رهبران خردمند بسیاری بنام زرتشت داشته است، سخن گفته اند: نیچه فلسفه خود را بنام زرتشت نوشته است.

ریچارد شتراوس یکی از سمفونیهای معروف خود را به نام زرتشت ساخته است.

ولتر و دیدرو نیز با بهره‌وری از اندیشه زرتشت با کلیسا به مبارزه پرداختند.

تاریخ ششصد تا هزار و اندی پیش از زایش مسیح که به تاریخ سنتی مشهور است توسط بسیاری از دانشمندان رد شده است که البته آن دسته از علما و پژوهشگرانی که به آن استناد کرده اند هرچند در زمینه های دیگر علمی بسیار توانمند ودانا

بوده اند اما در رابطه با تاریخ اصیل و درست پیدایش زرتشت یکم که حداقل بین سه تا شش هزار سال پیش زایش مسیح بوده است، دچار اشتباه شده‌اند و شاید هم به منابع کهن دسترسی نداشته‌اند.

با این نظریه چند هزار سالگی زرتشت (پیش از زایش) اساتیدی چون ابراهیم پورداوود، شاپور کاووس، مری بویس، گلدیز، ادوارد مایر، کریستین سن، بارتولمه، فریدون جنیدی، زنده یاد دکتر کورش آریامنش، زنده یاد پرفسور سیف الدین محمد عاصمی اف (که این دو فرهیخته گرانمایه در همین مسیر سربلندی آریایی یکی پس از دیگری جان باختند) و بدون شک خودم! (سیاوش اوستا) و چنانچه شرح داده شد بتازگی استاد علی اکبر جعفری، موافق بوده و هستند.

بنظر من یکی از دلایل این سوءتفاهم تاریخی، یعنی لااقل دلیل دوم (دلیل نخست تاریخیهای مهاجم است که مایل به برتر نشان دادن خود بوده اند حتی از نظر قدمت تاریخی) شاید وجود زرتشتیهای بسیاری در تاریخ بوده است. زیرا چنانچه در آیین این خردمند آریایی آمده است، هر صد سال و یا هر هزار سال، فردی از شجره فکری زرتشت برای تداوم راه او و تبلیغ نیکی و پاکی و سروری آریایی قیام میکند و چه بسا که دهها سوشیانت در طول تاریخ بنام زرتشت و در تداوم راه او در صحنه سیاسی اجتماعی پدید آمده‌اند و همان نام نیک زرتشت را برای خود برگزیده‌اند، چنانچه در طول تاریخ تا به امروز یهودیان و مسیحیان و مسلمانان فرزندان خود را بنام موسی، عیسی و محمد خوانده‌اند.

پس میتوان مدعی شد که افراد بسیاری در طول تاریخ درفش آیین راستی، نیکی و اوستایی را بنام زرتشت بلند نموده‌اند و همان نام را نیز بر روی خود و فرزندان خود نهاده‌اند تا جاودانگی اولین اسطوره خردمند آریایی را نشان دهند. چنانچه امروز هزاران هزار انسان نام محمد و عیسی و موسی و میترا را بر خود و فرزندانشان نهاده‌اند. البته همین تفکر آریایی، احیاء پیامبر در هزاره‌ها، به ادیان سامی هم سرایت نمود، چنانچه

یهودیان همواره چشم براه يك نجات دهنده بوده‌اند و مشخصاً کورش را در تورات مسیح میدادند!

عیسی فرزند مریم هم خود را مسیح یهودیان دانسته و گفته است که برای نجات و بهزیستی آنها آمده است و این تفکر نجات دهنده با پذیرش زنده بودن جاودان عیسی، در مسیحیت هم باقی ماند.

البته مسیح با شعارهای انقلابی خود و نفی قربانی گوسپند و مداوای پزشکی بیماران، ضربه‌های شدیدی به اقتصاد گله‌داری کلیمیان و کاهنهای بزرگ معابد زد که هم معلم و هم پزشک و هم داور قوم سامی بودند، و این مسئله موجب شد تا آیین مسیح مورد پذیرش و تایید آنان قرار نگیرد.

اسلام که بیشتر برنامه‌ها و آیینش به اوستا و زرتشت نزدیک است، آیین بهی را به رسمیت شناخته و زرتشتیان همواره بدون هیچگونه مشکلی در قلب مسلمانان زندگی نموده اند. البته از هنگامی که پیامبر اسلام در مدینه مستقر میشود بسیاری از قوانین یهودیت را نیز اقتباس میکند.

برخی مسایل را که افرادی چون شهرستانی در الملل و النحل خواسته‌اند وارد تفکر آیین راستی بدانند مورد تایید تاریخ حقیقی نیست. از جمله موضوع وحی میباشد. شهرستانی مینویسد:

« دین زرتشتی به وحی اعتقاد داشت و مانند مذاهب یهود و مسیح و اسلام، دین یکتاپرستی است. » (الملل و النحل: شهرستانی)

در صورتیکه در هیچ کجای گاتهای اوستا، سراغ نداریم که سخنی از وحی میان اهورامزدا و زرتشت مطرح باشد و بعکس همه جا از اندیشه و خردپایک یاد شده است و اینکه او نیز با خرد همگام بوده است.

نخستین انشعاب فقهی و فکری که در تفکر اسلامی با استناد به آیین زرتشت پدید آمد، مکتب معتزله بود، این مکتب که در سده یکم هجری در عراق بوجود آمد و تکیه بر اندیشه و خرد داشت، شدیداً از آیین زرتشت سرچشمه گرفته بود و تلاش میکرد تا اسلامی نزدیک به آیین راستی را تبلیغ کند. در برابر

معتزله اشعریها قرار داشتند که بسیار متعصب و بنیادگرا بوده و برآیین تازی سامی پافشاری می نمودند. (شرحی کامل از این دو مکتب در کتاب دینداری و خردگرایی بهمین قلم آورده ایم).

بجز سرداران دلیری چون بابک خرمدین که با شمشیر وارد میدان شده بودند، فلاسفه بزرگ دیگری هم بودند که سر بر آن داشتند تا بگونه‌ای شعله‌های آیین راستی را در میان عقیده سامیان و تازیان برافروزند، از آن جمله پایه‌گذار مکتب اشراق، شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف بزرگ سده دوازدهم پس از زایش مسیح است و نیز عین القضاة و ملاصدرا نیز گام بر همین راه اشراق و راستی ونیروپذیری از خورشید و خرد نهادند. بزرگان دیگری چون مولانا و حافظ و خیام و حتی ابوعلی سینا نیز به اندیشه کهن آریایی بعنوان اندیشه خردمند و برتر باور داشتند و بر همین اساس اکثر نوشته‌های جوانی خود را از بین برده و چکیده‌ای از بهترین‌های خود را که بیانگر تراوشات دوران خردمندیشان بوده است را به جاودانگی سپرده اند...

در ایران نیز از همان هنگام آغازین یورش تازیان به ایران، مقاومت فکری و مسلحانه آریاییان به شیوه‌های مختلف دنبال میشد و روشنفکران آریایی همواره در تلاش بودند تا افکار و اندیشه‌های مهر و راستی را بگونه‌ای با اسلام آمیزش دهند. بویژه اینکه نمونه‌های بسیاری از تشابه سروده‌های پارسی (گاتها) و سروده‌های پیامبر اسلام به چشم میخورد که در مرحله نخست حرکتش، در مکه از آنها استفاده میکرد و حتی در قرآن با صراحت کامل به این مساله اشاره شده است که :

« پیامبر اسلام معلمی آریایی داشته است. » (سوره نحل آیه

103)

زایش خندان زرتشت

زرتشت را می توان عنصر تکامل یافته خردمندان و اندیشمندان دوران خود نامید. وی با بهره‌گیری از آیین و اندیشه‌های کهن آریایی که مجموعه آن را آیین مهر میتوانیم بنامیم، یک همبستگی آریایی در جهت یک همبود جهانی در راستای

پذیرش آیین مهر و راستی در برابر کژی و دروغکاری را با تکیه بر اندیشه پویا و خرد پاک پایه نهاد.

وی همچنانکه در هنگام تولد بجای گریستن خندیده بود، تمامی تلاشش بر آن بود تا انسانها نیز همواره خندان و خردمند و خداشناس باشند.

از کودکی روحیه پرسشگر داشت بگونه‌ای که پدرش برای او آموزگاران بزرگ گرفت تا از شر پرسشهای مداوم زرتشت رهایی یابد.

سازمان زرتشت

در نوجوانی آیین و سازمان راستی را پایه نهاد. نخستین پیوستگان به او همسر و عموزاده‌اش بودند.

پس از چندی شورای مزگت (مه مغ = بزرگواران = خردمندان) را تشکیل داده و پس از آن مزگت (مسجد) و مکان گردهمایی و نیایش پیوستگان شد که با آتش، محفل را نور و گرما میبخشیدند.

راهیابی به مزگت چهار شرط داشت:

- 1- خداوند مهربان و راستکار و خردمند را شناختن و نیایشگر او بودن.
- 2- راستکردار بودن.
- 3- اندیشمند بودن.
- 4- آرامش پسند بودن و خوب و خوش زیستن.

زرتشت پس از آنکه توانست گروه‌های مختلفی را سازمان بدهد، گسترش آیین مهر و راستی را در سراسر سرزمین آریا مد نظر قرار داده و بهترین راه را گفتگو با گشتاسب شاه شاهان دانست.

در آن دوران هر قبیله و شهری را شاهی بود و شاهنشاهی که شاه تمامی شاهان بود. در بحثها و گفتگوهای اندیشمندان و خردمندان‌ای که دربار گشتاسب میان زرتشت و دیگران جریان

یافت پادشاه برتری اندیشه وی را پذیرفته و او را مشاور عالی خود قرار داد.

زرتشت دینی نیافرید، زیرا که دین بمعنای عصیبت و عقیده ثابت است، بلکه گسترش دهنده آیینی است که مهر و راستی اساس و پایه آنست و بهمین خاطر است که تابه امروز نامی مشخص برای آیین زرتشت چون دیگر ادیان یهودی، مسیحی و اسلام رایج نشده است و او هرگز مدعی نقش رابط داشتن میان خدا و مردم نبوده و خویش را پیامبر نخواند، بلکه بجای وحی او از خرد نام برده است و بجای پیامبر، اندیشمند و خردمند!

وی پس از آنکه از حمایت گشتاسب برخوردار شد، سازمان مزکت خود را گسترش داده و آموزشگاههایی در سراسر سرزمین آریا بنا نهاد، این آموزشگاهها، پایه‌های اولیه و اصلی دانشگاهها گردید و شاگردان اولیه خود را که فرشوشتر-جاماست - مدیو ماه و ایدواستر نام داشتند را بعنوان پیامبران خردگرایی مامور تشکیل آموزشگاهها نمود و پرسش و پاسخ و بحث و گفت و شنود از اصلی ترین برنامه های رایج در آموزشگاهها بود.

سازماندهی آموزشگاههای زرتشت روز بروز رو به گسترش بود و زنان در کنار مردان نقش آموزگار و پیامبر را داشتند و چنانچه در فروردین یشت آمده است بیست و هفت زن در سازمان خردمندان زرتشت (در شورای رهبری و آموزش و پرورش) فعالیت داشته‌اند.

نیایش به درگاه اهورامزدا (خداوند دانا و توانا) را پنج بار در روز بجای می‌آورده‌اند که در ابتدای نیایشهای دسته جمعی موزیک نواخته میشده است و با جمله بنام خداوند بخشنده مهربان نیایشها (نمازها) آغاز میشده است.

طرح مسایل و اندیشه‌های تازه و نو نسبت به پیشرفت زمان، یکی از کارهای خردمندان راستکردار بوده است و در همین راستا بوده است که بعدها شعار نیکی در پندار، گفتار و کردار بعنوان سمبل اصلی و ریشه‌ای سازمان خدانشناسان خردمند زرتشت شناخته شده است.

در گاتهای تاکید بسیاری بر خودشناسی شده است و حتی وظیفه‌شناسی از خودشناسی آغاز میشود.

وظیفه انسانهای آگاه، مهرورزی، راستی و تلاش در جهت برگرفتن صفات خداوندی و اهورامزدايي بوده است.

انسانها به کافر و مومن تقسیم نمیشده‌اند بلکه اهورامزدا را خدایی بوده و اهریمن را صفاتی دیگر که آدمیان نسبت به کردار و صفاتشان یا خداگونه بوده اند و یا اهریمن صفت.

صفت خداوند در اوستا

در اندیشه زرتشت که تکیه اصلی و کلی و همیشگی به عقل و خرد بوده است، خداوند و یا اهورامزدا را صفاتی بوده است از این قرار:

خداوند جان و خرد، دانش، بینش، دانا، نیکو، توانا، آگاه، بی‌همتا، یکتا، آغازگر، پایانبخش، بخشاینده، بخشایشگر، مهربان، دادگستر و ...

و اهریمن که در برابر اهورامزدا و خداوند خردمند قرار داشته است را صفاتی بوده است از این قرار:

جبار = ستمگر - قهار - چیره‌گر و سخت چیره - معذب = شکنجه‌گر - مکار = نیرنگباز و ..

خیلی را گمان بر آنست که قدرت خدایی و اهریمنی دو نیرو و مبدا مستقل و جدا از هم هستند. بر همین اساس اندیشه دوگانگی و ثنویت نوعی از همین دید فلسفی در تاریخ بشر است.

هرچند مانویان و مزدکیان بیش از همه به باور داشتن دوگانگی و ثنویت مشهورند، اما ریشه‌های این تفکر و اندیشه را بعضی در آیین زرتشت جستجو می‌کنند.

زرتشت یکم که آفریننده سروده‌های اول اوستا - گاتها می‌باشد، باور به دوخدایی را رد کرده است هرچند گوهر هستی را دو دانسته است:

«در آغاز دو گوهر همزاد در اندیشه و گفتار و کردار نیک و بد پدیدار شدند. در این میان نیک اندیشان گوهر راستین را برگزیدند و بداندیشان گوهر دروغین را.» (گاتها)

آیین میترا که نخستین اندیشه و تفکر مهرپرستی بوده به مرور زمان تبدیل به خرافه و نیرنگ شد. بر همین اساس وقتی زرتشت یکم حرکت روشنگری خود را شروع کرد و شخصا در برابر دوگروه موضع گرفته و آن دو گروه را از آن اهریمن دانست:

1- دیوان- جمع دیو بود و دیو در فرهنگ کهن به معنی پروردگار بود که هنوز هم در بیشتر کشورهای اروپا از جمله فرانسه با Dieu دیو یاد میشود. زرتشت تمامی خداوندان پیش از خود را دیو و جمع آنان را دیوان خواند و به آنها اعلام جنگ داد و بازار دیو و خداوندی آنقدر شلوغ و پلوغ شده بود که دهها خدا از تفکر انسانها سردرآورده بودند، خدای بادهای، خدای خشکی، خدای آب، خدای مهر و دوستی، خدای خشم، خدای...

2- دروغ پرستان، اینان همان مردمانی بودند که پیرو خدایان اوهامی جادوگران و نیرنگبازان کشته و انواع آنان را پرسش مینمودند و به گفته‌ای متولیان تفکر دینی بودند که مردم را منحرف نموده و در جهل و خرافه نگاه میداشتند..

در گاتها آمده است:

«اینک روان من و چارپایان بارور برآند تا با دستهای برافراشته نیایش کنیم و از مزدا خواستار شویم:

چنان کند که از دروغپرستان و دیوان به شبانان و پارسایان آسیب و گزندی نرسد.»

در برابر دیو و دروغ که آفریننده بدی، زشتی و ناپاکی است خردمند بزرگ آریایی، خرد پاک، راستی و نیکی در پندار، گفتار و کردار را برای رامش و بخشش، شادی و آسایش مردم تبلیغ میکند.

«ای مزار، بیا منش نیک و بخشایش پایدار و راستی از گفتار خویش به زردشت ارزانی دار.»

«ای مزدا، چون من راستی و منش نیک را جاودان نگه خواهم داشت، تو نیز خرد خویش را به من بیاموز و به زبان خود بازگویی و مرا آگاه ساز که جهان نخستین چگونه بود،»
(گاتها)

چنانچه بوضوح ملاحظه میشود خردمند آریایی که در شش یا هفت هزار سال پیش پیام خردگرایی را پخش کرده است، هرگز از وحی و ارتباط روحانی داشتن با خدا و سخن گفتن با او و همنشین او بودن چیزی نگفته است و همواره بر دانش و خرد پاک تکیه داشته است.

استقلال توان اهریمن از اهورامزدا!

نکته دیگری را که زرتشت در گفتن آن صراحت داشته است، توان و قدرت مستقل اهورامزدا، از اهریمن میباشد. اهریمن که با صفات بد و زشت شناسایی میشود، عنصر و تفکر و پدیده‌ای جدا و بی ارتباط با اهورامزداست. اهورامزدا تمامی صفات و کارهایش، نیکی، راستی، مهربانی، بخشندگی و بردباری است که برای بشر هم بهزیستی، ترقی، شکیبایی، پیشرفت، بردباری، گستاخی و دلاوری.. را آرزو نموده و او را به بهترینها تشویق و ترغیب میکند و هرگز اهورامزدا آفریننده اهریمن نیست تا به او فرصت و امکان داده باشد برای گمراه کردن مردم و راونه نمودن آنان به جهنم!!

وبالعکس این اهریمن است که همواره در تلاش است تا انسان در فقر و جهل، بدبختی و بیچارگی، خشم و کینه، مکر و نیرنگ، عذاب و گمراهی و قساوت و... بسر برد!

خدای آریایی که نامش اهورا مزدا و یا مزدا و یا هردو و پروردگار و غیره میباشد، به فکر بازی با انسان نیست تا او را گمراه کند و در رنج و نادانی بیندازد و در پایان هم وی را در آتش خشم خود بسوزاند! و یا بخاطر ارتکاب جرم و گناه یک یا

چندنفر، شهری را ویران سازد و مردمانی را نابود کند و یا برای آزمودن کسی، هزار ویک چاه و چاله بکند و عذابهایی را فراهم آورد...

آزادی اندیشه در آئین اوستا

در آئین اوستا هیچ اجباری برای پذیرش اندیشه، کیش و آئین خاصی نیست و انسانها آزادند تا براساس اندیشه‌ها و داده‌های علمی خود هرکیش و آئینی را برگزینند یکی از گفتار اوستا که ترجمه آن عبری در قرآن آیه 18 سوره 39 نیز آمده است این است:

ای مردم بهترین سخنان را با هوشمندی بشنوید و با اندیشه روشن و ژرف و آینده نگری آنرا بررسی کنید و هر مرد و زن بهترین و نیکوترین راه برگزینید. (گاتاها)

نیایشهای اوستایی

نیایش به درگاه یزدان پاک و اهورامزداي بزرگ برای آسایش تن و روان و نیروگرفتن انسان کاری نیکو و ستوده است. هرچند در آئین زرتشت پنج گاه منظم برای نیایش در نظر گرفته شده است ولی در آئین بهی و آئین مهر و اوستا و بویژه در این هنگامه زیست بشر که سرپا اسیر زندگی ماشینی شده است انجام نیایشها در هنگامه‌های در نظرگرفته شده بازدارنده انسان است از تلاش روزمره، بدین رو در هرکجا و در هر هنگامه و هر شرایطی که بتوانیم نیایشهای اهورایی خود را بجای آوریم.

ما به خداوند باور داریم

نکته‌ای که شایان یادآوری است اینکه هرچند ما خردگرا و لائیک هستیم اما بوجود قدرت و نیرویی فراتر از انسان در هستی باور داریم این نیرو را هرچه میتوان نامید: خدا، یزدان، اهورامزدا، پروردگار و... بدین رو نیایش پروردگار نه برای پاداشت و دهش خداوند بلکه برای باور داشتن و پذیرفتن وجود معمار بزرگ هستی است چون خورشید که وقتی به انسان و زمین و

هستی حیات میدهد باید سپاسمندش بود و این سپاسگزاری در تقویت نیرو و اراده انسان اثر مثبت و آفریننده و پویایی میگذارد

...

برای آغاز نمودن هرکار و گام نهادن بر هر راهی سخن نخست اینست:

بنام خداوند بخشنده مهربان را بزبان می‌آوریم (قرآن همین را بعربی ترجمه نموده است و در ابتدای تمامی سوره‌ها آورده است و از سویی میتوان گفت که سه خدای، سه دین آدم را هم در همان جمله بسم الله الرحمن الرحیم آورده است. زیرا «الله» خدا و بت بزرگ اعراب بوده و «الرحمن» خدای یهودیان بود و «الرحیم» خدای مسیحیان...)

انجام هرکاری که برای آینده برنامه ریزی شده است را به «مهر یزدان، مهر اهورامزدا» واگذار میکنیم و هر هنگامه از زندگی، سپاس او را بجای می‌آوریم «سپاس یزدان پاک را - سپاس خداوند بزرگ را سپاس اهورامزدا را در برابر هر سختی و دشواری، توانمندی بی‌پایان او را بیاد می‌آوریم و از او با کوشش و تلاش خود یاری می‌جوییم.

«هیچ توان و نیرویی از نیرو و توان خداوند بزرگ برتر نیست.

اوست تنها یاور و همراه بینوایان و درماندگان و ناتوانان.

«از او یاری می‌جوییم و به او تکیه می‌کنم.»

«جز او نیرو و توانی در جهان نیست تا مرا به نیکی و پاکی رهنمون شود.»

«یاری از او میگیریم که همیشه بوده است، همیشه خواهد بود و ماندگار و جاودان است.»

«سپاس و نیایش او را شاید که مهربان و نیکوکار است و از تمامی آفریده‌های جهان انسان را برتر آفرید و به او نیروی سخن گفتن، اندیشیدن و خردورزی و هوشمندی ارزانی کرد و وی را شهریار دیگر آفریده‌ها قرار داد تا با بدیها و نادرستی‌ها و ناپاکی‌ها پیکار کند.»...

آسوده روزهای سالیانه در آئین اوستا

آسودن يك ماه پس از يكسال زحمت و تلاش، شیوه ای کهن و آریایی است.

در آئین کهن ایران علیرغم آسوده روزهایی که مربوط به جشنهای ماهیانه و آخرین روزهای هفته میشود است و سیزده روز جشن آغاز بهار، در هر سال یکماه نیز برای مرخصی و آسوده روزهای سالیانه در نظر گرفته شده است.

به روز خجسته سر مهر ماه

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

زمانه بی اندوه گشت از بدی

گرفتند هر کس، ره ایزدی

دل از داوریها برداختند

به آئین یکی جشن نو ساختند

نشستند فرزندگان شادکام

گرفتند هر یک ز یاقوت جام

پرستیدن مهرگان دین اوست

تن آسایی و خوردن آئین اوست

کنون یادگار است از ماه مهر

بکوش و به رنج ایچ منمائی چهر

منظور از تن آسایی و خوردن آئین اوست. مربوط به ماه مهر میگشته است زیر آکه این ماه، ماه مرخصی سالیانه ایرانیان بوده است. «تن آسایی» در زبان فردوسی همان راحت زیستن و بهروزی خواستن برای تمامی مردم در هر دوره و زمانه و هنگامه ایست بویژه در یکماه آسودگی (تعطیلی) سالیانه!

ساعت کار و آسایش در آئین اوستا

آنچه امروز در جهان متمدن رایج است که به ساعت کار روزانه و آسودگی آخر هفته مربوط میشود سرچشمه از آئین

کهن هفت هزار ساله اوستا گرفته است در گزیده (اندرز پوریوت کیشان) شبانه روز به سه بهره بخش گردیده است که در هر یک کار ی انجام میشود.

سه یك (يك سوم) روز و شب به هیرتستان (مدرسه، آموزشگاه، دانشگاه...) رفتن و خرد نیکان را پرسیدن، سه یك روز و شب آبادانی کردن، سه یك روز و شب خوردن و رامش و آسایش کردن.

در شاهنامه فرودسی نیز برای بخش نمودن شبانه روز به کارها و آسودگی‌ها آمده است:

چنین داد پاسخ که تا نیمروز

که بالا کشد هورگیتی فروز

نیاید کس آسودن از کارروز

کسی کش کشاورزی اورا ست بهر

دگر نیمه را، خواب و آسایش است

وگر خوردن و کام و آسایش است.

ایران کهن، فرمانده نظم جهانی

نظم نوین جهانی از هنگامه ریاست جمهوری جرج بوش در دوران ما مطرح شد و پیش از آن سالیان سال است که سازمان ملل متحد شکل گرفته است این دو اندیشه.

1- سازمان ملل متحد

2- نظم جهانی در هزاران سال پیش با آئین اوستا، در

ایران پدید آمده بود و ایران مرکز نظم جهانی بود و جدا از

اینکه بر 127 کشور بحالت فدرالی حکم میراند، یک مرکزیت و فرماندهی کل در رابطه با اتحاد و همبستگی ملتها داشت.

بر دیواره‌های تخت جمشید در تصویری که بیانگر جشن نوروز

میباشد نمایندگان سراسر جهان با جامه‌های ویژه خود به‌مراه هدایا و

پیشکشهایی به دربار شاه ایران بارعام می‌یافته‌اند نام کشورهایی که در

این بار عام‌ها شرکت می‌نموده اند و بر سنگ نوشته تخت‌جمشید نقش

بسته است از این قرار است: پارسی، مادی، خوزی، پارتی، هراتی، بلخی، سعدی، خوارزمی، سیستانی، بلوچ، پشتون، نت گوش، گنداری، هندی، سکائی هوم خوار، سکائی تیز خود، بابلی، آشوری، عرب، مصری، ارمنی، کپدوک، ساردی، یونانی، سکائی آن سوی دریا، مقدون، یونانی، سپردار، پوتی، حبشی، مکه، کاری. آری حدود 33 کشور و ملت جهان، در هزاران سال پیش ایران و اوستا را بعنوان فرمانده و پیشوا و رهبر جهان آن دوران پذیرفته بودند و تحت یک رهبری اتحادیه ملتها و بگفته ای سازمان ملل متحد نظم جهان ی را پدید آورده بودند در شاهنامه فردوسی نیز در جایگاههای فراوانی این پذیرش رهبری آریایی اوستا نقل شده است:

ز روم و ز هند آنکه استاد بود
و از استاد خویشش سخن یاد بود
از ایران از کشور نیمروز
همه کاردانان گیتی فروز
همه گرد کرد اندر آن شارسان
که هم شارسان بود و هم کارسان
از آن هر یکی را یکی خانه ساخت
همه شارسان جای بیگانه ساخت

همزمان با ساختن شارسان، دانشگاه بزرگ آموزش زبانهای جهان را نیز در ایران ساختند:

به ایران، زبانها بیاموختند
روان را به دانش بر افروختند
ز بازرگانان هر مرز و بوم
ز ترک و ز چین و ز هند و ز روم
هر آن کس که از دانش آگاه بود
هر آن کس که از دانش آگاه بود
ز گویندگان بر در شاه بود

بکار بردن واژه نگار جهاندار برای پادشاهان ایران گواه دیگری است از پذیرش رهبری اوستا در جهان آروز میباشد.

نه این بود رسم نیاکان تو

گزیده «جهاندار» پاکان تو

و یا:

یکی تخت پرمایه کرده به پای
نشست بر او بر «جهان کدخدای»

و یا:

سرنامه بود از نخست آفرین
ز دادار بر «شهریار زمین»

چون هر از چندی پادشاه نیز توسط نخبگان میهن گزیده می‌شده است، گزیدن ایران کهن بعنوان «رئیس سازمان ملل» و «رئیس نظم جهانی» گزینشی آزاد و بدون اعمال زور بوده است. چنانچه خود واژه پادشاه نیز (پاتی تی خش تر) به معنای پاسدار و نگهبان کشور است و این نگهبانی و پاسداری، بارها و بارها توسط خود مردم و خردمندان گزیده شده ست و بکار بردن واژه پادشاه (پاسدار شهر و کشور) از واژه رئیس جمهور که ترکیبی از دو کلمه غیر ایرانی است بهتر است. شاهنشاه نیز به فرماندهی کل نظم جهانی گفته‌اند. زیرا که هرکشوری را پادشاهی بوده است و پادشاه پادشاه را شاه شاهان (شاهنشاه) می‌گفته‌اند. پذیرش این پادشاهی و شاهنشاهی (پاسدار جهان = کدخدای جهان) بگونه مردمی و آزادانه صورت می‌گرفته است.

در آئین اوستا، زن همسر خود را برمیگزیند

در هزاره‌های پیش از تمدن ایران، سالاری قبائل و روستاها با زنان بوده است و برخلاف تفکر بیابانگردان و صحرائشینان که تفکری ضد زن داشته‌اند، در میان آریاییان، زنان از بالا و والاترین جایگاه برخوردار بوده‌اند. برای گزینش همسر، زن نه تنها حق انتخاب داشته است، که پیش از مرد به خواستگاری و مرد خواستن می‌رفته است.

زرتشت به دختر خود می‌گوید:

دختر میبایست همسر خود را با خردمندی و پژوهش برگزیند.
«گاتاها»

در شاهنامه فردوسی نیز بارها به این مورد اشاره شده است
که زن شوهر خود را برگزیده است:

رودابه زال را برمی‌گزیند

آنگونه که فردوسی سروده است، رودابه عاشق زال میشود
و گروهی را برای پژوهش به سرزمین ایران میفرستد تا از خلق
و خوی زال برایش آگاهی آورند و پس از اینکه آگاهی‌های کامل
می‌یابد پیکه‌هایی میان آن دو در رفت و آمد قرار می‌گیرند تا مادر
رودابه از جریان آگاه می‌شود و رودابه با گستاخی به مادر خود
می‌گوید که او شیفته مهر زال گشته است.

نخواهم بدن زنده بی روی او

جهانم نیرزد به یک موی او

بدان که مرا دید و با من نشست

به پیمان گرفتم دو دستش بدست

رستم نیز که قهرمان بزرگ تاریخ است و یکی از پایه‌های مهم
شاهنامه فردوسی، از سوی همسرش انتخاب میشود. یعنی این
تهمینه است که رستم را انتخاب می‌کند بسوی او می‌آید و با وی
پیوند زناشویی می‌بندد.

(تهمینه) سخن گفته آمد نهفته براز

در خوابگاه (رستم) کردند باز

یکی بنده شمعی معنبر بدست

خرامان بیامد به بالین مست

پس بنده اندر یکی ماهروی

چو خورشیدتابان پراز رنگ وبوی

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

ببالا به کردار سرو بلند

ازو رستم شیردل خیره ماند
 برو بر جهان آفرین را بخواند
 بپرسید ازو گفت و نام تو چیست
 چه جویی شب تیره؟ نام تو چیست؟
 چنین پاسخ داد که تهمینه ام
 تو گویی دل از غم بدو نیمه ام
 یکی دخت شاه سمنگان منم
 ز پشت هژیر و پلنگان منم
 بگیتی به شاهان مرا جفت نیست
 چو من زیر چرخ کیودانه کیست
 ز پرده برون کس ندیده مرا
 نه هرگز کس آوا شنیده مرا
 بگردار افسانه از هرکسی
 شنیدم همی داستانت بسی
 که از دیو شیر و پلنگ و نهنگ
 نترس و هستی چنین تیز چنگ
 بجستم همی گفت و یال و برت
 بدین شهر کرد ایزد آبشخورت
 ترا ام کنون گر بخواهی مرا
 نبیند همی مرغ و ماهی مرا
 و دیگر که از تو مگر کردگار
 نشانند یکی کودکم در کنار
 مگر چون تو باشد به مردی و زور
 سپهرش دهد بهره کیوان و هور
 چو رستم بدانسان پریچهره دید
 زهر دانشی نزد او بهره دید

برخویش خواندش چو سرو روان
 بیامد خرامان بر پی—+هلوان
 خبر چون به شاه سمنگان رسید
 از آن شادمانی دلش پردمید
 ز پیوند رستم دلش شاد گشت
 بسان یکی سرو آزاد گشت
 به آن پهلوان داد آن دخت خویش
 بدانسان که بود است آئین و کیش

نمونه دیگر به بیژن و منیژه مربوط میشود که منیژه بیژن را
 برای همسری برمیگزیند و او را بیهوش کرده به رختخواب خود
 میبرد و با او ازدواج می‌کند:

چو هنگام رفتن فراز آمدش
 بدیدار بیژن نیاز آمدش
 منیژه چون بیژن دژم روی ماند
 پرستندگان را برخویش خواند
 بفرمود تا داروی هوش بر
 پرستنده آمیخت بانوش بر
 بدادند چون خورد شد مرد مست
 ابي خویشتن سرش بنهاد پست
 چون بیدار شد بیژن و هوش یافت
 نگار سمنبر در آغوش یافت.
 به پیچید برخویشتن بیژنا
 بیزدان پناهد ز اهریمننا

منیژه به بیژن می‌گوید:
 بخور می‌مخور هیچ اندوه و غم

که از غم فزونی نیاید نه کم

اگر شاه یابد ز کارت خبر

کنم جان شیرین به پیشت سپر

نهادند هر دو بخوردن سرا

که همدار به پیش و هم منبرا

(در شاهنامه و افسانه های کهن آریایی نمونه‌هایی بسیار دیگری وجود دارد که همواره زن پیشگام بوده است برای گزینش همسر)

مادر سیاوش نیز خود شوهر خود را برمگزیند. فردوسی بزرگ در این مورد میسراید که مادر سیاوش به کاووس میگوید:

بگفتا که از نام خاتونیم

ز سوی پدر پآفرید و نیم

زدخت سپهدارگر سیوزم

بدانسو کشد رشته و پرورم

...

چنین داد پاسخ چو دیدم ترا

ز گردنکشان برگزیدم ترا

پزشکی در اوستا

از دیگر ویژگی‌های زرتشت، حرفه پزشکی است که در اوستا به سه دسته تقسیم شده است.

در فروردین یشت نظام پزشکی به سه بخش دسته بندی شده است.

1- کارو پزشکی: پزشك براي کارگاهها و کارخانه ها پزشك کار

- 2- دارو پزشکی: در آن دوران پزشکی معالجه و داروخانه دار یکی بوده است. بدین جهت به نوع پزشکی که دارو را نیز میداده است، داروپزشکی میگفته اند.
- 3- روان پزشکی: پزشک روان! روان پزشک!
- و در اردیبهشت یشت، پزشکی به پنج بخش تقسیم شده است:
- 1- اشو بییشه زو = پزشک بهداشت و پاکسازی
 - 2- دایو بنیشه زو = پزشک قانونی
 - 3- کره تو بنیشه زو = جراح و شکسته بند
 - 4- آرور رو بنیشه زو = پزشک داخلی و بیماریهای عفونی
 - 5- منتره بنیشه زو = پزشکی که با کلام درمان میکند (روان پزشک)
- در سروده‌ای دیگر، در گاتها، پایه و اصول مبارزاتی و آرمانی خردمند آریایی چگونه ای زیبا بیان شده است:
- «خشم و ستم سنگدلی و زور مرا بستوه آورد! آفریدگارا! مرا جز تو نگاهبان دیگری نیست، اینک بهروزی و شادکامی برزیگران را به من ارزانی دارد!»
- زرتشت هرچند تمامی خدایان پیش از اهورامزداي خود را با عنوان دیو و دیوان نفی میکند. اما به زبانی دیگر آنها را در اندیشه و آئین خودجای میدهد، یعنی قدرت برتر خدایی آنان را گرفته اما آنان را با عنوان فرشتگان (امشاسپندان) و یاهم ایزدان در سروده های خود جای میدهد که البته امشاسپندان از درجه و اعتبار والاتری نسبت به ایزدان برخوردارند.
- فرشتگان- امشاسپندان که شش تن میباشند عبارتند از:
- 1- بهمن: نماینده اندیشه نیک و خرد و دانایی اهورامزدا و آموزش دهنده گفتار نیک به انسان است.
 - 2- اردیبهشت: نماینده راستی، پاکي و نگهدار آتش بر روی زمین است.

-
- 3- شهریور: نماینده شهریار و توانایی و پاسدار فلزها و فریادرس تهیدستان و بینوایان می باشند.
- 4- اسپند (سپندارمذ): نماینده دوستداری، فروتنی، بردباری، پارسایی و نگهبان زمین و خرمی و آبادی است.
- 5- خرداد: نماینده برتری، رسایی، برازندگی و نگهبان آب میباشد.
- 6- امرداد: نماینده جاودانگی و بيمرگي و دوام و پاسدار گیاه و سبزي است.
- تعداد فرشتگان درجه دوم که آنان را ایزد میخوانند بسیار است که ما در اینجا فقط چند تن از آنانرا معرفی میکنیم:
- 1- آذر: نگهبان آتش و نور.
 - 2- اسی: فرشته‌ای که نگهبان توانگری و پاداش میباشد.
 - 3- رشن: ایزدی که همکار مهر میباشد و در نبردها او را در کنار سروش یاری میکند!
 - 4- آناهیتا: این نام از سه صفت (رود)، (نیرومند)، (پاک) و یا (آب توانمند پاک) تشکیل شده است که در پارسی (ناهید) و (ستاره زهره) را هم گویند. این فرشته که بصورت دختری زیبا و بلند قامت توصیف شده است نگهبان آب میباشد.
- (شایان یادآوری است که بخاطر با اهمیت بودن آب، فرشتگان بسیاری، بعنوان نگهبان آن برگزیده شده اند.)
- 5- تیر: فرشته و ایزدی است که نگهبان باران است.
 - 6- آبان: این فرشته نیز نگهبان آب است.
 - 7- سروش: فرشته و ایزد فرمانبري و شنوایی و پاسبانی آفریدگان نیک و همکار مهر است.
 - 8- نیو سنگ: که نام نرسی هم از آن استخراج شده است، ایزد همراه و هم‌رزم سروش می باشد برای پاسداری نیکی و شنوایی و نبرد با نیرنگ بازی و بدکنشی.

(شایان یادآوری است که بسیاری (سروش و نریوسنگ) را فرشته رابط میان اهورامزدا و زرتشت دانسته‌اند، اما چنانچه بارها یادآوری شد، در آیین مهر و راستی فرشته رابط (جبرائیل) وجود ندارد و چنانچه از گاتها و یشت‌های اوستا هم استنباط میشود، این دو فرشته نقش رابط و واسطه‌گری نداشته‌اند. (نامه مینوی آیین زرتشت: جلیل دوستخواه)

در سرود 52 یشتها آمده است:

« اگر مرد نیرنگ باز بدکنشی پیش آید، مهردادنده دشتهای فراخ با گامهای تند، گردونه تندرو خویش را شتابان سازد و (سروش) پاک و توانا (نریوسنگ) چست و چالاک نیز همگام وی شوند. مهر، آن مرد نیرنگ باز را خواه درگیر و دار پیکاری بزرگ و خواه در نبردی تن به تن از پای درآورد و بکشد.»

نمونه‌های بسیار دیگری در اوستا موجود است که سروش به عنوان یک همکار و هم‌رزم (مهر) که پایاپای رشن و نریوسنگ و دیگر ایزدان برای پاک‌ی و نیکی و برعلیه نیرنگ و فریب، مبارزه میکند.

و اما (مهر) برترین فرشته و ایزدی است که با اهورامزدا فاصله چندانی ندارد! و تمامی دشتهای فراخ از آن اوست! مهر و میترا چون سالها پیش از زرتشت برترین خداوند آریاییان بوده است. در آیین نوین هم جایگاهی بالا و والا و بزرگ را بخود اختصاص داده است!

جشنهای ایرانی، آریایی!

از هزاران سال پیش نیاکان پرفرهنگ و خردمند ما تا توانسته‌اند به انگیزه‌های مختلف برای ما روز شادی و جشن و مهرورزی آفریده‌اند!

آغاز هرماه و هرفصل و حتی هرروز سال را نامی نهاده‌اند و برپایه آن نام جشنی را پی‌ریزی کرده‌اند، تا پیش از تازش تازیان ما را آیین‌های و جشن‌هایی دینی و ملی بود.

آیین‌های اوستایی فراتر از دوازده بود از جمله آنها:

«**آئین سدره پوشی**» و آن هنگامی بود که فرزند به سن بلوغ می‌رسید و زندگی نوین خود را آغاز می‌کرد. پیراهنی گشاد بی یقه با آستینهای کوتاه دارای دوکیسه به او می‌پوشاندند و کشتی بر او می‌بستند! سدره و کشتی اصلی ترین سندی بود که فرزند را وارد جهان اوستایی و آئین اهورایی آن میکرد.

- «**آئین پیوند**» همان آئین زناشویی است که آئین پیوکانی نیز بدان می‌گویند.

- «**آئین بدرود با جانسپردگان**» این آئین در هنگام درگذشت کسی برگزار میشود که با باور اوستایی به جاودانگی روان و آزادی آن از تن فرسوده و ناپوده شونده بود و درگذشت اوراجشن می‌گیرند و برای شادی روان از دست رفتگان لباس سپید می‌پوشند، موزیک می‌نوازند، شراب می‌نوشند و دست افشانی می‌کنند.

جشن های اوستایی

هرروز و هر ماه نامی داشته است و هرنام را جشنی، نامهای سی روز ماه عبارتند از:

اورمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمزد، خرداد، امرداد، دی، آذر، آبان، تیر ماه، تیر، گوش، مهر، سروش، گیتی، رشن، فروردین. وره رام. رام، باد، دین، ارد، اشتاد، آسمان، زامیاد، ماتره، سپند و آتارام.

و نام دوازده ماه سال را همه میدانیم. فروردین، اردیبهشت خرداد... پنج روز آخر سال هم نامهای ویژه‌ای دارند که این پنج روز هم روز جشن و شادی بوده است: آهونود، اشتود، سپند، هوشرو هستواشت و روز کیسه را نیز با نام رزوافزوده = خداداد، بهیزک = اورداد میخوانند.

- جشنهای اوستایی متکی به سه عنصر، تاریخ بعلاوه نجوم و طبیعت می‌باشد که نوعی دیگر از جشنهای اوستایی به طبیعت و کشتزار مربوط میشود با نام گاه انبارها.

- نخستین گاه انبار « میدیوزم » نام دارد که در نیمه بهار و هنگام برداشت خرمن و درو کردن جو و گندم برگزار میشود.
- دومین گاه انبار « میدیو، سهم » نام دارد که در نیمه تابستان و هنگام کاشت حبوباتی چون برنج و ارزن برگزار میشود.
- سومین گاه انبار « پیتی، سهم » نام دارد که در شهریور ماه و هنگام برداشت محصولات تابستانی و علوفه برگزار میشود.
- چهارمین گاه انبار به نام « ایثرم » می باشد که در مهر ماه و در هنگام کشت محصول تابستانی برگزار میشود.
- پنجمین گاه انبار « میدیارم » نام دارد که در دیماه جشن گرفته میشود و جنبش آسودگی و استراحت و آرامش کشاورزی است.
- ششمین گاه انبار همسپتدم نام دارد که در اسفند ماه جشن گرفته میشود و آن هنگامی است که کشاورزان چگونگی کار در سال آینده را برنامه ریزی می کنند..

جشنهای ماهانه

در هر ماه که نام روز و ماه یکی میشود آن روز را جشن میگیرند مثلاً در نوزدهم فروردین ماه جشن فروردینگان دوم یا سوم اردیبهشت، جشن اردیبهشتگان.. که در میان جشنهای ماهانه « جشن مهرگان » با اهمیت ترین جشنهای سال است که از 10 مهر تا 16 مهر ماه را بر اساس آئین اوستا جشن میگیرند. جشن مهرگان روزگاران به بزرگی و شکوه نوروز برگزار میشود است. بگونه ای که جهان غرب واژه مهرگان را از زبان پارسی به عاریت گرفته است و هرگاه میخواهد از جشن ویافستیوال بزرگی سخن گوید، آنرا مهرجان (مهرگان) می نامد! چون در زبان عرب گاف وجود ندارد جیم جای آن را گرفته است.

جشن سده

سد شب و روز که به بهار مانده باشد را ایرانیان بعنوان جشن سده جشن میگیرند. جشن سده جشن پیدایش آتش است که این جشن نیز به کهنگی مهرگان و نوروز است. در آیین اوستا، این جشن سپاسگزاری از نور، آتش و انرژی خورشید است.

جشن یلدا

جشن یلدا خود افسانه بزرگی دارد. شب نخست زمستان و درازترین شب سال می باشد که از فردای آن روزها بلندتر از پیش میشود. یلدا که همان تولد و میلاد و زایش است. جشن مهر و میترا بوده است که این جشن در اسلام با عنوان « لیله القدر» و در مسیحیت با عنوان «کریسمس» و جشن زایش عیسی ماندگار شده است.

پیش از آنکه غرب مسیحیت را بپذیرد، آیین میترا و اوستا همه جا را گرفته بود پس از رسمیت یافتن آیین عیسی در اروپا برنامه‌سازان مسیحیت آیین‌ها و جشنهای اوستایی را گرفته و به آنها رنگ و بوی مسیحی دادند. چون «سیزده بدر» با عنوان عید پاک و ..

- شب قدر را نیز تاکنون کمتر کسی توانسته است بطور عقلانی شرح بدند. اما چنانچه از علم نجوم و ستاره شناسی برمیآید « لیله القدر» همان شب یلدا است که برابر است با 22 دسامبر و آن شبی است که خورشید در حرکت ظاهری خود از شمال استوای زمین بجانب جنوب آن از نقطه‌ای از نقاط تقاطع دایره البروج می‌گذرد که آن را اعتدال زمستانی می‌گویند. در این شب تقریباً شبانه روز در تمام نقاط جهان با هم برابرند. برخی 22 دسامبر را 23 سپتامبر دانسته اند که این اشتباه از نامگذاری غلط ماههای میلادی می‌آید...

- در هنگامه پیدایش اسلام که پیامبر اسلام از تقویم ثابت رومی استفاده میکرد 21 رمضان با 22 دسامبر برابر میشد...

جشن چهارشنبه سوری

آخرین چهارشنبه هر سال که در آئین اوستا «تیرشید» نامیده میشود شب سوزاندن کینه‌ها، نامهربانی‌ها، دشمنی‌ها و حسادت‌ها در آتش است. شب گشودن بخت جوانان است، شب سبزی دل و گل گونه‌ای زندگی و حیات انسان است.

جشن سیزده بدر جشن سپاس از طبیعت است. در سیزدهمین روز سال نو باورمندان به اوستا به کوه و دشت و دمن و سبزه‌زارها می‌روند تا خرمی و شادابی هستی و بهار را جشن بگیرند و سپاسگزار مهر و اهورامزدا باشند و «باب» جشن نوروز را در صحرا و دشت و دمن می‌بندند تا سال دیگر آن را بکشایند با دست‌های پر و دل‌های شاد و پرمهر.

و اما جشن نوروز!

بزرگترین جشن اوستایی و کهن‌ترین و زیباترین جشنی که بشریت آن را شناخته است، جشنی که با رویش و زایش طبیعت آغاز میشود!

از نظر نجومی نوروز همزمان است با اعتدال بهاری یعنی آنجا که خورشید روی مدار استوا قرار می‌گیرد و روز و شب برابر میشود. روزی که زندگی تازه و سرسبز و نو و هستی آغاز میشود.

جشن نوروز به استواری دماوند و تابش خورشید و عظمت هستی از روزگاران کهن در برابر تازشها و ناملایمات بسیاری پایداری نموده است و هویت فرهنگی ما را پاس داشته است. نوروز نه تسلیم اسکندر شد و نه از شمشیر تازیان ترسید. نوروز نه از شورش مغولان رنگ باخت و نه از ترس تورانیان گریخت. نوروز دلیر و بلند قامت و سربلند، هزاران هزار سال است که به استواری طبیعت ایستاده است تا پیام آور شادی و سرسبزی و خرمی طبیعت را برای ما با آهنگ دل‌انگیز بهاری بنوازد...

- هر از چندی ماههای رقصان و ناپایدار و دونده قمری که حساب و قرار درستی ندارند با جشنهای بزرگ ما

بویژه نوروز بر خورد میکنند و ایرانی میماند تا در محرم و رضای که با نوروز یکی شده است چه کند؟ او همواره به خرد و ریشه خود مراجعه کرده است و بهترین راه را برگزیده است.

- اولاً در هنگام پیدایش اسلام، پیامبر اسلام از تقویم رومی استفاده میکرد. یعنی ماههای سال رقصان نبودند و در چهار فصل سرگردان نمی‌دویدند که یکسال رمضان و یا محرم در تابستان باشد سالی در زمستان در پائیز و سالی در بهار، پس در آن روزگاران ماههای صحرائشینان از هنگام قصی بن کلاب جد پنجم پیامبر اسلام ثابت بود، حالا پس از قرن‌ها این ماهها رقصان شده‌اند و از سویی وارد فرهنگهایی شده‌اند که هزاران هزار سال تمدن و فرهنگ داشته‌اند و این ملتها هرگز روز عزا و گریه و زاری در تاریخ خود نداشته‌اند. ایرانیان، مصریان، بابلیان، آشوریان که سرزمینهای متمدن آن زمان بوده‌اند مورد هجوم صحراگردانی قرار گرفته‌اند و همه بود و نبود تاریخی‌شان را از دست داده‌اند. درست مثل اینکه «بن لادن» میتوانست از خاک افغانستان به تمامی تمدنهای آمریکا و فرانسه و ژاپن حمله کند و بنام «خداوند خودش» همه این تمدنها را ویران سازد و کراواتها را باز کرده و دو و نیم متر ریش به مردان بدهد و زنان را به زیر چادر ببرد. تازش 14 قرن پیش صحراگردان نیز دقیقاً همینطور بود. فقط در آن موقع ایران و مصر و بابل و ... موشک جنگده و اف 16 و لیزر و غیره نداشتند تا در برابر «بن لادن» آن دوران مقاومت کنند و یا بتوانند منطقه‌ای را مثل افغانستان با خاک یکسان کنند. اگر آن موقع هم نوع پیشرفت تکنولوژی نظام کشورهای متمدن مثل امروز بود، حال و روز جهان بگونه‌ای دیگر بود.

- باری در آن دوران که خلفای پیامبر اسلام دانش نجومی و جهانی نداشتند ماه‌ها را بر اساس ماه، دونه و رقصان برگزیدند و این بلای کنونی به جهان اسلام نازل شد. حالا مشکل ما فقط بر خورد ماههای عزا با جشنهایمان می باشد آنهم هرده سال یا بیست سال، اما خود عربها اصلاً

قادر به استفاده از تاریخ قمری خودشان نیستند و تمامی کشورهای اسلامی بغیر از ایران و افغانستان، از تاریخ میلادی بعنوان تاریخ رسمی کشورشان استفاده می‌کنند. حتی عربستان سعودی، کشوری که پایگاه اصلی اسلام است از تاریخ 2002 میلاد مسیح استفاده می‌کند. زیر استفاده از تاریخ 1422 هجری قمری برای هرکشور اسلامی غیرممکن است. زیرا بعلت کم بودن چند روز در سال در این تقویم، و عدم دانش و برنامه‌ریزی منجمین و ستاره شناسان این کشورها برای حل این مشکل، ماهها در سال و فصلها ثابت نیستند و همیشه در حال رقصیدن هستند. این مشکل و بدبختی را حتی سرخپوستان آمریکا و بومیان استرالیا و یا قبایل آفریقایی هم ندارند. زیرا همه آنها از تقویم ثابتی بر اساس سال خورشیدی استفاده می‌کنند و آنهم از هزاران سال پیش تا به امروز.

- باری ما به چگونگی پدید آمدن روزهای عزا در تشییع کاری نداریم اما میدانیم که در اوستا و آیین که ما حتی برای مردگان هم جشن می‌گرفتند چه برسد برای شهادت امام حسین که همیشه در طول تاریخ شهادت ایشان را تبریک می‌گفته‌اند و به تبعیت از این مسئله در هنگامه هشت سال جنگ با عراق هرگاه کسی در جنگ کشته میشد برایش حمله می‌بستند، شیرینی پخش میکردند و تبریک و تهنیت میگفتند که چون امام حسین شهید شده است. پس با همه اینها هر سال که نوروز ما با محرم برخورد کند به هزار و یک دلیلی که قسمتی از آنان را برشمردیم، این حق مسلم ملت ایران است که نوروزش را جشن بگیرد. سیزده بدرش را جشن بگیرد. زیرا از هر دردی که بخواهیم وارد شویم حق با نوروز است. و نوروز پیروز است. خصوصا اینکه تمامی کشورهای اسلامی محرم را بعنوان نخستین ماه سال نو هجری قمری جشن می‌گیرند تا سوعا و عاشورا از زمان جاهلیت تا به امروز بعنوان نهمین و دهمین روز از سال نو را همه عربها جشن می‌گیرند. حالا نمیدانم چرا ما که از فرهنگ و تمدن دیگری هستیم باید در آن هنگامه‌ها عزاداری کنیم و به سر و روی هم بزنیم بویژه اینکه اگر آن ایام با

نوروز کهن ما پرخورد کند. نوروزی که پیش از اینکه ما با محرم و صفر آشنا شویم، او آشنای ما بوده است، و محرمی که در زمان خود امام حسین در تابستان بوده است، چرا ما در بهار آن را ثبت کنیم. همه عالم و آدم میدانند و در روضه‌خوانی‌های روحانیون شنیده و می‌شنویم که هوا چقدر گرم بود حرارت و تابش خورشید همه را تشنه کرده بود دهان‌ها را خشک کرده بود و همه تشنه یک جرعه آب بودند. ابوالفضل برای آوردن آب رفت اما دانی او آقای شمر نه تنها به او آب نداد که دستور داد دستان خواهرزاده‌اش را قطع کنند. او مشک آب را به دهن گرفت تا برای لب تشنگان بیاورد. خب همه این اتفاقات در تابستان افتاده است چرا ما در بهار بخواهیم از آن یاد کنیم. از سویی کسی که با حماسه خودکاهای بهشت را با حوریان و غلمان از آن خود کرده است، پیروز و شادمان شده است. چرا ما برایش عزاداری کنیم. ما در طول تاریخ برای سیاوشان خود گریه نکرده‌ایم! ما در سوگ رستم‌ها و اسفندیارها و سهراب‌های خود اشک نریخته‌ایم. حالا چرا برای جنگجویان خلافت صحرائشینان نوروزمان را ارزان بفروشیم. بویژه آنکه فرهنگ کهن ما به ما میگوید که در هر شرایطی جز به جشن و شادی نکوشیم. حتی هنگام درگذشت مهربان یارانمان ما جشن ویژه ای داریم، چرا جشن را و شادی را به عزا و گریه بفروشیم.

- مهربان یار بیایید نوروزمان را ارزان نفروشیم و آنرا با شکوه هرچه تمامتر جشن بگیریم.

تمدن هفت هزارساله اوستایی

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم به رای و عقل خود اندیشه کن
از محقق تا مقلد قرنهاست
کاین چو داد است و آن دیگر صداست

مولوي

تمدن که از ریشه مدن میآید در لغت به معانی زیر آمده است:

شهر نشین شدن- همکاری اجتماعی مردم با یکدیگر در امور زندگی و فراهم ساختن اسباب ترقی و آسایش یکدیگر- خوبی شهر گرفتن و به اخلاق مردم شهر آشنا شدن- زندگی اجتماعی- گروه نگری در زندگی- زندگی گروهی و شهری بر اساس همبستگی و برنامه‌ریزی- زندگی شهری و گروهی بر اساس اندیشه و خرد، جامعه خردگرا و عقلانی. یعنی آغاز يك زندگی شهری آغاز شکل‌گیری مدینه (شهر - بلد - Cite) نامیده میشود که حکومت‌های استانی و کشوری در پی آن می‌آیند.

برای شناخت باستانی‌ترین تاریخ تمدن بشری باید دانست که نخستین انسان کی و در کجا پدید آمده است. با در نظر داشتن اینکه تمدن همبودی، دهکده‌ای، شهری، استانی و کشوری مرحله‌ای بوده است که انسان را از آغاز ماهیگیری، استفاده از میوه و گیاه به اهلی کردن دام و زندگی اسکان یافته و به کشاورزی کشانده است و این مراحل دهها هزار سال طول کشیده است تا به تمدن و شهر نشینی رسیده است.

هر زندگی شهری و تمدنی نشانه‌های بسیاری دارد که نخستین آن اندیشه‌های واحد و مشترکی است که بر اساس همان اندیشه‌ها، قوانین و مقرراتی را برای تمدنها از سویی شهر سازی و شهروندی است و از سویی دیگر آیین‌سازی و قانونمند نمودن هستی و شیوه زندگی اجتماعی، یعنی با طرح فلسفه‌ای از وجود هستی، باورهای مشترکی پدید می‌آید که سیاستمداران بر اساس آن باورها مدیریت و اداره جوامع را بدست میگیرند.

برای معرفی کردن هر تمدنی میبایست در دو میدان پژوهش کنیم.

1- میدان اندیشه‌ای تمدن که شامل آیینها، اندیشه‌ها، باورها، دیدگاهها و فلسفه‌هایی از جامعه، جهان و انسان است.

2- میدان مادی و اثری تمدن که شامل بازتابهای فیزیکی و آثار بزرگ ساخته شده بدست انسان متمدن است: بناسازی، شهرسازی، کاخ، معبد، ابزار، ظروفسازی و...

چنانچه پژوهشها نشان میدهد انسان ایرانی در این دو میدان تمدن بشری نقش پیشگام و باستانی را داشته است. «اسناد و مدارک کتبی و نیز شواهد باستانشناسی بسیاری نشان میدهد که لااقل از نیمه اول هزاره سوم تا نیمه دوم هزاره اول پیش از میلاد (تا زمان تشکیل دولت سراسری هخامنشی) چندین شهر، دولت، دولتهای منطقه‌ای و سپس یک دولت سراسری در بخش غربی سرزمین ایران پدید آمده است که عمده ترین آنها به ترتیب تاریخ تشکیل عبارتند از دولت ایلام، دولت ماد و دولت هخامنشی.»

یعنی نخستین دولت مقتدر ایرانی تقریباً پنج هزار سال پیش از میلاد پدید آمده است. اما پیش از پیدایش این دولت بزرگ و فراگیر، شهرهایی متمدن و شهروندانی با فرهنگ، از هزاران سال پیش شکل گرفته بودند که آن شکل‌گیریهایی کوچک سبب پدید آمدن دولتهای بزرگ گردیده است.

«کاوشهایی که بویژه طی نیم قرن اخیر در فلات ایران و در مناطق مجاور آن از جمله در بین النهرین، آسیای میانه و افغانستان انجام شده است نه تنها اطلاعات پرارزشی را از دوران نخستین سکونت انسان در سرزمین ایران و کشورهای مجاور آن در دسترس محققان قرار داده، بلکه وجود تمدنهای درخشانی را از هزاره پنجم پیش از میلاد تا زمانیکه دوران تاریخی نامیده شده آشکار ساخته است.»

شایان یادآوریم که «کهن‌ترین آثاری که تاکنون از انسان ساکن در حدود جغرافیایی ایران بدست آمده عبارت از ابزارهای سنگی و سه اسکلتی است که در یکی از غارهای مازندران غار هوتو نزدیک تریحان مجاور بهشدر در سال 1330 کشف گردیده است. سه اسکلت مزبور که در چهارمین لایه مربوط به عهد یخبندان زمین، همراه با ادوات و ابزاری که از دوران سنگ کهن (پال الیتیک Pale Olitique) پیدا شده آثار انسانهایی است

که تخمیناً در هفتاد تا هشتاد هزار سال پیش از میلاد در این منطقه از کشور میزیسته اند.»

یعنی هر چند همبودی انسان ایرانی در غارها سابقه‌ای هفتاد تا هشتاد هزار ساله دارد، اما اندیشه و دانش مشترک و دولت و حکومت واحد تشکیل دادن در خطه بزرگی از ایران، فراتر از هفت هزار سال پیش است که کشفیات اخیر در نقاط مختلف ایران و تاجیکستان بیانگر آنست که انسان آریایی ایرانی نسبت به دیگر زیست‌های صحرانگرددی و جنگل نشینی و غارنشینی‌های مجاور ایران، باستانی‌تر است و میترا نخستین پیامبر خردمند آریایی در هفت هزار سال پیش پدید آمده است و همو نخستین ناطق و آورنده اوستا است که بعدها توسط زرتشت اول در 120 جلد جمع‌آوری شده است.

نخستین تمدن ایرانی

« خشك شدن روز افزون دره ها كه معلول پیشرفت دوره بی‌آبی بود، موجب تغییراتی ژرف در شرایط زندگی انسان گردید. دریاچه عظیم مرکزی کوچک شد و سواحل آن که روزها در آن ذخیره‌ای از لای حاصلخیز بجا گذاشته بودند از مراتع و مرغزارهای وافر پوشیده گردید. .. از این عهد که تاریخ آن را میتوان در حدود هفت هزار سال پیش قرارداد میتوانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی ساکنان نجد ایران رخ داده را تقریباً بدون انقطاع تعقیب کنیم. این تمدن تابع تأثیرات مختلف به حسب محیط، وضع طبیعی زمین، آب و هوا، تماس با ملل همسایه و همچنین هجوم و مهاجرت بوده است. .. قدیمی‌ترین محل سکونت بشری در دشت شناخته شده « سیلک » نزدیک کاشان در جنوب تهران است که علایم سکونت اولیه انسان در این موضع در پایه تپه‌ای مصنوعی درست بر فراز خاک بکر یافت شده است.»

و دقیقاً در همین دوران است که انسان ایرانی نساجی را پدید می‌آورد و زن و مرد ایرانی علاقه به آرایش پیدا میکنند. دوکها را از گل رس پخته یا از سنگ میسازد و اشیاء کوچک مسی چون حلقه انگشتری و دست بند از صدف‌های بزرگ یا سنگ‌های نرم میسازد و خالکوبی میکند و هاون را پدید می‌آورد و اینچنین تمدن مادی و اثری عنصر ایرانی رشد و پیشروی میکند.

«گذشته از تاریخ حقیقی ایران باستان، ایران دارای يك گونه تاریخ افسانه مانند است که منشاء قسمت بزرگ آن از زمانهای بسیار قدیم است و شاید همان تخیلات راجع به ارباب انواع باشد که بصورت تاریخ و اعمال پادشاهان و پهلوانان درآمده است. این وقایع و نقل قولها را داستان ملی ایران نامند که فردوسی شاعر بزرگ توس آنرا به نظم درآورده و شاهنامه را که بزرگترین شاهکار رزمی است از خود به یادگار گذاشته است. غیر از شاهنامه که ماخذ آن شاید کتاب خداینامه و اقوال دهقانان و دانشمندان زرتشتی بوده است در اوستا و ادبیات پهلوی نیز در شرح این وقایع داستانی، مطالبی نگاشته شده است.»

امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که انسان از میلیونها سال پیش روی کره زمین زندگی میکند. و بر اساس کشفیات و پژوهشهای انجام شده، هرملت و سرزمینی تاریخ و سابقه‌ای از تمدن کهن خویش دارد! تمدن مصر بین پنج تا شش هزار سال پیش، هند و چین و یهودیان چهار تا پنجهزار سال پیش رم و یونان چهارهزار سال پیش، و اما ایران بین هفت تا ده هزار سال سابقه تاریخ و تمدن دارد.

کشفیاتی از تمدن هفت هزارساله!

با نابودی کتابها و تاریخ و تمدن آریایی در هجومها و تازشهای مشابه، گنجینه‌های ما در کوهستانها، کویرها و دشتها و زیرزمینها دفن شد تا باستانشناسان غربی در یکی دو قرن اخیر برای کشف آثار آن آمدند و هرروز با کشفی تازه توانایی و اندیشه‌ای نوین از کهنگی و قدمت سرزمین آریا پیدا شد که یکی از آخرین کشفیات، خمره‌هایی است برای شراب سازی که در ماه ژوئن 1996 نیویورک تایمز نوشت، در پی کشف خمره‌های شراب در ایران (که بیست و پنجسال پیش انجام یافته بود). آریاییان از هفت هزار سال پیش شراب سازی را میدانسته اند. (نیویورک تایمز 3 ژوئن 1996)

در تیرماه 7019 آریایی (1376 خورشیدی) نیز تمامی رساتنه‌های ایرانی از کشف آثار تمدنی هفت هزار ساله در کنار

شهر ری گزارش دادند (که در همین نوشته بشرح کامل تمامی گزارشات خبری روزنامه‌های چاپ ایران خواهیم پرداخت.) و همه این رویدادهای آریایی در صورتی منتشر میشود که برخی همچنان بر این باورند که آدم و حوا که پنجهزار و هفتصد سال پیش در صحرای سینا پدید آمده‌اند، نخستین انسانهای کره زمین بوده‌اند! و پایان سپتامبر و یا آغاز اکتبر هر سال سامیان آغاز سال نو را با باور به زایش آدم در تقریباً پنجهزار و هشتصد سال پیش جشن میگیرند.

تناقضات و سخنان غیرواقعی، غیرحقیقی و غیرعقلی که در تاریخ نگاری کتابهای دینی غیر آریایی (در رابطه با تاریخ و اندیشه آریایی) وجود دارد آنچنان روشن است که کار هر پژوهنده و انسان عادی را خیلی آسان میکند.

برای شناخت بهتر تاریخ و تمدن هفت هزار ساله ایران، باید نگری (نظری) شتابزده داشته باشیم به تقویمهای موجود جهان بعلاوه اینکه در جدولی که در پایان این نوشته بچشم میخورد قدمت تاریخی و تمدن هر ملت و سرزمینی را میتوانیم بوضوح ببینیم که نام ایران و تمدن هفت هزار ساله سیلک کاشان فراتر از همه (پنجهزار سال پیش از میلاد مسیح) بچشم میخورد.

تمدن آریایی در هنگامه (آدم و حوای عریان)

نی دولت دنیا بستم می‌ارزد
نی لذت مستیش الم می‌ارزد
نی هفت هزار ساله شادی جهان
این محنت هفت روزه غم می‌ارزد
حافظ شیراز

حال ببینیم در شش، هفت، هشت و نه هزار سال پیش که هنوز نه آدم وجود داشته است و نه آدمیان (انسان از نسل آدم و حوا) بر مردمانی که آنسوی خلیج فارس، کرخه و کارون = جیحون و پامیر تاجیکستان امروزی و بگفته‌ای در آنسوی «بین

النهرین» زندگی می‌کرده‌اند، چه میگذشته است؟! و آئین و تمدنشان چگونه بوده است؟

زیرا بر اساس نوشته تورات، آدم و حوا 5700 سال پیش از باغ عدن که در سرزمین شوش واقع بوده است به صحرای سینا تبعید شده‌اند و بر اساس کشفیات سالهای اخیر که هر روز هم تازه‌های نوینی کشف میشود، سرزمین ایران در ده هزار سال پیش دارای تمدن و فرهنگ انسانی بوده است و پوشش و آتش و کوره و آهن را میشناخته است...

نه هزار سال تمدن دهداری و کشاورزی آریاییان

استاد جناباخسته سیف الدین محمدعاصمی عضو آکادمی تاجیکستان که بارها چون دیگر مهربان یاران تاجیکی در پاریس در خدمتشان بوده‌ایم سه سال پیش طی گفتگویی در رادیو آوای ایران گفتند که در منطقه سه رزم تاجیکستان آثاری جدیداً کشف شده است که بیش از هفت هزار سال قدمت دارد.

جناباخسته آریایی استاد سیف‌الدین محمد عاصمی دقیقاً گفتند که :

« من باید بگویم که در واقع تاجیکستان برای تایید و تصدیق اینکه ما تاریخ و تمدن هفت هزار ساله داریم مدرک جدید داریم که میتوانیم آنرا ارائه بدهیم و آن کشفیات بزرگی است که در این سالهای اخیر در تاجیکستان انجام شده و در پنجه کت مشهور آثار بزرگ آریایی پیش از اسلام در آنجا محفوظ است و در سه رزم هم جاهایی و آثاری کشف شده که حاکی از تاریخ و تمدن هفت هزار ساله ما می‌باشد و ما میتوانیم با دلیل و مدرک به این تاریخ افتخار کنیم...»

و دقیقاً در منطقه سیلک کاشان نیز صنایعی در چهل سال پیش بدست آمده که حاکی از همین قدمت هفت هزار ساله تمدن آریایی بود و در سال 1961 (برابر با سال 6983 آریایی میترایی) نمایشگاهی در پاریس با نظارت و ابتکار باستان‌شناس فرانسوی رمان گرشمن در سالن نمایشگاهها بمدت چند هفته

دایر بود که شخص ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه و آندره مالرو وزیر فرهنگ این کشور نیز پیامهای مهمی که در تایید همین هفت هزارسالگی تمدن و هنر آریایی بود قرانت نمودند.

این سخنان حقایق و واقعیات کشف شده تاریخ است که آنهم متأسفانه و شاید هم خوشبختانه بدست دیگران کشف شده است.

کاوشهایی که چند سال پیش در استان کرمانشاه بعمل آمده نشان میدهد که قدمت زراعت اسکان یافته و دهریستی، در ایران به هزاره‌های هشتم و نهم پیش از میلاد میرسد. کاوشهای انجام شده در دهکده‌های: «آسیاب»، «تپه سراب» (در نزدیکی کرمانشاه) یکی از کهنترین آثار زندگی زراعتی ایران و جهان را مکشوف ساخته است و قدیمیترین خانه‌هایی که انسان آریایی برای سکونت خود ساخته است را آشکار میکند.

دانه‌های گندمی که در این خانه‌های کهن یافت شده، همراه با ابزارهای تیزی از سنگ است که بر روی تیغه‌های آن، آثار برش ساقه‌های نباتات نمودار است و همچنین آسیابهای ابتدایی که بوسیله آن گندم آرد میشده، کشف گردیده است...

انسان آریایی نه هزار سال قبل از میلاد، با ابزار و ادواتی که برای بریدن و نرم کردن گندم اختراع کرده، زندگی جدید زراعتی را نیز آغاز نموده و بنوشته «گریشمن» باستانشناس بزرگ فرانسوی، هفت هزار سال پیش از میلاد مسیح و چهار هزار سال پیش از زندگی آدم در نواحی کوهستانی زاگرس و کردستان و آسیای صغیر تمدنهای مبتنی بر کشاورزی - دامداری و دهریستی ایجاد شده بود و این تحول در شیوه زیست، از هزاره هفتم پیش از میلاد در کردستان پدید آمده بود.

در رابطه با این تاریخ و تمدن هفت هزارساله ایران، مطبوعات میهن نوشتند

بر اساس نوشته روزنامه‌های ایران - سال 1375 (برابر با 7018 آریایی میتراپی) بارها و بارها در مناطق کردنشین ایران آثاری که حاکی از همین تاریخ و تمدن هفت هزارساله ایران بود کشف شد:

بر اساس کاوشهایی که در «مرودشت» انجام شده، دهکده‌ای از هزاره هشتم پیش از میلاد کشف شده است، این دهکده از رونق کشاورزی در مناطق جنوبی ایران در این دوران حکایت میکند که: مردم دشت حاصلخیزی را در نزدیک «شیب کوه» و در کنار رودخانه کوچکی مورد سکونت قرار داده بودند و در خانه‌هایی که در همین دهکده از گل کشف شده، پی میبریم که در نه‌هزار سال پیش آریاییان با پخت و پز و کوره‌های نانپزی - کوره‌گری - ظروف منقوش متنوع و بسیار ظریف آشنا بوده و حتی دوکها و آثاری از پارچه بافی پیشرفته، وسایلی برای انجام مراسم مذهبی و همچنین مجسمه‌هایی از حیوانات، پرندگان و انسان را میتوان یافت

تیپ‌های هفت هزار ساله «سییلک» کاشان

تیرماه 7020 آریایی میتراایی: سیف الله امینیان رئیس سازمان میراث فرهنگی کاشان اعلام کرد سازمان میراث فرهنگی برای ساماندهی تیپ‌های هفت هزار ساله «سییلک» کاشان تصمیمات جدیدی گرفته است.

تیپ‌های «سییلک» کاشان به اعتقاد باستانشناسان داخلی و خارجی کهنترین مهدتمدن بشری در ایرانزمین بشمار میرود و گفته شده است این تیپ‌ها سندی از آغاز و پایان یک تمدن و مدنیت هفت‌هزار ساله در ایران و به عبارتی در دنیا به شمار میرود. تیپ‌های «سییلک» در سه کیلومتری جنوبغربی کاشان، هم اکنون توسط مزارع کشاورزی و ساخت و سازهای غیر قانونی واحدهای مسکونی احاطه شده است و هیچ کنترلی برای جلوگیری از صدمات احتمالی به آن وجود ندارد. سیدمحمد بهشتی رئیس سازمان میراث فرهنگی با اشاره به این صدمات میگوید که سازمان تحت ریاست وی بر آن است که تمهیدات تازه‌ای برای حفظ این تیپ‌های هفت‌هزارساله که اثر بیهمتایی در جهان است در نظر بگیرد که تجدید حریم این تیپ‌ها یکی از این اقدامات خواهد بود.

کهنترین زیستگاه انسانی

امینیان یادآور شد: در سالهای 1311 و 1312 خورشیدی یعنی شصت و پنج سال پیش، پروفیسور «رومن گریشمن» در راس هیاتی کاوشهای باستانشناسانه را در این تپه‌ها آغاز کرد و به نتایج درخشان و حیرت‌آوری دست یافت. وی گفت: نتایج علمی و پژوهشی این باستانشناس فرانسوی اخیراً به فارسی برگردانده شده و قرار است توسط سازمان میراث فرهنگی در کتابی دوجلدی چاپ و در اختیار علاقمندان قرار گیرد. گریشمن در بخشهای آغازین این گزارش با معرفی موقعیت تپه‌های سیبک، از این منطقه بعنوان کهنترین زیستگاه انسان در فلات ایران یاد میکند. به نوشته گریشمن سفالهای نقشدار و ظروف سفالی متعددی که از این تپه‌ها بدست آمد، نشان میدهد پیش از اینکه بشر چرخ سفالگری را ابداع کند ساکنان سیبک بدون استفاده از چرخ و بوسیله دست با استفاده از قطعات خیس پارچه و یا چرم ظروف سفالینی در چهار رنگ میساختند. در سیبک اشیاء فلزی هم کشف شد که قدیمیترین آن یک درفش مسی است با مقطع دایره‌ای شکل که با چکش کاری ساخته شده است. مجسمه یک انسان ساخته شده از استخوان با لباسی به شکل شئل همراه با انواع ریورها و حلقه‌ها از جنس سنگ مرمر، مهره‌ها، هاونها و ساینده‌ها، اسلحه و ابزارهای فنی بدست آمده نیز گویای تمدن مربوط به دوران پیش از تاریخ است. بررسی ابزار و اشیاء فلزی نشانگر آن است که در ابتدای امر این فلزها را داغ و چکشکاری میکردند. ولی از لایه‌های بعدی تپه اشیایی بدست آمد که نشاندهنده آغاز ذوب و جاری کردن فلز در قالب است. آبیاری مزارع در نواحی سیبک، انسان را به طرف بوجود آوردن یک جامعه نظام یافته سوق میدهد. استخوانهای حیوانهایی که از این لایه‌ها بدست آمده گویای این است که ساکنان سیبک، بعضی از گونه‌های حیوانات نظیر گوسفند، گاو و بز را اهلی کرده بودند. تعداد زیادی دوك ساخته شده از گل خام نشانگر رایج بودن در صنعت نساجی در دوران پیش از تاریخ در منطقه سیبک کشف شد که اسباب و اشیایی نظیر ظروف سفالی و زینتی و فلزی شامل مفرغ و آهن در آنها بدست آمده است. سنگفرش گورها نشان میداد که این مقام و

منزل متوفی برای ساکنان سیلک از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

هفت تا پنجهزار سال پیش از میلاد

ساخت و ساز و معماری سیلک و مجموعه اطلاعات متنوع و بسیار غنی که در جریان حفاریهای این تپه بدست آمد، آشکار میکند که از هزاره هفتم تا حداقل هزاره پنجم پیش از میلاد، سیلک دارای سکنه‌ای متمدن، باهوش و مبتکر بوده است. به کارگیری کارگران برای ساخت خشتها و حمل سنگها و برپا کردن ساختمان بدون شک مستلزم وجود یک جامعه نظام یافته و دارای طرح و برنامه و وجود یک قدرت رهبری در راس آن است. بر اساس پژوهشهای سیلک، ساکنان این منطقه به احتمال زیاد نخستین قوم آریایی بودند که به این سرزمین آمده و تمدن عظیمی را بنا نهادند که این تمدن بتدریج به دیگر سرزمینها انتقال یافت. دست اندرکاران میراث فرهنگی معتقدند چاپ و انتشار گزارشهای این باستانشناس معتبر فرانسوی، مآخذی موثق برای مطالعه و تحقیق درباره سیلک کاشان است که امید می‌رود باعث زدودن غبار غربت از این اثر فرهنگی و تاریخی و ساماندهی آن شود.

کاشان با قدمتی هفت هزار ساله

«در طول سال (شهریور 7019 آریایی میترایی) گذشته پانصد هزار گردشگر داخلی و شش هزار جهانگرد خارجی از آثار تاریخی شهرستان کاشان دیدن کردند. دست اندرکاران میراث فرهنگی پیش‌بینی میکنند شمار بازدیدکنندگان از آثار و ابنیه تاریخی کاشان در سال جاری به هشتصد هزار گردشگر داخلی و ده هزار گردشگر خارجی برسند... امینیان در پاسخ به عقیده برخی افراد که هزینه‌های گزاف را برای آثار تاریخی چندان موجه میدانند، گفت: سرمایه‌گذاری در بازسازی و حفظ بناها و ابنیه داخلی یک ضرورت برای حفظ هویت ملی است. وی معتقد است هر یک از این آثار سندی از فرهنگ و تمدن هفت هزار ساله ما بشمار می‌رود که باید برای آگاهی و شناخت نسل کنونی و آیندگان حفظ شود. آنچه مسلم است دیار کهن کاشان به استناد

آثار بدست آمده در کاوش‌های باستانشناسان در تپه‌های هفت‌هزار ساله، یکی از قدیمیترین مهدهای تمدن بشری بوده است. این ویژگی در کنار فراوانی و تنوع معماری بناهای تاریخی این شهرستان باعث شده است که دست اندرکاران به توجه و سرمایه‌گذاری بیشتر بر روی این آثار تاکید کنند.

کشف تمدنهای شش‌هزار ساله در فلات مرکزی

ایران

در پی انجام حفاری‌های باستانشناسی بر روی قره تپه قم رود، بقایای معماری و همچنین اشیاء و آثاری از حدود شش‌هزار و چهارصد سال پیش کشف شد.

میرعابدین کابلی سرپرست گروه باستانشناسی در گفتگویی ضمن تشریح چگونگی کاوش‌های باستانشناسی قم‌رود، گفت: کار مطالعاتی دقیق و برنامه‌ریزی شده روی دشت قم رود از سال 1376 (برابر با 7019 آریایی میترایی) به مدت پنج سال انجام شد و طی آن نود و سه اثر باستانی، تاریخی با حداکثر قدمت حدود دوازده هزار سال شناسایی گردید که از جمله آنها میتوان از محوطه‌های باستانی، تپه‌های باستانی، پل، بند، قلعه، کاروانسرا و امامزاده نام برد. وی افزود: درمیان محوطه‌های باستانی دشت قم‌رود، قره تپه قم رود بعنوان یکی از مهمترین محوطه‌ها، جهت اجرای یک سلسله عملیات دقیق کاوش برگزیده شد و جمعا سه فصل کاوش بر روی آن انجام گرفت، کابلی با اشاره به اهمیت تاریخی تپه مذکور به دلیل وجود مواد و لایه‌های فرهنگی بسیار مهم در آن گفت: قره تپه قم رود لایه‌های تمدنی از دوران نوسنگی تا حدود پنجهزار و پانصد سال پیش را در خود جای داده و ما پس از انجام حدود سه فصل کاوش در آن موفق شدیم شش لایه از دوره‌های مختلف تمدن و فرهنگ را شناسایی کنیم و آثار ارزشمندی را شامل بقایای معماری و همچنین اشیاء و آثار ارزشمندی را شامل بقایای معماری و همچنین اشیاء و آثار دیگر کشف کنیم. وی گفت: سومین لایه شناسایی شده تاکنون یکی از غنی‌ترین و مهمترین لایه‌های نه تنها در این تپه، بلکه در تمام فلات مرکزی میباشد. این لایه

شامل سه مجتمع ساختمانی است که چگونگی زیست و زندگی مردمان حدود شش هزار و چهارصدسال پیش را به تصویر میکشد. وی مساحت کل منطقه کاوش را سطحی برابر با چهارصد مترمربع ذکر کرد و گفت: از جمله اشیاء بدست آمده در این محوطه باستانی، یک ظرف سفالی بسیار بزرگ با نود و پنج سانتیمتر ارتفاع و صد و بیست سانتیمتر قطر دهانه است که در دسته بندی اشیاء از نوع کاسه یا قدح است و بیش از شش هزار سال قدمت دارد. وی گفت: این ظرف سفالی که بدون تردید از بزرگترین ظروف سفالی است که نه تنها در ایران بلکه در کشورهای همجوار نیز بی نظیر است، نشاندهنده درجه پیشرفت فنی و صنعتی مردمان ساکن در این منطقه است. کابلی افزود بر اساس یافته‌های مورد بحث امروزه بر ما ثابت است که مردمان ساکن در این منطقه با مناطق بسیاری نظیر سیلک کاشان، قره تپه شهریار، دشت قزوین، چشمه علی ری ارتباط تنگاتنگ داشته‌اند و نتایج مطالعات باستانشناسی در این منطقه میتواند کلید حل معمایی فرهنگی فلات مرکزی ایران به حساب آید. قره تپه قم رود در بیست کیلومتری شمال شرق شهر قم قرار گرفته است که حداقل هفت هزار سال قدمت دارد.

کشف بقایای یک دهکده متعلق به شش هزار سال پیش از میلاد در تپه «چشمه علی» شهر ری

تیره ماه 7019 آریایی میترایی «باستانشناسان سازمان میراث فرهنگی، بقایای یک دهکده متعلق به شش هزار سال پیش از میلاد مسیح را در تپه «چشمه علی» شهر ری در جنوب تهران کشف کردند.

محمد حسن صراف رئیس هیات باستانشناسان تپه چشمه علی طی مصاحبه ای در این باره گفت: با کشف این دهکده باستانی بقایای صنعت ذوب فلز در این منطقه نیز بدست آمد و رازهای تازه‌ای از تاریخ تمدن هفت هزار ساله فلات قاره ایران پدیدار شد. وی افزود: کشف یک ظرف سفال دارای گدازه‌های مس، حاکی از آن است که ساکنان تپه چشمه علی ری در شش هزار سال پیش از میلاد با صنعت و تکنولوژی ذوب مس آشنایی داشته‌اند. وی گفت: در جریان گمانه‌زنی و لایه نگاری

تپه تاریخی چشمه علی که از دو هفته پیش توسط باستانشناسان ایرانی آغاز شد، سه طبقه آثار نشاندهنده تمدن کهن کشف شده است. وی افزود: در لایه دوازدهم این گمانه زنی و لایه‌نگاری باستانشناسان به یک دهکده و بقایای خانه‌ای رسیدند که معماری آن به پیش از تاریخ بازمیگردد. وی گفت: در داخل خانه اسکلت‌های دو انسان که بر روی یک حصیر افتاده بودند و در کنار آن یک ظرف سفالی کوچک قرار داشت نیز کشف شد. وی افزود: ظروف سفالی قرمز تپه چشمه علی که اخیراً کشف شده جزو تمدن‌های سفال قرمز است که نمونه نقش‌های سفال‌های منقوش آن در بین‌النهرین مناطقی از ایران دیده شده و نشان از روابط فرهنگی هنری مشترک آن زمان دارد. چشمه علی در شمالشرقی ری و در جنوب تهران واقع شده، پیش از اسلام «نهر و سورو» و پس از اسلام «نهر روده» نام داشته است.

شهری با تمدن شش‌هزار و پانصدساله

در دل خاک‌های دشت مغان کشف شد

سال 7017 آریایی، در تپه حصار، اسکلت سالم یک زن پس از زایمان با نوزادش کشف شده که حدود شش‌هزار و سیصد سال پیش زندگی میکرده است.

کاوشگران باستانشناس، در دشت مغان یک شهر باستانی را در سینه خاک کشف کردند که حکایت از تمدنی شش‌هزار و پانصد ساله دارد. این تمدن نهفته که در عمق یک متری زمین بدست آمده است، در منطقه‌ای بنام «تپه حصار» دامغان قرار دارد. باستانشناسان طی مراحل مختلف حفاری، چند دوره از تمدن‌های مختلف و آثار زندگی مردمانی را کشف کرده اند که از شش‌هزار و پانصد سال تا چهار هزار و ششصد سال پیش در این منطقه میزیسته اند. تازه ترین آثار باستانی اخیراً در دو کیلومتری جنوب دامغان، در لایه میانی تپه ای که اصطلاحاً «حصار B» نامیده میشود، بدست آمد که نشاندهنده دوران میانی تمدن نهفته در تپه حصار است. تمدن تازه کشف شده، از معماری شهری چهار هزار و ششصد سال پیش و زندگی اجتماعی، بافت خانوادگی، مناسبات اقتصادی درون شهری و روابط بازرگانی

خارجی، باورها و اعتقادات و فرهنگ مردمی شهر نشین حکایت دارد. تپه حصار در شناخت و قیاس دورانهای تمدن ایرانی، یک مجموعه کلیدی است که در محافل علمی، پژوهشی باستانشناسان جهان بسیار ارزشمند است. قرار است خط دوم راه آهن تهران- مشهد روی این مجموعه باستانی کشیده شود و به همین علت باستانشناسان با تلاش شبانه روزی سرگرم بیرون آوردن آثار نهفته در دل خاک تپه حصار هستند. یافت معماری تمدن بدست آمده از حصار B شامل اتاقهای کوچکی است که در شیب تپه ساخته شده است و گاه با چند پله به یکدیگر متصل است. بیشتر اتاقها اجاق دارد. در کنار اجاقها، اغلب یک «تابو» ساخته اند که در آنها گندم نگهداری میکردند. در بسیاری از خانه ها سنگ آسیاب دستی «دستاس» دیده میشود. تیرهای چوبی ازدوسوی اتاقها در بالای دیوار، دلیل وجود سقف چوبی و پوشش حصیری است که روی آنها را گلاندود میکردند. خشت از مصالح اصلی ساختمان این دوره از تمدن شش هزار و پانصد ساله بشمار میرفت. در این مجموعه یک کوزه ذوب فلز پیدا شده است. یک اتاق چند گوشه نیز پیدا شده است که سقف گنبدی داشت. این اتاق، قدیمیترین اتاق با سقف گنبدی است. زندگی اقتصادی تمدن حصار B بر پایه روابط بازرگانی، دامداری و کشاورزی بنیاد شده بود. در این مجموعه نزدیک به یکصد اثر و نشانه مهر پیدا شده است که نشاندهنده گسترش روابط بازرگانی ساکنان تپه حصار در آن دوره است. کالاهایی احتمالاً از جنوب شرقی ایران امروزی یا دره سند به حصار B وارد میشد که بیشتر سنگ لاجورد بود. در عوض احتمالاً فیروزه «معدن زردکوه» استخراج و صادر میشد. در تپه حصار اسکلت سالم یک زن کشف شده است که حدود شش هزار و سیصد سال پیش در این ناحیه زندگی میکرد. این زن پس از زایمان همراه با نوزادش جان سپرده‌اند. ساکنان حصار، مردگان خود را در اتاقهای مسکونی خود یا در حیاط همراه با لوازم زندگی و همه اندوخته‌ای که داشتند، خاک میکردند و در کنارشان ظرفهای غذا میگذاشتند. مردها را با گرز و سایر وسایل جنگیشان دفن میکردند و زنان را هم با زینت آلاتی چون گردنبند، دستبند و گوشواره به خاک میسپردند. از گورها، گل‌های نرم و رنگارنگی

بدست آورده‌اند که بنظر میرسد لوازم آرایش مخصوص مردگان بوده است. دندانهای یکی از اسکلت‌های سیم پیچی شده بود و این نشان میدهد که نخستین «ارتودنسی» دندان، با قرار دادن مفتول‌های فلزی نازکو نقره‌ای در بین دندانها معمول بوده است. مردمان حصار، گرفتار چه حادثه‌ای شده‌اند که خاکستر سیاه پر روی خرابه‌های خانه‌هایشان نشسته است، شاید دشمنانی ناشناخته با حمله به شهر، آنرا به آتش کشیده‌اند.

هفت هزار سال تمدن خانه سازی آریاییان

در هزاره ششم، انسان آریایی خانه‌ها را بگونه‌ای میسازد که از «نورخورشید» بتواند بهره‌برد. در همین هنگامه است که زندگی دهنشینی «انسان آریایی» به زندگی شهرنشینی تبدیل میشود و چون کم‌کم دهکده‌ها بهم نزدیکتر میشده‌اند، اولین زندگی شهری که برخاسته از پیوستن چند ده بود در «پامیر»، «شوش» و «سیلک» پدید آمده است که چنانچه گفته شد، امروزه آثار تمدن مشترک و مشابهی در تمامی این مناطق کشف شده است.

این مناطق بوسیله رودهای: «کارون» - «کرخه» و «جیحون» و شعبات آنها، سرزمینهای سرسبز و حاصلخیزی را تشکیل میداده است که به «باغ فردوس» یا «جنات عدن» مشهور بوده است. و در زمان جاهلیت عرب به مناطق پامیر و خراسان بزرگ «جنات تجری من تحت الانهار» میگفته‌اند. زیرا در صحرای خشک مجاز که نه آب بوده و نه آبادی و نه جنگل و رود، مکانهای خرم و سرسبز را جنت مینامیده‌اند که جنت هم بمعنای پوشیده (از درختها) بوده است.

و اکثر شعرای جاهلی عرب نیز در اشعارشان «جنات» را محل‌های پوشیده از سبزه و درخت و «رودخانه‌های جاری» را نیز رودهای کارون، کرخه و جیحون میدانسته‌اند که «تازیان» قطره‌ای و شاخه‌ای از آنرا در صحرای خشک و سوزان خود نداشته‌اند.

برخی نیز باغ فردوس و جنات عدن را سرزمین فلسطین و اسراییل کنونی دانسته‌اند و بر اساس کاوشهای اخیر و آخرین

آثار بدست آمده که در شهریور و مهر ماه 1374 برابر با 7017 آریایی میترايي از تمدن کهن آریایی در اسراییل بدست آمد، همسویی و یکنواختی تمدن کاشان و شوش را یافته های جدید در اسرانیل اثبات نموده و گستردگی تمدن کهن آریایی از جیحون تا فرات را نمایان میسازد.

درست در هفت هزار سال پیش، در بخش غربی ایران کنونی، تمدن خطی پدید آمد.

اسناد بدست آمده از پنج تا شش هزار سال پیش (هنگامه تبعید و یا هیوط آدم) نشان میدهد که در سلسله جبال کوهپایه غربی زاگرس قبایل: «هوریان»- «لولوبیان»- «گوتیان»- «کاسیان» و نیز برخی قبایل دیگر که ظاهراً با قبایل ایلامی خویشاوند بوده اند، زندگی میکردند.

ظاهراً قبایل «هوریان» در پنجهزار سال پیش در حدود دره رودخانه «دیاله» و «گوتیان» در محل شرقی تر از «لولوبیان» زندگی میکردند.

در چهار هزار سال پیش قبایل کاشی در بخش مرکزی کوهستان زاگرس در سرزمینی که امروز لرستان خوانده میشود، میزیسته اند. این تمدن تا مرز «کردستان» و «رود دیاله» امتداد داشته است.

از سویی شباهت و همسانی تمدنهای مکشوفه در سرزمینهای آریایی از بینالنهرین تا آسیای صغیر، تاجیکستان- افغانستان- ترکمنستان و تا ایران در زمانهای پیش و کم نزدیک بوجود آمده، مسئله خویشاوندی و منشأ یگانه این تحولات را نزد باستانشناسان و خاورشناسان مطرح ساخته است. در ایران که بیش از همه جا مورد کاوش قرار گرفته است، تمدن شهر نشینی و زراعتی را میتوان از هفت هزار سال پیش یا پنج هزار سال قبل از میلاد ثبت نمود که در همان هنگامه تمدنهای «حسونه» واقع در جنوب «موصل»، تمدن «تل حلف» واقع در دشت «دجله علیا» و تمدن «اریدو» در جنوب خاگ بینالنهرین در کنار هم بطور مسالمت آمیز میزیستهاند. بدین رو امروز با کشفیات تاریخی، ما بعنوان عناصر آریایی میتوانیم تاریخ متمدن آریایی را به هزاره هفتم پیوند بدهیم، زیرا که اولین نشانههای

کشف شده از تمدن در «نجد ایران» که تاجیکستان و استانهای بسیاری از ایران را شامل میشود. حداقل به هفت هزارسال پیش می‌رسد.

بزرگترین تقویم نویسنده ایران چه می‌گوید؟

استاد ایرج ملک پور که یکی از دانشمندان بزرگ معاصر ما هستند و عادتاً سالنامه‌های ایران توسط این استاد بزرگ استخراج میشود سال 1375 طی مصاحبه‌ای با مجله زمان که بخشی از آن در کیهان جهانی (13 فروردین ماه) هم چاپ شده بود فرموده بودند که آریاییان از هفت هزار سال پیش دارای تقویم و تاریخ بوده‌اند.

و این استاد عالیقدر چندی پیش به خود من فرمودند که تا پنجاه سال تاریخ ایران را در کامپیوتر خویش برنامه ریزی نموده‌اند که بدون شك امروز حتماً به مرز هفت هزار هم رسیده‌اند.

مهمترین سند از تاریخ هفت هزار ساله آریایی نظر دو شاعر بزرگ ایران، حافظ شیراز و حکیم عمر خیام فیلسوف و ریاضیدان و ستاره شناس و شاعر برجسته آریایی است که مبتکر تقویم جلالی، یعنی همین تقویم رایج کنونی (هجری شمسی) می‌باشد. این بزرگمرد قرن‌ها پیش مایل بود تاریخ هفت هزارساله را تثبیت کند اما قوی بودن جو عربی و فشار سیاسی آن زمان بوی این امکان و اجازه را نداد و او به همین سالنامه هجری بسنده کرد. اما در یکی از رباعیات زیبایش بسیار نیکو و زیبا، حرف دلش را درباره تاریخ و تمدن هفت هزار ساله آریایی زده است.

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم
فردا که از این دیر کهن در گذریم.
با هفت هزار سالگان سریسریم.
عمر خیام



نی دولت دنیا بستم می ارزد
نی لذت مستیش الم می ارزد
نه هفت هزار ساله شادی جهان
این محنت هفت روزه غم می ارزد
حافظ شیراز

دو تا گردیده چرخ پیر را پشت
پی پوزش به پیش نام زرتشت
به زیر سایه نامش توانی
رسید از نو به دور باستانی
چو من گر دوست میداری کشور خویش
ستایش بایدت پیغمبر خویش
به ایمانی ره بیگانه جویی
رهاکن! تا به کی این بی آبرویی؟
به چشم عقل آن دین را فروغ است
که آن بنیان کن دیو دروغ است
چو دین کردارش و گفتار و پندار
نکو شد بهتر از آن دین مپندار
به دنیا بس همین یک افتخارم
که یک ایرانی والاتبارم
به خون دل زیم زین زیست شادم

که زرتشتی بود خون و تبارم باری مهربان یار!

قرنهاست که ما پستی و پلیدی را پذیرفته‌ایم و با میل و رقبت تسلیم تفکرات و حکم‌رانی بیگانگان و تازیان شده‌ایم و با بهانه کردن تقیه و پنهانکاری، نافرمانی خویش را از تفکرات غیرانسانی صحراگردان در تاریخ دفن نموده‌ایم و مشوق ویرانگران سرزمین خود شده‌ایم و هر از چندی که دلاورانی برای آزادی و رهایی ما برخاسته‌اند را در زیر سم تاران تنهای تنهارها کرده‌ایم و برای انیران بیگانه کف زده ایم و آنهم به بهای زنده ماندن! این چه زنده ماندن ننگینی است که ویرانگران تاریخ و تمدن پرشکوه ما باید «سید» و «آقا» باشند و ما سرافکنده و بدبخت و غلام و عبد!؟

تاریخ صندلی نشینی

نشینی ملت آریا از هفت هزار سال پیش صندلی را می‌شناخته و بر صندلی مینشسته است. کهنه‌ترین چهارپایه ای که در خاور نزدیک در پی کاوشهای باستان‌شناسی بدست آمده است، متعلق به تپه چشمه علی در جنوب شرق تهران است که «اشمیت» در سالهای 1930 آنرا از زیر خاک بیرون آورده است. این چهارپایه متعلق به هفت هزار سال پیش می‌باشد که با مخلوطی از گل رس و شن و گاه ساخته شده است و خمیره و پوشش آن قرمز می‌باشد و با شماره RCH 6693 در بخش پیش از تاریخ موزه ملی ایران نگهداری میشود. صندلی دیگری که نقش برجسته‌ای است بر مهره ای از جنس سنگ یمانی آبی رنگ، شیلهنگ - این- شوشینگ پادشاه ایلام به دخترش بارولی Baroly هدیه داده بود و تاریخ آن به 3500 سال پیش میرسد. این صندلی در موزه بریتانیا نگهداری میشود.

در بین النهرین نیز قدیمیترین نقش صندلی را برمهری استوانه ای از دوران سوم سلسله‌های قدیم در 5500 سال پیش میبینیم.

زیباترین صندلی و تختی که درموزه ملی ایران نگهداری میشود و سابقه چند هزارساله دارد، درنقش برجسته ای است از داریوش پادشاه هخامنشی که به نقش برجسته بزرگ بارعام مشهور است. پادشاه را درحالی که فرزندش خشایار پشت سر او ایستاده است نشسته برصندلی نشان میدهد.

آتش و آتشکده نزد ایرانیان

در افسانه‌های کهن آریایی از اوستا تا شاهنامه فردوسی بزرگ در رابطه با آتش و احترام آریاییان به آن اینگونه سخن رفته است که پادشاهی با « هوش و هنگ» روزی ماری در صحرا پدید . سنگی برگرفت تا مار را نشان رود، سنگ به مار نخورد بلکه به سنگ دیگری خورد و آذرخشی پدید آمد و از فروغ آن خارهای اصراف شعله ور شد! هوشنگ شاه از این دستیابی ناگهان خرسند و خندان و شادان شد و خداوند را ستایش و نیایش کرد و آن روز را روز جشن و شادمانی خوانده و آتشی برافروخت و از همه خواست تا آن آتش همیشه بر افروخته باشد!

برآمد به سنگ گران سنگ خرد
هم آن و هم این سنگ گردید خرد
فروغی پدید آمد از هردو سنگ
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
جهاندار پیش جهان آفرین
نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد
همین آتش آنگاه قبله نهاد
یکی جشن کرد آنشب و باده خورد
«سده» نام آن جشن فرخنده کرد.

تمامی ادیان جهان بسوی قبله‌ای نیایش می‌کنند، یعنی به هردین و آئینی که بنگریم برای خود جایگاهی دارد که رو بدان، خداوند را نیایش می‌کنند. چنانچه در اوستا و شاهنامه آمده است، نخستین کسی که قبله‌ای برای نیایش پدید آورد پادشاه دارای هوش و هنگ ایران، هوشنگ بود. یکسویی و یکنواختی و توجه داشتن به یک مرکز ویژه برای هر تشکیلات دینی، آئینی یک ضرورت است. زیرا نخستین اقدام برای توجه دادن تمامی باورمندان به یک نقطه و مرکز است. هیچ پیرو آئینی وقتی بسوی قبله خود نیایش می‌کند، آن جایگاه را پرستش نمی‌کند بلکه از آن بعنوان یک امکان، ابزار و جایگاه جهت همبستگی و وحدت و همدلی جمعی بهره می‌برد. آریاییان نیز از نخستین روزی که آتش را قبله خود کردند هرگز آتش را نپرستیدند، بلکه آن را بعنوان مظهری از زندگی، نور و روشنایی، انرژی و قدرت پاس و محترم داشته‌اند.

امروزه همه میدانیم که بودن ما بر روی کره زمین به برکت بودن گلوله آتشین بزرگ هستی یعنی مهر و یا خورشید است. اگر انرژی خورشید نباشد، زندگی بر روی کره زمین غیرممکن میشود. پس حضور آتش بر روی زمین علیرغم هزار و یک حسن و موارد استفاده‌ای که در طول زمان داشته است، مظهری از عظمت، شکوه و زندگی‌بخش بودن است. با برافروختن مشعل و شمعی درخانه و کاشانه و یا با افروختن آتش در آتشکده‌ها: که این احترام آتش به تمام ادیان جهان منتقل شده است و مظهر کنونی آن شمعی است در تمامی ادیان خورشید مادر و مظهری اصلی و نخستین نور روشنایی و آتش است. بدین رو آیین نخستین ایرانی آیین مهر بوده است!

در روزگاران کهن آتشکده‌های بسیاری در سراسر جهان آریایی از آنسوی آبهای دریای سرخ تا خلیج فارس و مدیترانه و دریای خزر که بر اساس نوشته مورخین پیش از 120 کشور بوده است، برقرار بوده است.

حتی تا چهارصد سال پس از تازش تازیان آتشکده‌های بسیاری در پارس و اتوریات (آذربایجان) برپا بوده است. تعداد این آتشکده‌ها آنقدر زیاد بوده که جغرافیادان و مورخ بزرگ

«استخري» نتوانسته است تعداد آنها را در حافظه خودنگه دارد! استخري مي نويسد از هر شهر و روستايي که عبور ميکردم که دست کم چند آتشکده در آنجا وجود داشت! آتشکده مهرنرسیان که آن را وزیر بهرام شاه، مهرنرسی در دشتتبارین فارس بنیاد نهاده بود تا قرن‌ها پس از هجوم تازیان، آتشش شعله ور بود و آتشکده آذرگشسب در فراهان که تا اواخر قرن سوم هجوم تازی همچنان شعله ور بود.

«ابن الفقيه» از وجود آتشکده‌هایی در وارسنان قم و دیگر ولایات آن اطراف یاد کرده است.

«ابن رسته» نیز از وجود آتشکده‌هایی در نزدیک حلوان یاد کرده است و «یاقوت» در قرن هفتم آتشکده بزرگ آذرگشسب را درگزن که تازیان بخاطر نداشتن حرف گاف آنرا «شیز» می نامند و در آذربایجان می باشد یاد کرده است.

و نیز آتشکده کاریان که بارها آتش آن توسط هجوم و فشار تازیان خاموش گردیده بود، در دوران یاقوت هنوز سرپا بوده و آتش آن فروزنده بوده است.

از هزاران هزار قبله و آتشگاهی که نیاکان ما هزاران سال بسوی آنها نیایش کرده‌اند، امروزه تعداد 14 آتشکده بیشتر باقی نمانده است.

1- آتشکده نیاسر در نیاسر کاشان، محل آتشکده در دامنه‌ای رو به رودخانه و محلی سرسبز واقع است که تقریباً کامل و سالم مانده است.

2- آتشگاه مسجد سلیمان در خوزستان، جایگاه این آتشکده بسیار ویژه و استثنایی می باشد زیرا در زمان‌های گذشته آذرخش‌های طبیعی از زمین آن بیرون می‌آمده است، که خود این مسئله بیانگر آنست که در روزگاران کهن بگونه‌ای از نفت و گاز زمین آریاییان برای شعله‌ور نگهداشتن آتشکده بهره می‌جستند، بویژه اینکه آتشکده تنها قبله نبوده است بلکه مردم از آتش هر آتشکده‌ای برای پرافرختن آتش در درون خانه‌های خود بهره می‌برده‌اند. زیرا امکان دسترسی به

کبریت و یا گوگرد برای همه میسر نبوده است.. و آنها توسط کانون‌های «آتشدان» (بزرگ و کوچک آتش را حمل میکردند...

3- آتشکده نیمور در نزدیکی دلیجان، نوع بنا و ساختمان این آتشکده با دیگر جایگاه‌ها متفاوت است و ویژگی‌های خاصی دارد.

4- آتشکده قلعه دختر بر فراز تپه مشرف بر رودخانه و جاده در نزدیکی زیارتگاه شاه جمال (جالب است بدانیم که تمامی آتشکده‌های بزرگ و کوچک پیش از اسلام، امروز تبدیل به امامزاده و یا مسجد و بقعه‌های اسلامی شده است.)

5- آتشکده چره در کنار سیاه فارس، این آتشکده نیز همچنان سرپا ایستاده است.

6- آتشکده دیگری در فارس با همین نام چره در جره فارس با عظمتی دیدنی پابرجاست.

7- آتشکده کازرون در فارس.

8- آتشکده اصفهان.

9- آتشکده نقش رستم (کعبه زرتشت)

10- آتشکده پاسارگاد در فارس

11- آتشکده سنگی در فارس واقع در باغ بدره نزدیک تخت جمشید (این محل امروز بعنوان زیارتگاه و با نام بی‌بی فاطمه مورد توجه مسلمانان است.)

12- آتشکده کوشک در نطنز کاشان. این آتشکده مثل خیلی از آتشکده‌های دیگر از سنگ و ساروج ساخته شده است.

13- آتشکده آدریاجان.

14- آتشکده خانه کیوان که همان کعبه مسلمانان می باشد.

البته اینها آتشکده‌هایی بود که در ایران کنونی برجای مانده است و گرنه آتشکده‌های بسیاری در تاجیکستان، افغانستان، پاکستان، هندوستان، آذربایجان، ترکیه کنونی و قزاقستان و ازبکستان و ارمنستان و جاهای دیگر موجود بوده است که امروزه آثاری هرچند اندک از آنها در برخی مناطق برجای مانده است. مهمترین آتشگاهی که امروزه مورد توجه جهانیان است و شهرت ویژه‌ای دارد «خانه کیوان» می باشد که که تازیان پیش از اسلام آن را «بیت الزحل» و امروزه آنرا کعبه میخوانند. این آتشکده هنگامیکه سپاهیان ایران در هزاران سال پیش میخواستند از دریای سرخ عبور کنند، درمکه کنونی ساختند و پس از اینکه ایرانیان عربستان را ترک کردند و از یمن و مصر خارج شدند تازیان آنها را بازسازی نموده و «بیت الله» نامیدند.

درقرآن بوضوح تشریح شده است که «بیت الله» (کعبه) توسط ابراهیم ساخته نشده است بلکه توسط وی و فرزندش آنجا نظافت شده است و پایه‌های ایوانش بالا رفته است که شرح کامل آن در ابتدای این کتاب آمد.

«و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین» ما از ابراهیم و اسماعیل تعهد گرفتیم تا خانه مرا برای طواف کنندگان پاکیزه کنند. (سوره بقره آیه 125)

«و اذا یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل رنبا تقبل منا» اسماعیل و پدرش پایه‌ها (دیوارها)ی خانه را بالا بردند، گفتند پروردگارا از ما بپذیر... (سوره بقره آیه 127)

پس بدرستی و وضوح روشن است که «خانه کیوان» بیش از ابراهیم وجود داشته است و فقط توسط ایشان و فرزندش آنجا نظافت شده است و دیوارهای فروریخته‌اش بالا رفته است.

اکثر آتشکده‌هایی که امروز آثاری از آنها باقی مانده است با برپایی خود وجود آنها را گواهی میدهند. از جمله کعبه زرتشت که درنقش رستم واقع شده است و آتشکده آذربایجان که کارت پستالهای این محل ها امروزه در ایران به فروش می‌رسد. یک نوع معماری آتشکده ها با سنگ مکعب است.

انسان ایرانی از روزگاران کهن آتش، آب، نسیم و خاک و خورشید را پاس میداشته و آغاز بهار تابش نورزندگی است. از آتش مهربان

خورشید که آبها را روانتر می‌سازد و نسیم‌ها را روح نوازتر و خاک را
رستنی‌تر!

بخوانیم که در بیش از هزار سال پیش فردوسی بزرگ چه سروده
است:

چو بخت عرب بر عجم تیره شد

همی بخت ایرانیان تیره شد

بر آمد ز شاهان جهان را قفیز

نهان شد زر و گشت پیدا پشیز

همان زشت شد خوب و شد خوب زشت

شده راه دوزخ پدید از بهشت

دگرگونه شد چرخ گردون بچهر

از ایرانیان پاک ببرد مهر

بایرانیان زار و گریان شدم

کزین پس شکست آید از تازیان

ستاره نگرده مگر بر زیان

چو با تخت منبر برابر شود

همه نام بوبکر و عمر شود

تبه گردد این رنج‌های دراز

نشیبی دراز است پیش فراز

ز پیمان بگردند و از راستی

گرامی‌شود کژی و کاستی

پیاده شود مردم رزمجوی

سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی

کشاووز جنگی شود بی هنر

نژاد و بزرگی نیاید به بر

ریاید همی این از آن آن از این

ز نقرین ندانند باز آفرین
 بد اندیش گردد پدر بر پسر
 پسر هم چنین بر پدر چاره گر
 شود بنده بی هنر شهریار
 نژاد و بزرگی نیاید بکار
 از ایران و از ترک و تازیان
 نژادی پدید آید اندر میان
 نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
 سخنها بکردار بازي بود
 زیان کسان از پی سود خویش
 بجویند و دین اندر آرند پیش
 چو بسیار از این داستان بگذرد
 کسی سوي آزادگان ننگردد
 بریزند خون از پی خواسته
 شود روزگار بد آراسته
 دل من پراز خون شد و روی زرد
 دهان خشک و لبها پر از باد سرد

بزرگان جهان در باره زرتشت چه میگویند؟

از همان روزگاران کهن که جهانیان با اوستا و پیام خردمندان آن آشنا شدند، همواره آنرا ستوده اند! کمتر جایی مشاهده شده است که کسی توانسته باشد حتی انتقادی به آیین اوستا و زرتشت نخستین داشته باشد. با هم نگاههای بزرگان جهان را مرور می کنیم:

ویلی دورانت : دین زرتشت، دینی با فروشکوه بود که همچون دیگر دینها که سرشار از درونمایه خونریزی و بت پرستی و خرافه گرایی بودند، روی خوشی با این ناشایستها نداشت و پاکیزه بود. زردشت این دستور تلایی را داده است که آنچه را بر خود نمی پسندی، بر دیگران روا مدار. خویشکاری هرکسی سه سویه است: 1

- با دشمن چنان رفتار کن که دوست گردد. 2- بدجنس را به راستی و درستی رهبری و راهنمایی کن و نادان را به دانایی. 3- و سومین بخش آن است که بزرگترین برتری، پارسایی و پرهیزکاری است و پس از آن راستگویی و راست کرداری.

سرپرسی سایکس: از دید من بسیار دشوار است که بتوان کسی را یافت که بتواند آموزشهایی بالاتر از آموزشهای زرتشت برای مردم پیدا کند. سروده های این مرد بزرگ بی گمان جاویدنیند و هیچگاه گرد سالها برچهره اش نخواهد نشست که آنرا پنهان دارد.

ارزش سروده های زرتشت در پاکدلی گوینده و راستی بنیادینی است که اوستا باور داشته است.

نیچه: زردشت بزرگترین پیامبر هوشمند و تیزهوشی است که پایه های گسترده اندیشه سازنده و مردمیست تاکنون برای باختر استوارترین ستون زندگی بوده است. اندیشه زردشت آموزشهای بزرگی برای نیک زندگی کردن، نیک در پیوند بودن، نیک رفتار داشتن و نیک سخن گفتن و بالاتر از همه، چگونه ارج و ارزش نهی به دیگران است. او هیچگاه در هیچ سخنی از به کار بردن پی در پی «راستی و درستی» خودداری نکرده و پیوسته همه مردم را بدین سو خوانده است.

در سخن زردشت، شکوهی یافت میشود که در کمتر سخنی میتوان یافت.

هرتسفیلد: پشتکار و کوششهای خستگی ناپذیر، از فروزه های درخشان ایرانیان می باشد که بر پایه راستی و درستی استوار شده است که همه آنها پرتوی از آیین شکوهمند و پرفروغ زردشت است.

وتین آمریکایی: زردشت از همه نگرها ستودنی است، بیگمان مسیح پیرو او بوده و از اندیشه او بهره گرفته است. سه سخن رسا و روان و شکوهمند او: پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک، پایه و بنیاد همه دینها ست و هیچ خردمندی نتوانسته است چیزی بر آن بیفزاید.

هرتل: از لا به لای گاتها به خوبی روشن میشود که یک مرد تیزهوش و هوشمند، پرتلاش، نیک خواه، خیراندیش، مهربان، مهرورز، مهرجو، پاکدل، نیک کنش، سخن می گوید که با خرد راست است و با دیگران نیز از روی راستی سخن می گوید.

زردشت به هواداری از راستی و درستی و فروزه‌های نیک سر برافراشت و آسودگی و آسایش را برای مردم آرزو کرد. منش او در پایه بلندی و بر فراز دانایی ساخته شده و دور از هرگونه سستی و زبونی که بیشتر مردم به آن دچارند، استوار گشته است. او از خونریزی و آزار، زبونی و خواری، بردگی و پستی و از آیین اهریمنان سخت رویگردان بود و با آنها پیکار میکرد.

پروفسور میه: فروزه‌های ایرانیان باستان ستایش آمیزند. ولی باید دانست که انگیزه آنها، آموزشهای نیک خواهانه و مردمی زردشت میباشد.

زردشت از منشی والا برخوردار بود که توانست بر دل مردم رخنه نماید و آنها را به سوی خود و آفریدگار مهربان و نیک خواهش بکشاند.

ولتر: زردشت پیوند خود را با اهورا مزدا بیشتر بر پایه دوستی استوار کرده بود. او از خدای خود یاری و پشتیبانی می خواست، آنگونه که دوستی از دوست خود میخواهد. او در فروتنی به اهورامزدا، پاکدل و یکرنگ بود.

جکسون: بودا و کنفوسیوس و سقراط که جویندگان نور و فروغ و روشنایی بودند. از پایه‌هایی بلند و سرکشیده برخوردار بودند، ولی باید پذیرفت که زردشت از همه آنها بالاتر و والاتر و ارزشمندتر بود. او بی گمان یکی از آموزگاران بزرگ خاوربه شمار می‌آید.

پروفسور شدرخاور شناس سرشناس و بلندآوازه آلمانی:

دوهزارسال است که میان آفریدگار و آفریده يك شکاف بزرگ و ژرفی در مغز ما باختریان یافت میشود که هیچگاه نتوانسته‌اند آنرا از میان بردارند. آفریدگاری پاک، اشویی شکوهمند و والا و این سو، آدمی بیچاره، زیون، پست، خوار، گناهکار و نیازمند مهر و آمرزش که آفریده نام دارد. تنها گاهی بوده‌اند خردمندانی که کوشیده‌اند به گونه‌ای این شکاف را که امید پرکردنش را هرگز نداشتند، بجهند. کوشش این گروه از اندیشمندان به بینشمندي پایان یافته است. در بینشمندي تلاش میشود تنش میان آفریده و آفریدگار از میان برداشته شود.

شکوهمندی آیین زردشت در این است که هیچگاه چنین شکافی در آن یافت نمی شود و دربرخورد او با اهورامزدا نمیتوان جای تهی دید.

گفتار زردشت از يك والایي شگفت انگیز و ستایش آمیز بینشمندي برخوردار است. او جدایی میان آفریدگار و آفریده را چنان از میان برداشته است که در همان زمان که آدمی با اهورامزدا به سخن می نشیند و برای او شکوهی میبندد که میتواند او را از خدایش دور نماید، بسیار به او نزدیک است. زیرا سخن گفتن با او بمانند گفتگوی دو دوست است که هر دو با هم سخن را رهبری می کنند. بنابراین وارون اندیشه ما باختر نشینان، میان آفریدگار و آفریده در آیین زرتشت، هیچگونه شکافی به چشم نمی خورد.

در آیین زرتشت خدا دور از آدمی و برون از نیروی او و توانایی آگاهی او و دور از جهان هستی نیست. آفریده به سادگی او را در ژرفنای زندگی روزانه خود مییابد و می بیند.

هوشمندی و هوشیاری و دانایی و فرزانی زرتشت آن است که از آفریدگار، چیزی شگفت آمیز نساخته است تا آدمی او را از خرد دور ببیند و دسترسی به او با آه و ناله و زاری و لابه و یا با ستایشهای زیوانه و نیایشهای پستی آمیز و همراه خواری و سرسپردگی دریابد. همین کار خود شکوه والایی و خردمندی زردشت را نشان میدهد.

پروفسور میلز: پیام و سخن زرتشت از ارزشی شکوهمند و والا و دلنشین برخوردار است. خود او دارای آنچنان منشی نیرومند و نهادی توانا و رفتاری استوار بود که توانست سخنانی تا این اندازه شیوا و گیرا و مردمی بر زبان روان سازد و به دنبال آن شاه توانایی چون گشتاسب را به خود فریفته نماید.

بارتولومه: نوآوری زرتشت که بسیار ستایش آمیز میباشد، در آن است که به جای خدایان بیشمار که یافت میشد و در برابر بت پرستی بت پرستان، يك آفریننده دانا یا اهورامزدا را جانشین کرد و از او خوبی و خوشی مردمان را درخواست نمود.

مارتین هوگ خاورشناس آلمانی: آیین زرتشت، کیش یکتا پرستی است که هیچ دینی دیگر از دیدگاه پاکی و آراستگی و مهر و راستی به پایه آن نمی رسد. این دین به راستی نابترین و پاکترین دینهاست.

هوماخ: درگاتها این سروده‌ی باشکوه زردشت، یک آفریدگار یافت میشود که اهورامزداي نیک خواه و خیراندیش است. آموزش های او برترین آموزشهای نیک و برجسته در راه یک زندگی پاک و آراسته و درست و شایسته است که بازده‌های درخشان آن نیک آشکار میباشد. او را میتوان یک استاد مهر و پاکدلی خواند که جز در راه راستی و درستی گام نهاد و از اهورامزدا جز خوشبختی مردمان روی زمین را نخواست.

گوته: دانشمند بلند آوازه آلمانی، سخت فریفته گفتار و سروده‌های زرتشت بود و او را مردی بسیار بزرگ و نوشته‌هایش را شکوهمند بازنمود کرده است. گوته، زرتشت را خردمندی به شمار می‌آورد که جهان خرد کمتر همانند او را به خود دیده است. او در همه جا از کسی نام می‌برد که همواره در اندیشه خوشبختی و آسایش مردم بوده است و جز راستی و پاکدلی سخن نگفته است.

نیبرگ: زردشت بی گمان بالاتر و برتر از یک پیمبر بوده که چنین سخنان شکوهمند و برجسته‌ای را بر زبان روان کرده و با خردمندی و بینش گسترده، آموزش مهرورزی و برادری و دوستی داده و بر نهاد راستی و درستی تکیه نموده و آنها را راهنمای مردمان نموده است.

میله فرانسوی: زرتشت هم در راه پالایش اندیشه آدمی و هم سازندگی جهانی که در آن زیست می‌کند، گام برداشت. او هم با قربانی کردن چهارپایان به پیکار برخاست و آنرا کاری ناشایست و ناپسند به شمار آورد و با توانگران و گروه سرمایه دار جنگید و در راه آزادی نیروها و آدمیان تلاش کرد.

او بزرگتر از آن است که بتوان درباره اش به گفتگو نشست.

رودلف: با آنکه زرتشت از گروه توانگران و برجستگان بوده ولی با این رو هیچ‌گاه از هواداری تنگدستان و مردمان نیازمند و هم چنین کشاورزان و رها داران دست نکشید و پشتیبان سرسخت آنان بود. سخن او دلنشین و سرشار از راه و روش مردمی است.

توماس هاید: این نویسنده بزرگ انگلیسی درباره زرتشت می گوید: که در آن منش او را سخت می‌ستاید و او را اندیشمندی بزرگ به شمار می‌آورد. او مینویسد که خداوند زرتشت را برای مردم ایران برگزید،

زیرا ایرانیان از يك آگاهی بزرگی درباره خداوند برخوردار بودند. این مردم با خرد، سزاوار مرد خردمندی چون زردشت بودند.

مولتون: پیام زرتشت، چیزی جز آوای برادری، برابری و مردمی و آزادی نبود. او يك آموزگار ارزنده‌ای بود که جز به آموزش مردمی نمی‌اندیشید. این فرزاندی و خرد به آشکارایی در همه سروده‌های ارزشمند او به چشم می‌خورد.

زردشت میکوشید آدمیان را به راه راست رهبری نماید و راه راست جویان را به شنیدن پیام بزرگش آشنا و دل‌بسته نماید و نشان دهد که پیروی از آن زندگی جاوید را فراهم می‌آورد.

زرتشت چون دیگران راه و روش و رسم آیین افسونگری و جادوگری و بیهوده‌گویی برای فریب مردم را نداشت و خود را پیشوای دینی نمی‌دانست که با جهان ناشناخته در پیوند است. همه آوا و پیام او، آوای مردمی و آزادی و راستی بود که دردیگر آیینها چندان به چشم نمی‌خورد.

التهیم: سروده‌هایی به این ژرفنایی و استادی و با روانی بی‌همانند در این دوران تنها از کسانی برمی‌آید که نیک پرورش یافته باشند و از خانواده نژاده‌ای باشند که از آموزش و پرورش نیک برخوردار باشند. سروده‌های زرتشت از يك مایه بنیادین بینشمندي و ادبی کم مانند بهره‌ور است که با دوران هند و اروپایی پیوندي ناگسستنی دارند. بی‌پروا میتوان گفت که درونمایه گاتها از يك گفتار جهان برین برخوردار است که به اندیشه این مرد بزرگ رخنه کرده و در آن جای گرفته است. زرتشت اندیشمندي یکتا و بی‌همتا و درشناسایی و روشن‌نگری بسیار برجسته و والا بود. از این رو پیشوای بی‌چون و چرای کسانی شد که با ژرف‌بینی و ژرف‌نگری به جهان نگرستانند و پایه‌گذار بینشمندي شدند.

ولتر: این نویسنده سرشناس و بلند آوازه فرانسوی در نیمه سده هیجدهم به ستایش زرتشت پرداخت و نوشت که او مردی والا و آزاده بود که سده‌ها پیش از «مسیح» به ساختن اندیشه‌ها و سازگار کردن مردم با هم و استوار نمودن پیوندهای مردمی دست زد. او اندیشمندي راستگو، راست‌کردار و پاکدل بود که جز به نیکی و خوشبختی مردمان نمی‌اندیشید و جز به راه راست رهبری نمی‌کرد. او هیچ‌گاه برای

سودجویی گام برنمی‌داشت و همواره از یزدان خود راه خوشبختی و پاکي و نیکخواهی را برای مردمان و برای گمراهان درخواست میکرد. ژرف بینی و روشن‌نگری او از لایه لایه همه سروده‌هایش بخوبی آشکار شد. او مردی بسیار بزرگ بود باید گفت بسیار بزرگتر از آنچه که شاید ما ببیندیشیم.

لومل: اندیشه زرتشت از یک فلسفه والای نیک کنشی و نیک سرشتی برخوردار است تا دینی. گاتها از آنچنان ژرفی اندیشه‌ای توانا و از هنر ستایش‌آمیز شیوایی و روانی و رسایی سخن برخوردارند که نمیتوان با هیچ چیز دیگر همانند و برابر کرد و به سنجیدن پرداخت. زرتشت از یک پرورش بنیادین نیک‌کنشی بهره ور بود که در سروده‌های دلنشین به خوبی به چشم می‌خورد. از این رو او را بالاتر و والاتر از همه دیگران نشان میدهد.

زردشت یکتاپرستی فرازمند و بلند پایه بود که ارزش فراوان به رمه و گله می‌گذاشت و از ته دل آنها را دوست میداشت. از این رو هیچگاه نمیخواست که آنها را برای خدایی که نیاز ندارد قربانی کنند. او با سرسختی با آیین قربانی کردن، دشمنی می‌ورزید و نبرد میکرد.

مزدا درسخن زردشت در چم دانا می‌باشد و مزداپرستی در چشم ستایش دانایی و خرد است. او درست کردن خدرا به گونه آدمیان در اندیشه‌ها از میان برداشت. درسخن او شکوه آفریدگار همواره با ژرفترین شیوه آشکار است. او هیچگاه با آه و ناله و زاری و لابه با اهورا مزدا به سخن ننشسته است و خود را خوار و پست و بیچاره نشان نداده است. در آیین زردشت، پاکي و پارسایی و باور برای خودنمایی فریب نیست. هرکس باید منش و کردار نیک و شایسته داشته باشد و آنها را نشان دهد. هرکس باید در خود دگرگونی بنیادین پدیدآورد تا روان پاک و کردار نیک خود را بتواند پیشکش اهورامزدا نماید.

هرچند آئین اوستا یکی از چار دینی است که در قرآن برسمیت شناخته شده است و پیروان آئین چهار آئین درممالک اسلامی می‌بایست امنیت داشته باشند، اما بخشی از فقها و روحانیون همواره در طول تاریخ انسانهای آزاده و فرهیخته بسیاری را بجرم کفر و الحاد و ارتداد بقتل رسانده‌اند! حتی بزرگ مردانی چون «حافظ رند شیراز» که کافر نبوده بلکه متدین بوده است به آئین اوستا و خداشناس بوده است و خداترس! نیز شامل این گونه اتهامات شده است و چون شهدا و فرهیختگان بسیار دیگری در

تاریخ پر افتخار ایران، عین القضاة، سهروردی، ابن مقفع و... در پی حکم قوه قضائیه برهبری روحانیون اسلامی به قتل رسیده اند.

پس از اسلام بزرگان بسیاری پیرو اوستا بودند

پس از اسلام هرچند پس از دو قرن مقاومت آئین اوستا به آنسوی دریای مازندران و هند رانده شد، اما فرهیختگان و اندیشمندان بزرگی بودند که با حفظ ظاهر شعائر اسلام، در درون و در سخن و کلام و چکامه‌سرایی پیرو اوستا بودند و بسیاری از این مهربان یاران جان خود را در راه اندیشه خود نهادند، از کساتیکه مبارزه مسلحانه علیه تازیان را دنبال کردند چون ابومسلم خراسانی و بابک خرم‌دین تا دریای فرهیختگانی چون شعوبیه، اخوان الصفا، عین القضاة، سهروردی، حافظ و خیام و مولوی همه از پیروان اوستا بودند.

دقیقی

دقیقی پیرو اوستا بود و جان خود را در این راه داد!

چو یک چند گاهی برآمد بر این

درختی پدید آمد اندر زمین

از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ

درختی گشن بیخ و بسیار شاخ

همه برگ او پند و بارش خرد

کسی که چنان بر خورد کی، مرد؟

خجسته پی و نام او زردهشت

که اهریمن بدکنش را بکشت

دقیقی به محض اینکه شروع به سرودن شاهنامه می‌کند مورد قهر

و دشمنی فقها قرار می‌گیرد و در جوانی کشته می‌شود.

فردوسی درباره دقیقی می‌سراید:

جوانی بیامد گشاده زبان

سخنگوی و خوش طبع و روشن روان

به نظم آرم این نامه را گفت من

از او شادمان شد دل انجمن

یکایک از و بخت برگشته شد

بدست یکی بنده برگشته شد

فردوسی

و اما فردوسی این حماسه سرای بزرگ ایرانی با آفریدن شاهنامه، آنین اوستا و انسانهای کهن آنرا که در طول هجوم و تازشهای بیگانگان به سرزمین ما تقریباً نابوده شده بود را زنده کرد. چنانچه پیش از این نوشتیم اوستا 120 جلد کتاب بود که بر اثر تازشهای ممتد بیگانگان نابوده شده بود. دقیقی و فردوسی با دسترسی داشتن به بخشی از اوستا که افسانه‌های کهن آریایی بود، توانستند شاهنامه را برای تاریخ و بشریت به ارمغان بیاورند. اوستای کهن بخش‌های بسیاری داشته است:

- نیایشها
- افسانه‌های شهریاری
- آموزشهای تاریخی
- آنین‌های زندگی
- آنین‌های جهانداري
- سروده‌های اهورایی
- جشنهای ایرانی
- فلسفه هستی، که فردوسی بخشی از آن را به نظم درآورده است. زیرا که وی نیز باور به اوستا داشت و اسلام دین ظاهری او بود. مثل تمامی فرهیختگان دیگری که در اینجا به چند تن از آنها اشاره خواهیم کرد.
- زچهره بشدشرم و آنین مهر همی گرز بیاریدگفتی سپهر
- همی بود سی سال خورشیدرا بدینسان پرستید باید خدای
- یکی مهر زرین بیاراستند پرستنده تاجور خواستند
- جز از رسم و آنین نوروژ و مهر از اسپان و ز بنده خوب چهر

ناصر خسرو

ناصر خسرو فرهیخته بزرگ ایرانی نیز خیلی زود از تفکرات تازی جدا شد و مبلغ اندیشه خردگرایی و روشنایی و اوستایی شد: گفتند که موضوع شریعت نه به عقل است زیرا که به شمشیر شد اسلام مقرر

ایزد چو بخواهد بگشاید در رحمت

دشواری آسان شود و صعب میسر

از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم
کز بیم مور در دهن اژدها شدم

مهدی اخوان ثالث

م. امید، مهدی اخوان ثالث نیز از روزگار جوانی خود متوجه اوستا شد و کتابی با عنوان: از این اوستا منتشر نمود و در روزگار پایانی عمر خود در سروده‌های تاریخی پیوند و پیوست خویش را به اوستا ماندگار کرد:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم
ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم .
هم اورمزد و هم ایزدانت پرستم
هم آن فره و فروهر دوست دارم
بجان پاک پیغمبر باستانت
که پیری است روشن نگر دوست دارم
گرانمایه زرتشت را من فزونتر
زهر پیر و پیغامبر دوست دارم
بشر بهتر از او ندید و نیبند
من آن بهترین از بشر دوست دارم
سه نیکش بهین رهنمای جهان است
مفیدی چنین مختصر دوست دارم
ابرمرد ایرانی ای راهبر بود
من ایرانی راهبر دوست دارم
نه کشت و نه دستور کشتن به کس داد
از اینروش هم معتبر دوست دارم

علامه طباطبایی

علامه طباطبایی بعنوان یکی از بزرگترین روحانیون معاصر ما کسی است که در پایان عمر متوجه آئین مهر و اوستا شد و سروده جاودان او با عنوان «کیش مهر» بهترین ارمغان پایانی او برای جهان آریایی بود.

همی گویم و گفته ام بارها
بود کیش من مهر دلدادها
پرستش به مستی است درکیش مهر
بروندند زین حلقه هشیارها

فریدون مشیری:
آفتاب که فروغ رخ زرتشت در آن گل کرده است
آسمانت که زخم خانه حافظ قدحی آورده است
کوهسارت که بر آن همت فردوسی برگسترده است
بوستانت که از نسیم سعدی جان پرورده است.
همزبانان منند...

ایرانی هرگز اسلام را نپذیرفت

آیا حافظ در پایان عمر پیرو آئین مهر و اوستا شده بود! محمد گلندام که از شاگردان و مریدان حافظ شیراز بوده است و تمامی غزلیات وی را او جمع آوری و نشر داده است در مقدمه غزلیات از حافظ بعنوان شهید یاد می‌کند که در پی فتوای فقها به قتل رسیده است!
در کتاب عرفات العاشقین نوشته امیرتقی الدین اوحیدی میخوانیم که آنگاه که ماموران حکومت در پی فتوای فقها و حکم قوه قضاییه به خانه رند شیراز حمله نمودند تا وی را بازداشت نموده و بقتل برسانند، بانوان خانه حافظ، تمامی آثار و نوشته‌های وی را در چاه ریختند تا بدست ماموران نیفتد.

شمس الدین محمد حافظ شیرازی که در کودکی قرآن را حفظ نموده بود لقب حافظ را مثل دهها شخص دوران خود بدست آورد! حفظ تمامی قرآن عادت شده بود که کودکان در 8-10 و یا 12 سالگی آنرا وظیفه می‌دانستند و در این سن و سال تمامی قرآن را از بر میخواندند و به دیگران آموزش میدادند. شمس‌الدین محمد در کودکی همراه با فراگیری علم و دانش و آموزش قرآن، در یک نانوایی نیز کار میکرد و به کار خمیرگیری مشغول بود.

حافظ از همان نوجوانی بعنوان «رندشیراز» مشهور شد و این بخاطر زیرکی و ذکاوت وی بود، از سویی حافظ ساکن محله شیادان شیراز بود که تقریباً مرکز شهر آن زمان محسوب میشد و بچه‌های آن محله بسیار زیرک و رند و باهوش بودند.

«رند» در لغت بمعنای زیرک، هوشیار، آگاه به اسرار پنهان و واقف به علوم بسیار می‌باشد و نیز به کسی گفته و میگویند که درونش پاکتر و پرهیزگارتر از ظاهرش باشد.

چنانچه برخی از مورخین نوشته‌اند و از غزلیات حافظ برداشت میشود حافظ در نوجوانی عاشق دختری بنام «شاخ نبات» میشود که دختر

پیشنماز محل بوده است و در همین هنگامه عاشقی، ذوق و شوق حافظ به غزلسرایی رشد می‌کند و لی شوربختانه ملای محل دختر خود را عروس می‌کند و شمس‌الدین محمد در عشق نوجوانی خود شکست می‌خورد.

از سویی دیگر استقبال مردم و خردمندان از غزلیات زیبای حافظ در سراسر جهان پارس زبان آن دوران از هند تا ایران و عراق موجب بروز حسادت ملاها و فقها علیه حافظ میشود و آنان را بجایی می‌کشاند تا از هربیت و غزل او سندی بیابند برای محکوم کردن و تکفیر «رند شیراز»

سلطان احمد جلایر حاکم بغداد که با غزلیات «رند شیراز» آشنا شده بود از وی دعوت می‌کند تا به دربار او رفته و شب شعری برگزار کند حافظ که برخلاف سعدي اهل سفر و راه دراز نبود از شاه بغداد پوزش می‌خواهد و دعوت را رد می‌کند:

شاهها

جلوه حسن تو دل می‌برد از شاه و گدا

چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی

گرچه دوریم، بیاد تو قدح می‌گیریم.

بعد منزل نبود در سفر روحانی

محمود شاه پنجمین پادشاه بهمنی دکن هند نیز هزینه سفری برای رند شیراز می‌فرستد و از وی برای شب شعری درهند، دعوت می‌کند. شمس‌الدین محمد، هند را به بغداد ترجیح داده و کفش و کلاه می‌کند تا به هند برود. اما تا از بندر هرمز به کشتی می‌نشیند با طوفانی شدن دریا مواجه گشته و از سفر به هند پشیمان می‌شود «رند شیراز» غزلی را بعنوان سپاسگزاری و پوزشخواهی برای محمودشاه به هند می‌فرستد:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد

به می‌بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

شکوه تاج سلطانی و بیم جان درو درج است

کلاهی دلکش است اما بدرد سر نمی‌ارزد

بس آسان مینمود اول غم دریا ببوی سود

غلط گفتم که هر موجش بصد گوهر نمی آرد
هرچه نفوذ کلامی حافظ در جهان آن دوران بالاتر میرفت حسادت فقها
نسبت به این رند شیراز نیز بیشتر میشد.
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ؟
قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست
از سوی دیگر حافظ نیز پیش از پیش به نادانی، تزویر و بی پایه بودن
افکار فقها پی می برد و کم کم از آنها و اندیشه های آنها جدا میشد و در
غزلیات خود به افشای آنها می پرداخت:
دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگویی
من نه آنم که دگرگوش به تزویر کنم
حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
همانطور که آرام آرام شمس الدین محمد «رند شیراز» از افکار و عقاید
فقها و ملایان دوران خود جدا و دور میشود، بسوی یک اندیشه جایگزین
نیز نزدیک میشود و در سروده های خود اعتراف میکند که در ابتدا از
حقایق آگاه نبوده تا اینکه در پی آشنایی با اندیشه هایی دیگر در معنی بر
او گشوده شده است:
اول از تحت و فوق وجودم خبر نبود
در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد
کز ساکنان درگه «پیر مغان» شدم
از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید
ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم
در پی توطئه های ملایان، بارها و بارها حافظ از شیراز رانده شد و او
را تبعید نمودند.
گر از این منزل غربت به سوی خانه روم
دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم!

اما پس از بازگشت از تبعید. باز اعترافات رند شیراز در غزلهای وی متبلور میشود.

گرمسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی

«مغ» در لغت به انسان اوستایی و یا پیشوای آئین اوستا گفته و میگویند و «پیرمغان» به زرتشت نخستین و یا بزرگترین پیشوای آئین اوستا اطلاق میشود.

حافظ در هنگامه پایانی عمر خود بسیار به این مسئله کشیده میشود و در غزلیات بسیاری وفاداری خود را به پیرمغان و «آئین مهر» اعلام می کند:

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم

بر دلم گرد ستمهاست خدایا مپسند

که مکردر شود آئینه «مهر آئینم»

در این ابیات صریحا رند شیراز اعتراف میکند که آئین و دین او «میترای» که همان «آئین مهر» است.

و اما اسناد میترای و مهری بودن شمس الدین محمد شیرازی و پیرو «آئین اوستا» (پیرمغان) بودن وی در لابلای غزلیات او با صراحتی ویژه بچشم می خورد:

بنده پیرخواباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

چل سال پیش رفت که من لاف می زنم

کز چاکران «پیرمغان» کمترین منم

من که گوشه میخانه خانقاه من است

دعای «پیرمغان» ورد صبحگاه من است

حافظ جناب «پیرمغان» جای دولتست

من ترک خاکبوسی این در نمی کنم

گر مدد خواستم از «پیرمغان» عیب مکن

شیخ ما گفت که درصومعه همت نبود

مرید «پیرمغان» زمن مرنج ای شیخ

چراکه وعده تو کردی و او بجا آورد

و درجایی دیگر با صراحت می‌گوید که درخرابات مغان نورخدا می‌بیند:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم

این عجب بین که چه از نوری و کجا می‌بینم

بسیاری از شعرا و نامداران کهن ایران نیز صریحا اعتراف نموده اند که
مسلمان نبوده بلکه خورشیدپرست که همان مهرپرست و میتراپرستی
بوده است آیین آنها بوده است.

ابوسعید ابوالخیر - دیوان اشعار:

کز چشم خدای بین نداری باری

خورشید پرستشو نه گوساله پرست

ای مقصد خورشید پرستان رویت

محراب جهانیان خم ابرویت

اوحدي مراغه اي - ديوار اشعار:

کافر از بهر چنین بت که تویی نیست عجب
کز پرستیدن خورشید و قمر باز آید

خاقانی شروانی- دیوان اشعار

خورشید پرست بودم اول
اکنون همه میل من به جوز است

خواجوی کرمانی - دیوان اشعار:
دلم از زلف کزیت جان نبرد زانک درو
هندوانند همه کافر خورشید پرست

تا برآمد زبناگوش تو خورشید جمال
هرسر زلف تو خورشید پرستی دگرست

راهب دیر که خورشید پرستش خوانند
نیست جز حلقه گیسوی بتم زنازش

زان روز که رخساره و چو خورشید تودیدم
چون سنبل جز حلقه گیسوی بتم زنازش

خواجو گر از مهرت آتش پرستی پیشه کرد
چون پرده بگشود ز رخ عذر گناش خواستی

صائب تبریزی- دیوان اشعار

ز پرستان بپرستند چو خورشید بلند
کرم شب تابي اگر در دل زرین لگن

از سایه بپرید اگر مهر پرستید
از خود بگریزید اگر مرد خدایید

حسن هرروز به آیین دگر جلوه کنید
هرسحر تکیه به بالین دگر دارد مهر

وفا دین من و مهربتان آیین من باشد
رخم از قبله برگردد دگر از مهر و وفا کردم

مشق نظاره روی تو مرا منظورست
اگر از جمله خورشید پرستان شده ام

عبید زاکانی- دیوان اشعار

دماغ باده گساران زخرمی در جوش
درون مهرپرستان ز عاشقی درتاب

ای مقصد خورشید پرستان رویت
محراب جهانیان خم ابرویت

فخرالدین عراقی- دیوان اشعار

ما قبله خود روی چو خورشید تو کردیم
هیئات که خورشید پرستیم دگر بار

ور زانکه به چشم من صوفی رخ او دیدی
خورشید پرستیدی، در دیر، چو رهبانی

فروغی بسطامی- دیوان اشعار

زان رو فروغی می دهد چشم جهان را روشنی
کز دل پرسش می کند خورشید تابان تو را

مولوی - دیوان شمس

ما چو خورشیدپرستان همه صحرا کویم

سایه جویان چو زنان در پس دیوار شدند

پیش او ذره صفت هر سحر ی رقص کنیم
این چنین عادت خورشید پرستان باشد

همچون دزدان ز عسس من همه شب در بیم
همچون خورشید پرستان به سحر بر باشم

ما چو خورشید پرستیم بر این بام رویم
تا نپوشد رخ خورشید ز ما دیواری

نظامی گنجوی- اقبالنامه

چو تابنده خورشید را دید زود
به رسم معائنش پرستش نمود

نظامی گنجوی- مخزن الاسرار

دفتر افلاک شناسان بسوز
دیده خورشید پرستان بدوز

امیرمعزی - دیوان اشعار

اندر صفت خورشید پرستان شدم اینک
زیرا که میان سخت به زنا ر بستم

پیش تو برم سجده میان بسته به زنا
تا خلق بدانند که خورشید پرستم

سلمان ساوجی- دیوان اشعار

همه ذرات جهان می بینم
به هوایت شده خورشید پرست

سلمان ساوجی- جمشید و خورشید

زمویش رومیان ز نار بستند
زمهر رویش آتش می پرستند

شاه نعمت الله ولی- دیوان اشعار

آفتابی می پرستم لایزال
مهر من هرگز نمی گیرد زوال

عمادالدین نسیمی- دیوان اشعار

خورشید پرستان طریقت چو نسیمی
از فضل الهی همه در ظل مدیدند

غالب دهلوی- دیوان اشعار فارسی

همه به سودای تو خورشید پرستیم آری
دل ز مجنون برد آهو که به لیلا ماند

عارف قزوینی نیز رسماً پیوستگی خود را به آیین اوستا با این سرود تاریخی خود اعلام میکند:

اوستا ! بهین دستور دربار خدایی

عارف قزوینی

بنام آنکه و ستایش کتاب است

چراغ راه دینش آفتاب است

بهین دستور دربار خدایی

شرف بخش نژاد آریایی

دوتا گردیده چرخ پیر را پشت

پی پوزش به پیش نام زرتشت

به زیر سایه نامش توانی

رسید از نوبه دور باستانی

چو من گردوست میداری کشور خویش
 ستایش بایدت پیمبر خویش
 به ایمایی ره بیگانه جویی
 رهاکن! تابه کی این بی آبرویی؟
 به چشم عقل آن دین را فروغ است
 که آن بنیان کن دیو دروغ است
 چو دین کردارش و گفتار و پندار
 نکو شد بهتر از آن دین مپندار
 به دنیا بس همین یک افتخارم
 که یک ایرانی و الاتبارم
 به خون دل زیم زین زیست شادم
 که زرتشتی بود خون و تبارم

آیا ایرانیان واقعا مسلمان شدند؟

روزهای آرام در آن روزگاران که هیبت و شکوه دولت ساسانی، سرداران و امپراطوران روم را در پشت دروازه‌های قسطنطنیه به بیم و هراس می‌افکند، عربان نیز مانند سایر مردم «انیران» روی نیاز به درگاه خسروان ایران می‌آوردند و در بارگاه کسری چون نیازمندان و درماندگان می‌آمدند و گشادکار خویش را از آنان می‌طلبیدند. پیش از این نیز بدرگاه شهریاران ایران جز از در فرمانبرداری درنیامده بودند. پیش از اسکندر «بیابان عرب» در زمره سرزمین‌هایی بود که به داریوش شاهنشاه ایران تعلق داشت. از آن پس نیز سران و پیران قوم، بر درگاه پادشاهان ایران در شمار پرستاران و فرمانبرداران بودند. در دوره‌هایی که شاپور ذوالاکتاف هنوز از مادر نزاده بود، برخی از آنها ببحرین و کناره‌های دریای فارس بغارت آمده بودند. اما چنانکه در تاریخ‌ها آورده‌اند وقتی شاپور بزاد برآمد، آنها را ادب کرد و بجای خویش نشانند. در درگاه یزدگرد اول بزرگان حیره چون دست‌نشانندگان و گماشتگان ایران به شمار می‌آمدند. در روزگار نوشیروان، تازیان سرزمین‌ها ماوران نیز مثل

تازیان حیره خراجگزار و دست‌نشانده ایران بودند. بادیه‌های ریگزار بی‌آب و نجد و تهامه را دیگر آن قدر و محل نبود که حکومت و سپاه ایران را بخویشتن کشاند. زیرا در این بیابانهایی بی‌آب هولناک خیال‌انگیز، از کشت و زرع و بازار و کالا هیچ نشان نبود. و جز مشتی عرب گرسنه و برهنه، که چون غولان و دیوان همه جا بر سر اندکی آب و مشتی سبزه، با یکدیگر درجنگ و ستیز بودند، از آدمی نیز در آنجا کس اثر نمیدید. جز آن بیابانهایی هولناک هراس‌انگیز بی‌آب و گیاه که به رنج گرفتن و نگهداشتن نمی‌ارزید دیگر هر جا از سرزمین تازیان ارجی و بهایی داشت اگر از آن روم نبود در زیر نگین ایران بود. و عربان که درین حدود سکونت داشتند بارگاه خسروان را درمائن کعبه نیاز و قبله مراد خویش می‌شمردند. در قصه‌هاست که از شاعران عرب نیز کسانی چون اعشی، بدرگاه خسرو می‌آمدند و از ستایش شاهنشاه مال و نعمت و فخر و شرف بدست می‌آوردند. در این روزها خود این اندیشه هم که روزی تخت و تاج و ملک و گاه خسروان دست فرسود عربان بی‌نام و نشان گردد و کسانی که به بندگی و فرمانبرداری ایرانیان بخود می‌بالیدند، روزی تخت دیهیم شاهان و ملک و گاه خسروان را چون بازیچه‌یی بی‌ارج و بها به کام و هوس زیر و زبر کنند هرگز بخاطر کسی نمی‌رسید. اما درست در همین روزگاران که ضعف معنوی و روحانی نیروی ظاهری و جسمانی دولت ساسانی را از درون می‌خورد و میکاست، نیرویی معنوی، بزرگ و بالنده از درون ریگزارهای فقر هولناک بیابان عرب پدید آمد و اندک اندک بالید و فزونی یافت تا سرانجام شکوه و قدرت کسانی که پنجه بر پنجه روم میزدند و بزور بازو پنجه آنان را می‌تافتند، دستخوش تازیان گشت.

صحرائشینان

جزیره خشک و بی‌آب و گیاه عرب، با آن هوای گرم و سوزانی که همه‌جا در جاهای کوهستانی آن هست البته برای زیست مردم جایی مناسب نبود. از این رو بود که از دیر باز تمدن و فرهنگ در آنجا جلوه‌یی نکرده بود و گذشته از پاره‌یی نقاط که از آب و گیاه بهره داشت یا جاهایی که بر سر راه تجارت واقع بود در

سراسر این بیابان فراخ زندگی شهرنشینی هیچ جا رونق نیافته بود.

گذشته از نواحی کوهستانی جنوب که از یمن تا عمان امتداد داشت، درکناره‌هایی بادیه، مجاور شام و بین‌النهرین نیز از قدیم شهرهای کوچک میبود که اعراب در آن‌ها سکونت میداشتند. شهرهایی مانند مکه و یثرب و طایف و دومه الجندل نیز جنبه بازرگانی داشت و برسرراه تجارت بود. باقی این سرزمین پهناور جز ریگهای تفته و بیابانهای فراخ چیزی نداشت. و اگر گاه چشمه‌یی کوچک از خاک می‌جوشید و سبزه‌یی پدید می‌آمد عرب بیابان نشین با شترها و چادرهای خویش هاتجا فرود می‌آمد. زندگی این خانه‌بدوشان بیابانگرد البته بغارت و تناول بسته بود و در سراسر صحرا، قانون جز زور و شمشیر نبود. عربان که از دیرباز درچنین سرزمینی می‌زیستند ناچار مردمی وحشی‌گونه و حریص و مادی میبودند.

جز آزمندی و سودپرستی هیچ چیز در خاطر آنها نمی‌گنجید. هرگز از آنچه مادی و محسوس است فراتر نمی‌رفتند و جز به آنچه شهوات پست انسان را راضی می‌کند نمی‌اندیشیدند. از افکار اخلاقی آنچه بدان مینازیدند مروت بود و آن نیز جز خودبینی و کینه‌جویی نبود. شجاعت و آزادگی که در داستانها به آنها نسبت داده‌اند همان در غارتگری و انتقام‌جویی به کار می‌رفت. تنها زن و شراب و جنگ بود که در زندگی بدان دل بسته بودند.

از اینها که می‌گذشت دیگر هیچ توجه و عنایتی به عالم معنی نمیداشتند. آداب و رسوم زندگی شهری را به هیچ‌وجه نمیتوانستند بپذیرند. در غارها و چپاولهایی که احياناً برشهرهای مجاور می‌کردند همه جا با خود ویرانی و فساد می‌بردند. از وحشی‌خویی و درنده‌طبعی بسا که بقول ابن‌خلدون سنگی را از بن عمارت برمی‌کنند تا زیر دیگ بگذارند یا آنکه تیر سقف را بیرون می‌کشیدند تا زیر خیمه نصب کنند.

این فرمانروایان صحرا که از تمدن و فرهنگ بی‌بهره بوده‌اند، در دوره‌یی که تمدنهای بزرگ دنیای قدیم شکوه و عظمت تمام داشته است، اگر جز قتل و غارت و رهزنی کاری

داشته‌اند حفظ راه‌های بازرگانی و بدرقه کاروان‌های تجارتي بوده است. بنا براین هرچند استیلا براین صحراهای فراخ بی‌آب و گیاه آن قدر نداشته است که دولتهای بزرگ قدیم چون مصر و بابل و ایران و روم بدان چشم طمع بدوزند، اما برای حفظ جان قافله‌های تجارتي، هم از دیر باز کشورگشایان قدیم این فرمانروایان صحرا را بخدمت خویش می‌گرفتند. در تاریخها هست که وقتی کمبوجیه پادشاه هخامنشی لشکر به مصر برد، اعراب را واداشت که دربادیه برای سپاه او آب تهیه کنند و در برخی از جنگهایی که ایرانیان با یونانی‌ها کرده‌اند نیز اعراب جزو سپاه ایران به شمار می‌آمده‌اند. بدینگونه در روزگاران کهن عرب را شانی و قدری نبود. شهری و تمدنی نداشت و محیط زندگی او نیز پیدایش هیچ نظام و تهذیبی را اقتضا نمی‌کرد. معهذاً اگر در کناره‌های این بیابان فراخ شهری و واحه‌یی بود، از برکت تربیت و تمدن روم یا ایران بود. چنانکه نزاع و رقابت مستمري که همواره بین ایران و روم درکار بود، دولتهای غسان و حیره را پدید آورد. غسان درکنار بادیه شام بود و دولت روم آن را دربرابر ایران علم کرده بود. حکومت ایران نیز دولت حیره را درکنار بادیه عراق بوجود آورده بود تا هم در آن حدود از «اصطكاك» مستقیم دو دولت جلوگیری کند و هم در جنگ با روم مددکار ایران باشد.

اما نفوذ ایران برعرب منحصر به امارت حیره نبود. از همه قبایل و طوایف گردنکشان و بزرگان عرب به درگاه پادشاهان ساسانی روی نیاز می‌آوردند. گذشته از اینها یمن نیز از روزگار نوشیروان دست نشانده ایران بود. مطالعه در تاریخ حیره و یمن نشان می‌دهد که ایرانیان در آن روزگاران عرب را به هیچ نمی‌گرفته‌اند و هرگز از جانب آنها هیچ اندیشه‌یی نداشته‌اند. (دوقرن سکوت استاد زرین کوب).

نظام ساسانیان دچار ضعفهای تاریخی شده بود و روحانیون دینی ایران از رنج و درد و شکنجه مردم دور شده بودند. بدین رو شمشیر خشك، تیز و برنده تازیان تو انست از مداین تا نهاوند را از دم خود بگذرانند و سپاه پرشکوه ایرانی را به خاک و خون

بکشد و زنان ما را به کنیزی بکشاند و مردان ما به بندگی (موالی) اعراب تبدیل شوند مولا و تازیان سرور شوند!! اما ایرانی‌ها خیلی زود توانستند یک انشعاب بزرگی در اسلام بوجود بیاورند! هرچند همان هنگام سعدین و قاص از سرداران سپاه اسلام، آیین اسلام را رها کرد و به معبدهای اوستایی پناه آورد و پیرو زرتشت شد!

ایرانیان نیز که عامل اصلی ترور سه خلیفه بودند خیلی زود انشعابی بزرگ در اسلام بوجود آوردند و آنرا تشیع نامیدند!! یعنی هم نام اسلام را به کناری نهادند و هم کسی را به عنوان رهبر تشیع پذیرفتند که با تمامی جناحهای تازیان جنگیده بود! هرچند خود او به دست یک ایرانی کشته شده!

- ابن ملجم مرادی یک ایرانی بود که امام علی را ترور کرد.

- فیروزان (پیروزان) نیز از سرداران سپاه ایران بود که عمر را ترور کرد. در ترور عثمان نیز هرچند توده‌های مصر نقش موثری داشتند، اما ایرانیان در جهت سازماندهی آنها بسیار فعال بودند.

ایرانیان با آفریدن تشیع نظام پادشاهی و حکومت وراثتی ایرانی را به اسلام تحمیل کردند و دلیل اصلی پشتیبانی ایرانیان از امام علی بدین خاطر بود که وی با تمامی یاران و عشقهای پیامبر اسلام جنگیده بود.

امام علی در دوران خلافت و حکومت خود که حدود 5 سال بود سه جنگ بزرگ انجام داد که ایرانیان انتقام قادسیه و مداین و نهاوند را در آن جنگها دیدند و بسیار شادمان شدند و وی را به پادشاهی و پیشوایی برگزیدند. و امام علی که خود هوادار سه خلیفه بود حتی فرزندان خود را به نامهای آنها نامیده بود را مخالف سرسخت آنها تعبیر می‌کردند!!

یکی از جنگهای امام علی با معاویه بود که خاندان او در هجوم به ایران نقش بسیار مهمی داشتند. این جنگ با عنوان صفین در تاریخ ثبت شده است که اکثر سرداران سپاه معاویه نیز از جمله کسانی بودند که در هجوم به ایران شرکت داشتند.

- جنگ دیگر با عایشه همسر زیبا و دلبربای پیامبر اسلام بوده است که سرداری سپاه او را 2 تن از بهترین یاران پیامبر اسلام

به عهده داشته اند. طلحه و زبیر! این 2 تن القاب بزرگی نیز از پیامبر اسلام گرفته بودند و پیامبر اسلام آنرا از ساکنان بهشت خوانده بود. این دو تن در جنگ با امام علی جان سپردند. اما خاتم عایشه مورد عفو امام علی قرار گرفت. عایشه توسط پیامبر اسلام عنوان ام المومنین (مادر باورمندان و مسلمانان) و حمیرا را به خود اختصاص داده بود. اما امام علی علیه وی شمشیر کشید و جمع بسیاری از سربازان وی را به قتل رسانید.

- جنگ دیگر امام علی با گروهی از سپاهیان خودش بود که بسیار متدین و متعصب نسبت به اسلام بودند. در پس شکست و یا حکمیت امام علی در جنگ با معاویه، از صف او خارج شده و بر علیه وی شمشیر کشیدند و امام علی تمامی آنان را که پیشانی‌هایشان از سجده پینه بسته بود را از دم تیغ گذراند و همگی را به قتل رساند!

ایرانیان وقتی مشاهده کردند که امام علی نخستین عربی بود که شمشیر بر علیه تازیان کشید و تمامی کسانی که افتخارات بسیاری در قتل عام ایرانیان داشتند را از دم تیغ خود گذراند و آنها را کشت، عاشقانه به او مهر ورزیدند و فرزندان او را چنانچه در سنت ایرانی رسم بود به پادشاهی (امامت) پذیرفتند!

این پذیرش بعد از امام حسن و از فرزندان امام حسین شروع شد!! دلیل اصلی اینکه ایرانیان فرزندان امام حسین را به رهبری نپذیرفتند، صلح و سازش ایشان بود با معاویه! که در هجوم به ایران خود و خاندانش دست داشتند! اما امام حسین کسی است که بر علیه بنی‌امیه شمشیر می‌گشود و به جنگ آنها میرود و در همان راه نیز جان میدهد. جانبازی امام حسین در جهت نبرد با مهاجمان به ایران و ایرانی بودن همسر وی (شهربانو) موجب میشود تا پادشاهی وراثتی ایرانی با عنوان امامت و ساختن تشیع وارد اسلام شود و یک اسلام اعتراضی ایرانی ساخته شود! ارقام شش و هفت امامی و 12 امامی و بسیاری موارد دیگری که ایرانیان را وارد تشیع کردند. نوعی مبارزه با اسلام و مسلمانی اعراب بود که سمبل‌های اوستایی را نیز به این بهانه‌ها به تشیع منتقل کردند..

* اصلی ترین شعار اسلام و مسلمانی شهادتین بود (یعنی 2 شهادت) 1- اشهدان لاله الا الله 2- اشهدان محمد رسول الله! ایرانیان اصلی ترین شعار اسلام را از 2 به 3 رساندند و اضافه کردند اشهدان علي ولي الله! و عنوان ولي از رسول بالاتر است یعنی با اضافه کردن این شعار به علي درجه و مقامی بالاتر از پیامبر اسلام دادند. زیرا رسول یعنی کسی که پیغمبی می برد اما ولي الله یعنی کسی که از طرف الله حکومت مطلقه می کند!! بعد شکل گیری علویها و علي اللهي ها نیز در همین راستای ضدیت با اسلام و جعل اسلامی ایرانی بوده است!

- پس از 12 امام نیز تمامی خردمندان و پژوهشگران ایرانی تا جایی که میتوانستند اعلام میکردند که مسلمانان نیستند و یا اعلام میکردند که پیرو آیین مهرو اوستا هستند و یا هم با برتری دادن به آیین مهرو اوستا مهر تایید خود را به آیین اوستا و آیین کهن ایران مینهادند.

نامهای تازی میان ایرانیان

آماري که اخیر در ایران منتشر شده است کتابهای تاریخی که در ایران چاپ و پخش میشود حدود 40 درصد از بازار کتاب را به خود اختصاص داده است. یعنی ایرانیان توجه بسیار بالا و بزرگی به تاریخ و پیشینه و گذشته خود داشته و جستجوگر شناخت گذشته خود میباشند!

هرچند در سالهای نخست انقلاب کتابهای دینی و بویژه اسلامی خریداران بسیاری داشت و پس از چندی دهها سازمان و تشکیلات دینی و دولتی هزاران هزار کتاب را از تاریخ اسلام و غیره چاپ کرده و بطور رایگان در اختیار مردم داخل و خارج از کشور قرار دادند، اما خیلی زود مردم بسوی تاریخ گذشته خود روی آورده و کتابخوانی باستانی!! رایج شد! جدا از کتابخوانی باستانی، کتابهای بسیاری از تاریخ و تحلیل و نقد و تفسیر مسائل اسلامی بودند از زبانهای دیگر بویژه عربی ترجمه شد که نسبت به جو صددرصد شیعی سالهای قبل مردم با افکار و آراء مختلفی در رابطه با اسلام نیز آشنا شدند.

همراه و همزمان با این توجه ویژه به تاریخ کهن، ایرانی اندیشیدن و نام ایرانی برگزیدن نیز از سالهای 60 در ایران رشد

کرد. بگونه‌ای که اینک حدود 45 درصد نامهایی که هموطنانمان در داخل کشور برای فرزندان خود انتخاب میکنند صددرصد ایرانی است. و درصد نامهای ایرانی درخارج از کشور به 65 درصد میرسد!

بالافتن رشد فکری مردمان ما طی این سالهای اخیر و تحمیل فراگیری زبان عربی در مدارس جمهوری اسلامی موجب شد تا هموطنان ما به ریشه و معنی برخی از نامهای غیرایرانی پی برده و تلاش کنند تا هر چه بیشتر از نامهای زیبا و پرمعنای ایرانی بهره ببرند و واقعاً طی قرنهای نیاکان ما بخاطر آگاه نبودن از معنی‌های برخی از نامها، شاید ستمی تاریخی به فرزندان خود میکرده‌اند. البته چون زبان عربی زبان مادری مردم ما نبوده است و هجوم بیگانه موجب شده بود تا خود آگاه برخی از واژه‌ها و نامهای نادرست بر تاریخ و فرهنگ و جوامع و خانواده‌های ما تحمیل شود!

مثلاً غلام نامی است و یا شاید بهتر باشد بگوییم پیشوند برخی از نامهایی است که هرگز در زبان عربی از آن استفاده نمی‌شود. اما غلامعلی و غلامحسین و غیره در میان ما ایرانیان بسیار رایج بوده است!

من بسیاری از کشورهای عربی را گشته‌ام!! دوستان بسیاری دارم که از کشورهای عربی هستند و هرگز يك عنصر عرب را ندیده‌ام که او را غلام بنامند! و این بدین خاطر است که اعراب معنی غلام را می‌دانند و ما نمیدانسته‌ایم. غلام از ریشه غلم می‌آید که به معنای بهره‌وری جنسی است! و غلام به پسر بچه‌هایی می‌گفتند که اعراب از آنها استفاده جنسی می‌نموده‌اند! بغلط به ما گفته بودند که غلام یعنی نوکر و برده و بنده! در صورتیکه در زبان عربی، عبد میشود برده و نوکر را خادم می‌گویند! غلام و کنیز هم‌تراز و همراهند!! از کنیزان نیز بهره جنسی و خانگی می‌برده‌اند و از غلام بچه‌ها نیز!!

بسیاری از نامهای عربی که در میان ما ایرانیان رایج است در میان اعراب اصیل (عربستان سعودی، کشورهای خلیج فارس..) ابدأ متداول نیست! هر چند امکان دارد که این نامها در میان شیعیان مورد استفاده قرار بگیرد. آنها هم بعنوان عشق

وتعصب ویژه‌ای که نسبت به برخی از شخصیت‌های تاریخ اسلام داشته و دارند. اما بدون شك اگر پدرومادری باریشه این گونه نامها و معنای آنها آشنایی میداشته‌اند هرگز نامهای نازیبا را بعشق شخصیت‌های تاریخی بر روی فرزندان خود نمی‌نهادند.

با هم به معنی چندنام نگاه‌ی می‌اندازیم که نتیجه سالها پژوهش و کنکاش می‌باشد:

ام کلثوم: ام یعنی مادر و کلثوم به فرزند خیکی و چاق اطلاق میشود

حفصه: هسته خرما و یا زن سیاه و زشت

خدیجه: به سقط جنین شتر میگویند

بتول: زنی که هوس مرد و همخوابگی دارد

سمیه: از سم می‌آید و به اندازه زهری که در چیزی باشد میگویند.

سکینه: که مسکین نیز با این نام هم خانواده می‌باشد. به بانوی گدا و خوار و بیچاره میگویند

رقیه: که از ریشه رق می‌آید، به معنای افسون و جادو و نیرنگ است.

عذرا: به هر آن چیزی که سوراخ نشده باشد میگویند.

فاطمه: از فطم می‌آید و به بچه شتر ماده از شیر گرفته شده‌ای میگویند.

جعفر: ماده شتری که شیر بسیار داشته باشد.

ذبیح: به هر چارپایی که گلویش را ببرند میگویند. ذبح شده یعنی گلو بریده

باقر: که از خانواده بقره می‌باشد به گاو نر چاق میگویند و اعراب جاهلی به کسی که خیلی چیز می‌فهمیده است نیز میگفته. باقرالعلوم یعنی طرف همچون گاو چیز میداند.

عباس: از عبس می‌آید به معنای اخمو، ترش‌رو، ترسناک و بدخود

عثمان: بچه مار

کاظم: از کظم می‌آید و به معنای لال بودن، گنگ و بی‌زبان و خاموش

هاشم: به نان فروش دوره‌گرد می‌گفته اند!

حیدر: این نام مخلوطی است از عربی و پارسی، حی یعنی زنده و در یعنی دریدن! حیدر به کسی گفته اند که انسانها را زنده زنده پاره میکرده است.

صغری: کوچک و پست و اصغر نیز از همین خانواده و ریشه صغرا است. به معنای کوچکتر!

البته نامهای دیگری چون کلب علی، کلب حسین و غیره نیز رایج بوده است که کلب یعنی سگ و کلب علی یعنی سگ علی و سگ حسین و غیره. اینها نمونه اندکی بود از معنی برخی از نامهای تازی که در میان ما ایرانیان قرنهای رایج است. ما کمتر از معنی آنها آگاه بوده ایم و کلاً این گونه نامها نوعی توهین و تحقیر بوده است برای هر عنصر ایرانی همچنانکه در قرنهای نخست هجوم تازیان به ایران، ما را برده و موالی میخواندند و خودشان را مولای! و براساس همین تفکر و اندیشه بود که نامهای تازیایی عربی را نیز بر ما تحمیل کردند! همچنانکه با رایج نمودن واژه و لقب و یا عنوان آقا که عربی آن میشود سید!! به طور غلط به ما فهماندند که سید بودن یعنی نواده پیامبر اسلام بودن! یک پنجم درآمد هر ایرانی نیز در بست باید در اختیار تازیان قرار بگیرد و چون سید بودن یک برتری اجتماعی و اقتصادی را از آن دارنده این عنوان میکرد، تعداد سیدها نیز در تاریخ ما فراوان شد و تا به امروز برجای مانده است. و کلاً نوعی تبعیض اجتماعی میان تازی و ایرانی بر عنصر آزاده ایرانی تحمیل شده است! در رابطه با نادرست بودن نسبت این همه سیدها با پیامبر اسلام و نوادگان دخترهای ایشان (فرزندان فاطمه) اخیراً در ایران تحقیقاتی بعمل آمده است که دفتر ولایت فقیه از انتشار آن جلوگیری نموده است.

در این پژوهش آمده است که کلاً پیامبر اسلام پسری نداشت که بعنوان وارث ایشان تداوم بخش نسل ایشان باشد! خانم فاطمه همسر امام علی مادر امام حسین و امام حسن بوده‌اند. امروزه از تبار امام حسن را طباطبایی میخوانند و از تبار امام

حسین را حسینی، ثابت شده است که ریشه بسیاری از این خانواده‌ها به مدینه و فرزندان فاطمه نمی‌رسد. در همین پژوهش و تحقیق تاریخی آمده است که سیدهای بسیاری با عنوان موسوی هستند که گفته میشود نوادگان امام موسی کاظم می‌باشند. چنانچه در تاریخ آمده است و همه مورخین نیز آنرا گواهی کرده‌اند، امام موسی هرگز همسری دائمی و عقده‌نا داشته است. زیرا ایشان از جوانی به زندان رفته است و در زندان نیز چشم از جهان فرو بسته است.

در این پژوهش آمده است که بسیاری از ثروتمندان و روسای قبایل و زورمندان و فرماندهان سپاه خود را سید خوانده گواهی‌نامه‌هایی را نیز تدوین نموده‌اند تا اولاً از موالی بودن به مولا شدن ترقی پیدا کنند و هم از عدم پرداخت خمس که یک پنجم درآمد بوده است بهره‌مند شوند و از آن سو یک پنجم درآمد دیگر ایرانیان را نیز از آن خود سازند.

سخنان کوتاه، چراغ راه « این وصیت من است! »

از سیاوش اوستا

- اهورامزدا خدای دانا، توانا و مهربان انسان است.

- آری معمار بزرگ هستی « خداوند » « اهورمزدا » و .. وجود دارد، اما فراتر و یا فروتر از آن هرچه بگویند دکانی برای کاسبی و یا افسانه‌ای بیش نیست!

- اهورامزدا نه اهریمن را آفریده است و نه آتش جهنمی را برای ما فراهم آورده است.

- تمامی کتب و گفته‌های دینی جهان را به سه سخن:

نیکی در پندار، گفتار و کردار نیک بفروش.

- هستی را با خرد بنگر و خدا را با دل.

- بزرگترین سرفرازی باور به خداوند است.

- خداوند هیچ نیازی به انسان ندارد.

- انسان از نگاه روانی نیازمند خداوند است.

- خداوند بزرگ اوستا، شکنجه‌گر نیست.

- مشورت با باتوان نیکو است.

-
- هرنسلی آگاهتر از نسل پیش است.
 - دشمن دانا از دوست نادان بهتر است.
 - تن را با ورزش و روان را با دانش پرورش دهید.
 - نابخردان خود را داناترین و بزرگترین و برترینها میدانند.
 - راستی با یاران دوستی را پایدار میکند.
 - مهرورزی دل و روان را شاد میکند.
 - با مردم نیکی به اندازه تا بدهکار نشوی.
 - خردمندان خود را در برابر هستی و ناشناخته‌هایش کوچک میدانند.
 - بدون برنامه روز را شب نمودن کشتن زمان و عمر است.
 - دشمن دوست نما چنان کند که هیچ دشمنی نکند.
 - نصیحت دشمن را مپذیر اما بخوبی گوش کن!
 - خردمندان نمی‌جنگند! گفتگو میکنند!
 - گفتگو نمودن با رقیب و دشمن برتر از جنگیدن است.
 - عشق به هر کس! عیب آن کس را میپوشاند!
 - از خداوند خردمندی و تندرستی بخواهیم!
 - وجدان ما دادگاه و دوزخ ماست.
 - میان خدا و انسان هیچ واسطه‌ای نیست.
 - خداوند عادل آنست که در میان میلیاردها انسان، کس و یا کسانی را بعنوان بهترین برگزیند.
 - خداوند عادل آنست که در میان زبانهای جهان، زبان خاصی را بعنوان برترین معرفی نکند!
 - خداوند بیکار و بازیگر نیست تا برای نشست و برخاست و روابط خانوادگی مردم مرتب پیام و بیانیه نازل کند!
 - ایران در زمان هخامنشیان بر بیش از 120 کشور جهان حاکم بود.
 - مصر، عربستان، یمن از جمله این کشورها بودند.
 - کعبه آتشکده ایست بنام خانه کیوان که در زمان هخامنشیان بنا شده است.
 - کعبه زرتشت در نقش رستم که شبیه کعبه مکه «خانه کیوان» میباشد بهترین نمونه ایرانی بودن کعبه مکه میباشد.
 - خدا با ماست! پیروزی و بهروزی با ماست!

فروهر و تشریح آن

فروهر بعنوان اهورامزدا، خداوند هند و اروپا (جهان آریایی) شناخته شده است. در صورتیکه فروهر را افقی در نظر بگیریم به پرنده‌ای در حال پرواز می‌ماند. اهورامزدا از دو واژه «دانا و توانا» شکل گرفته است. اهورا یعنی دانا و مزدا: یعنی توانا

اهورامزدا دانا و توانا می‌باشد و برخورداري این خداوند از این دو صفت بسیاری از داده‌ها و تفکرات غیرعقلی را درباره خدایان نفی می‌کند و برتری خردمندان و فلسفی او را نسبت به دیگر خدایان نمایان می‌سازد.

خداوندي که دانا باشد نیازی به آزمودن مردم ندارد، زیرا آزمودن نشانه عدم آگاهی از نتیجه کار می‌باشد. دانایی خداوند موجب میشود تا سنگها و مشکلاتی را جهت آزمودن مردم فراراهشان قرار ندهد و برای اثبات وفاداری مردم نیازی به قربانی و یا وعده دوزخ و بهشت نیست. وکلاً امتحان و آزمایش را معلمی از شاگرد می‌گیرد که نادان به دانش و توانایی فرد باشد.

توانایی دومین صفت خداوند ایرانی است

دارا بودن اهورامزدا از دو صفت «دانا و توانا» او را از عذاب دادن انسانها و سوزانیدن مردم در آتش جهنم و رهاکردن آنها در بهشت عیاشی بی‌نیاز می‌کند! زیرا چون دانا به کردار آفریدگار خود می‌باشد هرگز آنها را مورد آزار و شکنجه قرار نمی‌دهد.

و اما تشریح فروهر (اهورامزدا):

سرفروهر

برخوردار بودن اهورامزدا از سر یک انسان نمایانگر آن است که انسان برچهره خداوندي آفریده شده است و جهان هستی در اختیار او نهاده شده است و در این جهان با برخورداري از «خرد» و «روان پاک» آزاد رها شده است تا با تکیه بر خردخویش بهشت را در همین جهان بیافریند.

ریش

ریش داشتن اهورامزدا (فروهر) بیانگر سنی است که انسان به خرد و دانش تشخیص و تفکیک بدون تعصب و احساس می‌رسد. این سن را از روزگاران کهن 20 و یا 40 سالگی دانسته اند. انسان در نوجوانی سرشار از شور، عشق، احساس، خشونت و مهربانی و افراطی بوده و کمتر

میتواند با جهان و پدیده‌های پیرامونی خودش برخوردی عقلی و خردمندانه بنماید.

پوشش

پوشش داشتن پیکر فروهر نشانه برخوردار بودن انسان است از پوششی مناسب در جسم و پرهیزکار در روان!

گردی کوچک

گردی کوچکی که در دست چپ فروهر قرار گرفته است نشان شهریاری انسان است بر روی زمین.

گردی بزرگ

گردی بزرگ وسط که پیکر انسان از درون آن بیرون آمده است نشانه خورشید می‌باشد که بیانگر حیات و زندگی گرفتن انسان و هستی از انرژی خورشیدی است.

کنگره‌ها

سه کنگره قسمت بالایی و سه کنگره قسمت پایینی نمایانگر شش ایزد و یا امشاسپندان بزرگ آئین اوستا است که هر یک تعدادی از فرشتگان دیگر را در خود و با خود همراه دارند. اردیبهشت، خرداد، امرداد، شهریور، بهمن، اسپندارند و یا ایزدانی چون: آناهیتا، میترا، مهر، و ارونا و..

دو علامت وصل به گردی بزرگ

دو علامت وصل به گردی بزرگ نشانگر چرخش خورشید و چرخش هستی می‌باشد.

دست راست

دست راست فروهر جهت داشتن و جهت دادن انسان را در هستی و هستی را برای انسان نشان میدهد! همچنانکه هستی دارای نظم و هدفی می‌باشد، اهورامزدا انسان را نیز دعوت می‌کند تا در زمانه و زندگی دارای نظم و هدفی مشخص باشد.

کلاه شهریاری

کلاهی که فروهر بسر دارد کلاه و تاج شهریاری است که تمامی هستی را در فرمان و اراده شهریاری او نشان میدهد. فروهر اهورمزدا جاودان است و همه چیز را با اندیشه آفریده است. او گیاهان را می‌رویاند، بخورشید نور میدهد، آتش را گرما میدهد. آب را روان می‌سازد. زایش‌ها را فرمان میدهد. پروازها را سازمان میدهد و آسمان و خورشید را در اراده خویش

دارد. سپاهان راستی و مهرورزی را آنگاه که یاری او را طلب کنند یاری می‌رساند.

صلیب همان فروهر است

صلیب که برگرفته از واژه پارسی چلیپ و چلیپا می‌باشد همین فروهر ماست که شاخ و برگ آن زده شده است و بحالت دو خط عمودی و افقی درآمده است.

زرتشت نخستین که بیش از شش هزار سال پیش می‌زیسته است با طرح «اهورامزدا» چندخدایی رابه تك خدایی تبدیل نموده است و تمامی ایزدان و خدایانی که با نام مهر و میترا و آناهیتا و ارونا و غیره در میان آریاییان رواج داشته است را به يك خداوندگار تبدیل نموده و همه آنها را زیر فرمان فروهر، اهورامزدا قرار داده است. اهریمن اندیشه ای آفریده شده مستقل از اهورامزدا است که در راه بدی و پلییدی و کینه‌جویی و جنگ طلبی و رشك آفرینی و.. سرباز گیری می‌کند، اما انسان قادر و توانا است تا هر لحظه که اراده کند از سپاه اهریمن خارج و به سپاه اهورامزدا داخل خواهد شد.

بن مایه ها:

حاشیه توضیح الملل

تاریخ طبری

تاریخ ابن هشام

کیش زرتشت مری بوریس

فلسفه زرتشت فرهنگ مهر

اوستا: جلیل دوستخواه

شاهنامه فردوسی

غزلیات حافظ

زندگی و مهاجرت آریاییان: فریدون جنیدی

خرده اوستا: اردشیر آذرگشسب

فرهنگ نوین: طباطبایی

تاریخ ایران: رمان گریشمن

در تاریکی هزاره‌ها: ایرج اسکندری

رباعیات خیام

تورات

انجیل

قرآن

قرآن سرده‌ای به سبک پارسی: سیاوش اوستا

از میترا تا محمد: سیاوش اوستا

دینداری و خردگرایی: سیاوش اوستا

تاریخ فلسفه: اقبال لاهوری

ملل و نحل: شهرستانی

فرهنگ عمید

روزنامه‌های: ایران، اطلاعات، کیهان هوایی، نیویورک تایمز، جوانان،

لوپونن و نیمروز

مبانی باستانشناسی: دکتر ملک شهمیرزادی، حسین محسنی و محمد
جعفر سروقدی
حاجی بابای اصفهانی: جیمز موریه :

خدا با ماست! و ما با خداییم!

پس همواره سربلند، گستاخ، دلیر، مهربان و خندان باشیم.

مهربان یار

نگرش‌ها و گفته‌های خردگرایانه ما از هستی، انسان و اندیشه‌های دینی، فلسفی بر یک پایه و بنیان محکم و استواری از خدا پرستی تکیه دارد.

ما با استواری و خرد پاک خداوند بزرگ را می‌شناسیم و می‌ستاییم! وبه او ایمان و باور داریم! اما فراتر و فروتر از او کسی را نمی‌شناسیم و خداوند بزرگ و مهربان را صاحب دکان و کسب و تجارت و بازی و امتحان و عذاب و شکنجه و .. نمیدانیم.

داوری آنچه نوشته و مینویسیم با مردم فرهیخته و خردمندی است که آنرا میخوانند...

از میان حدود پنجاه جلد آثار کتبی و صدها ساعت سخنرانی و برنامه رادیویی و تلویزیونی و مقالات پراکنده توصیه ما اینست که پنج نوشته اصلی و ریشه‌ای (از پنجاه کتاب) را به ترتیب زیر بخوانید:

- نخست «دینداری و خردگرایی»

- دوم از «میترا تا محمد»

- سوم «قرآن سروده‌ای بسبک پارسی»

- چهارم «خدا را در خواب دیدم زارزار گریه میکرد!»

- پنجم «آئین اوستا»، ایران 7000 سال پیشینه تمدن

با سپاس از مهرتان

لیست کتابهای سیاوش اوستا

لیست کتابهای سیاوش اوستا (دکتر حسن عباسی)

1- مسخره‌های شهر ما (نمایشنامه - نگارش در 17 سالگی)

2- شیعه پیشتاز مبارزات خلق (نگارش در 21 سالگی)

3- المعلم للثوره الايرانية (عربی - نگارش در 24 سالگی)

4- این رشاستی؟ (به عربی)

-
- 5- اجل هکذا کان یا آخی (ترجمه از پارسی به عربی)
- 6- اسلام منهای روحانیت
- 7- استبداد دینی (اثر کواکبی ترجمه از عربی)
- 8- فراتر از شریعتی (سخنرانی در دهمین سالگرد دکتر شریعتی در پاریس.. مواضع نوین و انتقادی درباره وی)
- 9- وقتیکه آزادی چماق میشود
- 10- زن! برای رهایی بپاخیز!
- 11- و او نیز رفت! (متن سخنرانی به یاد درگذشت محمدتقی شریعتی در پاریس)
- 12- اجتهاد نوپردازی در اندیشه: طرح اندیشه نوپرداز اجتهادی برای مقابله با اسلام فقهاتی: فقاہت ایستایی در عقیده اجتهاد نوپردازی در اندیشه- در این نوشته آیات ناسخ و منسوخ مطرح و حکومت فردی (امامت) به نقد کشیده شده است.
- 13- از میترتا تا محمد- سیردین در ایران از آئین میترتا تا فرو روان، زرتشت، مانی، مزدک و تاختن تازیان به ایران و شرح چگونگی شکل گیری اسلام... و طرح نظریه کدخدا بود رهبران سامی - 5 دلار
- 14- دینداری و خردگرایی - پژوهشی نوین از نبرد دینداران با خردگرایان در تاریخ ایران. 16 سال پیش برای نخستین بار واژه خردگرایی در این کتاب مطرح شد و دینداری تازیان در برابر خردگرایی ایرانیان در پژوهشی نوین ارائه شد. - 6 دلار
- 15- کتاب شهر فرنگ (مجموعه نشریات شهر فرنگ)
- 16- قرآن سروده‌ای به سبک پارسی (چاپ پنجم)- پژوهشی نوین از سروده‌های پیامبر اسلام که پس از وفاتش جمع‌آوری شده و قرآن نامیده شد. واژه‌های غیرتازی در قرآن و آیاتی که به نوشته قرآن، شیطان در زبان پیامبر اسامی وارد نمود. جنجالی‌ترین کتابی که پرده از رازها و اسرار بزرگ تاریخ اسلام برداشت و پرفروشترین کتاب خارج از کشور گشت. - 4 دلار

- 17- افسانه افسانه‌ها- نمایشنامه‌ای که بزبانی ساده و روان و کوتاه از تولد و تبعید آدم و حوا سخن میگوید که از شوش متمدن به صحرای سینا تبعید شدند.- 2 دلار
- 18- ماموریتی بنام صمد!- نمایشنامه‌ای فکاهی از صدور فرهنگ و هنرمند تقلبی آفریدن جمهوری اسلامی ایران - 2 دلار
- 19- گفتگوهایی با تاریخ - چند گفتگوی جنجالی حسن عباسی که از رادیو آوای ایران پخش شده است. گفتگو با «ارتشبد قره‌باغی» آخرین رئیس ستاد مشترک شاهنشاهی ایران، «آری بن مناشه» مشاور امنیتی اسحق شامیر و عضو برجسته موساد که در معاملات اسلحه ایران با آمریکا و اسرائیل شرکت داشته است. مهندس بازرگان نخستین نخست وزیر دولت اسلامی، دکتریزدی، رئیس نهضت آزادی ایران، داریوش فروهر، رئیس حزب ملت ایران، شادروان سیف‌الدین عاصمی، رئیس آکادمی تاجیکستان، روزه آرنو، رئیس لژ فراماسونری فرانسه، ژنرال هانری پاریس، مشاور نظامی وزرای فرانسوا میتران.- 2 دلار
- 20- Homa (les lettres des ecrivains laiques perses)
- 21- تاریخ آریایی و هویت ملی - متن دو سخنرانی که برای واشنگتن و تاجیکستان تهیه شده بود. شرحی در تاریخ آریایی و کدخدا بودن پیامبران سامی! و نظریاتی نوین در هویت‌شناسی ایرانی.- 2 دلار
- 22- همشهری- نمایشنامه‌ای که انتخابات دوم خرداد را پیش‌بینی کرد و طنزی از کاندیدا شدن برای بازی گرفتن حاکمان در جهت به‌وجود آوردن جو نوینی برای آزادی در میهن - 2 دلار
- 23- استعمار نوین و تروریسم- سخنرانی در آمریکا و انگلیس، یکسال پیش از انتخاب خاتمی. در این سخنرانی نفوذ بیگانگان در دستگاه‌های اطلاعاتی ایران مطرح شد. دو سال پس از انتخاب خاتمی این نفوذ رسماً افشا شد - 2 دلار
- 24- قلم امانت منست! آری این چنین است که ... - 40 مقاله از صدها مقاله حسن عباسی در آستانه 40 سالگی که در روزنامه‌های نیمروز، ایرانیان و نکوور و ... منتشر شده بود و

- انعکاس برخی از نظریات مطبوعات موافق و مخالف درباره
حسن عباسی... 4 دلار
- 25- خدارا در خواب دیدم! زارزار گریه میکرد!- تنها کتابی که
تاکنون در دفاع از خداوند بزرگ و افشای نیرنگهای دینداران در
سوءاستفاده از خداوند نوشته شده است. 4 دلار
- 26- خشایار و استر (فیلمنامه)
- 27- کتاب ارشاد - مجموعه نشریات ارشاد منتشر شده در پاریس
دوره دوم- 20 دلار
- 28- کتاب هما و کیهان جوانی - مجموعه نشریات ارشاد - دوره
سوم- هما، کیهان جهانی تا سال 7021 آریایی - میترايي-
25 دلار
- 29- کتاب «کیهان جهانی» از شماره يك تا پنجاه -25 دلار
- 30- دیدار در پاریس- فیلمنامه‌ای از پیروزی و شکست ایرانیان
مهاجر - 3 دلار که قرار بود فردین آنرا بازی و کارگردانی کند
اما محمدعلی فردین به دست جمهوری کشته شد.
- 31- Regret de Khomeyni? 2 \$
- 32- Les secrets de l'islam 5 \$
- 33- Sept Entrtiens
- 34- Iran 7000 ans de civilisation
- 35- Les quatrins de Omar Khayyam
- 36- J ai reve de Dieu! Pleurait comme un bebe 4\$
- 37- I dreamed of God! He was crying like a baby 4 \$
- 38- افسانه انقلاب سال هفت هزار - سرگذشت انقلاب ایران
و پرده برداری از دسیسه‌های جهانی و داخلی برای سقوط ایران و
نقش انگلیس و رادیو بی‌بی‌سی و نوکران داخلی ایران در سقوط
سرزمین اهورایی - 3 دلار
- 39- فالگیر- فیلمنامه‌ای در شرح از همپاشیدگی خانواده‌ها در
غرب - 2 دلار

- 40- ترور در پاریس- فیلمنامه‌ای در شرح ترورهای مرموز که سه سال پیش نوشته شده و تقریباً همین جریانات قتل‌های زنجیره‌ای و پیگیری‌های بخشی از حکومت در آن دنبال میشود.
- 41- آئین اوستا - پژوهشی نوین از آئین بهی و پیدایش اوستا و زرتشتها . 5 دلار
- 42- افسانه ناجی و مه‌پیکر کشمیری - زندگی‌نامه عیسی مسیح .. وی در ایران و مصر و هند پزشکی، داروسازی و .. را آموزش یافته و به سرزمین خود برای انقلاب علیه رم و نجات یهودیان، بازگشت و رازهایی نشنیده از سرگذشت وی - 2 دلار
- 43- این وصیت من است!- پاسخ مهندس بازرگان به پرسشهای حسن عباسی و اعتراف به اینکه 50 سال بیهوده برای يك اسلام سیاسی تلاش کرده است.
- 44- سالنامه هفت هزار ساله آریایی- میترايي - این سالنامه ده سال است که از پاریس منتشر شده و در سراسر جهان پخش میشود. سالهای 7017 تا 7021 - هريك 5 دلار
- 44 تا 53 سالنامه هفت هزار ساله آریایی
- 54- حافظ «رند شیراز» شرحی کوتاه و نوین دراحوال عاشقانه خداوند سخن - 3 دلار . این سرگذشت را میتوانید روی K7 ویدئو یا اودیوویز CD نیز تهیه بفرمایید.
- 55- زن در اسلام- آیات صریح قرآن میگوید که زنان را در صورت نافرمانی کتک بزنید و زنان چون کشتزارهای شما هستند. هرگونه و از هرطرف که مایل بودید با آنها همخوابه شوید. 2 دلار
- 56- گفتگو با شیخ علی تهرانی - در این گفتگو شیخ علی تهرانی حکم قتل آیت الله خمینی و دیگر سران نظام جمهوری اسلامی را صادر کرد.
- 57- Femme en Islam
- 58- چرا نامزد ریاست جمهوری شدم؟- شرکت در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری پس از دعوت از شهبانو فرح و مریم

رجوي، يك اقدام بزرگ سياسي تاريخي بود كه چهره واقعي روحانيت حاكم بر ايران را پس از تبليغات جهاني براي تحولات كاذب سياسي، به جهانيان نمايان كرد. بگونه اي كه سعيد امامي معاون وزارت اطلاعات شخصاً وارد عمل شد و يك مدعي مجاهد خلق سابق را به عنوان نامزد درهمان روزي كه حسن عباسي (22 آوريل) پرواز تاريخي خود را اعلام نموده بود، به ايران برد. حسن عباسي يك برنامه ده ماده اي اعلام کرده بود كه ماده اول ا براندازي نظام جمهوري اسلامي بود و تعيين يك سيستم حكومتي با رفراندوم براي استقرار جامعه مدني!

59- Islam Politique et Protestantisme islamique

60- Perse 7000 Ans de Civilisation

61- از اوستا ! مجموعه مقالات سیاوش اوستا در 2 سال اخير منتشر شده در هفته نامه نيمروز

62- دهها برنامه تلويزيوني - (مهر) كه هريك سوژه ويژه اي داشته است. هريك 7 يورو. ليست برنامه ها روي اينترنت:

<http://MEHRTV.AVAIRAN.COM>

63- برنامه هاي راديويي

و نيز دوهزار ساعت برنامه راديويي سیاوش اوستا (حسن عباسي) به زبانهاي پارسي و فرانسوي آماده تكتير ميباشد كه علاقمندان ميتوانند هر ساعت را به مبلغ 25 فرانك سفارش دهند.

Siavashavesta@hotmail.com

توجه بفرماييد! براي دريافت هريك از اين كتابها، وجه آنرا به طور اسكناس در پاكتي نهاده و به آدرس زير سفارشي پست فرماييد:

Hassan ABBASI

66 Av Champs Elysees

75008 Paris France

Fax: 331-45612112

www.aria7000.com

0

هخ س

درميان

